

جہانگردان سلمان

در دورہ میاں

دکتر زکی محمد حسن

ترجمہ و پاورقی:
عبدالله ناصری طاهری

پہلے ان سب کو ایک جوبین و
قدیم قہار یو نظریہ ساختہ
میں شہود انہا یسقاہیا را کہ
بہت سوت میں نامند طوری
میں سازند کہ ہر دہہ تا تو
یکہ جای میں گیرد و بیندہ
کچھ میں کنت کہ ان دہہ تا
یسقاپ یکہ بیش بیست و
ہمچنین ہر دہہ تا قاسق را جو
یکہ جای میں دہشتد و یکہ
غلاف پوستی ہم برای ان در
میں کنت ...



نشر جلوه پاک

قیمت ۴۰۰ تومان



بسم الله الرحمن الرحيم

٢١٠٩٤

اسکن شد

جهانگردان مسلمان در دوره میانی

تألیف

دکتر زکی محمد حسن

ترجمه و پاورقی از:

عبدالله ناصری طاهری

حسن، زکی محمد، ۱۹۰۸-۱۹۵۷.
جهانگردان مسلمان در دوره میانی / تألیف زکی محمد حسن؛ ترجمه و پاورقی از
عبدالله ناصری طاهری - [ویرایش ۲] - تهران: نشر جلوه پاک، ۱۳۷۶.
۱۳۴ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
عنوان اصلی: الرحاله المسلمون فی العصور الوسطی.
چاپ اول: این کتاب در سال ۱۳۶۶ تحت عنوان «جهانگردان مسلمان در قرون
وسطی» توسط مرکز نشر فرهنگی رجاء منتشر شده است.
کتابنامه: ص. [۱۲۸] - ۱۳۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
چاپ دوم: زمستان ۱۳۷۶.
۱- جهانگردان مسلمان. الف. ناصری طاهری، عبدالله، ۱۳۳۹- مترجم: ب. عنوان. ج.
عنوان: جهانگردان مسلمان در قرون وسطی.

۹۱۰/۹۲

۳۰۴۱ ر ۵ ح / ۶۲۰

۱۳۷۶

کتابخانه ملی ایران

۷۶-۸۷۴۰ م



نشر جلوه پاک

جهانگردان مسلمان در دوره میانی

تألیف: دکتر زکی محمد حسن

ترجمه و پاورقی: عبدالله ناصری طاهری

چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات: زمستان ۱۳۷۶

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر جلوه پاک - تلفن ۷۳۳۹۵۶۲

● کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۵
دیباچه نویسنده	۹
سُلام ترجمان	۱۶
ابن وهب قریشی	۱۹
سلیمان سیرافی	۲۱
ابن فضلان	۲۵
ابودُلُف	۳۰
جغرافیدانان قرن سوم و چهارم هجری	۳۲
یعقوبی - استخری - مسعودی - ابن حوقل - مقدسی	
محمد اندلسی - مهلبی - بکری	
داستان جوانان جسور	۳۹
محمد بن قویادشاه مالی	۴۳
ابوریحان برونّی	۴۵
ناصر خسرو	۴۶
ادزیسی	۵۲
سمعانی	۵۵
ابن جُبَیر	۵۶
هروی	۶۴
أَسامة بن منقذ	۶۸
یاقوت حموی	۷۵
عبد اللطیف بغدادی	۷۸
ابن سعید مغربی و ابن فاطمه	۸۳
قزوینی	۸۷

۸۹	عبدرى
۹۱	بلوى
۹۲	ابن بطوطه
۱۲۰	عبدالباسط ظاهرى
۱۲۵	سخن پايانى مؤلف
۱۲۸	كتابشناسى
۱۲۸	منابع عربى مؤلف
۱۳۰	منابع لاتين مؤلف
۱۳۳	منابع مترجم

پیشگفتار مترجم:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً. وَ
مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا

آیا این مردم در زمین سیر نمی‌کنند تا عاقبت
کار پیشینیان را که اقتدارشان هم بیشتر بود
بنگردند. هیچ موجودی در آسمان و زمین از
قدرت خدا نکاهد و خداوند عالم قادر است.^(۱)

ابلق العظا، السیر فی الفلوات، والنظر الی محل
الاموات.^(۲)

بلیغ‌ترین موعظه‌ها، گشتن در ویرانه‌ها و
نگریستن به جایگاه پیشینیان است.

در گستره علوم، جغرافیا یکی از دانش‌هایی است که دوره‌های مختلفی
را گذرانده و تکامل یافته است. در این حوزه، دانشمندان مسلمان نقشی
قابل توجه و ستایش داشته‌اند. هرچند این دانشمندان اسلامی آنچه را از
میراث مکتوب جغرافیا برجای گذاشته‌اند بی‌تأثیر از سایر ملل نبوده،

۱- سوره فاطر، آیه ۴۴.

۲- منسوب به قیس بن ساعده. نقل از معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۱، مقدمه (دار صادر،
بیروت، بی‌تا)

مانند جغرافیای یونان که در تأثیرپذیری از بطلمیوس متجلی بود. یا جغرافیای ایران که با نفوذ مفهوم «هفت کشور» یا «هفت اقلیم» به فرهنگ جغرافیدانان مسلمان جلوه‌گر شد. یا آنچه در دوران نخستین عباسی از بستر جغرافیا و نجوم هند به جهان اسلام راه یافت. مانند ترجمه کتاب سانسکریت «سوریا سیدھانتا» در عصر منصور.

علاوه بر آن، فیلسوفان و منجمان با مباحثات نظری خود به گسترش علم جغرافیا خصوصاً جغرافیای ریاضی و طبیعی کمک کردند. در این زمینه می‌توان به یعقوب بن اسحق کندی اشاره کرد که ظاهراً کتاب «رسم المعمور من الارض» خود را از جغرافیای بطلمیوس وام دارد.^(۱) همچنین ابوسعید بلخی صاحب «المدخل الکبیر الی علم النجوم» و بخش چهارم رسائل اخوان الصفا که شامل مطالعات و معلومات جغرافیایی است.

زمینه‌های دیگری که در تحول و گسترش علم جغرافیا مؤثر بود بازرگانی است. علاقه مسلمانان به کشف مناطق جدید که البته بیشتر به سبب میل به تجارت بود و کمتر جنبه اکتشافی داشت از زمینه‌های توسعه جغرافیا به شمار است.

حج نیز یکی از عوامل اصلی در ترغیب مسلمین به جهانگردی و جغرافیانگاری بود. آحاد مختلف از کلیه بلاد به کعبه مشرف می‌شدند. بسیاری از مسلمانان خصوصاً دو قشر عمده تجار و علما بر اثر برخورد با مسلمین سایر بلاد به سیاحت و زیارت دیگر بلاد ترغیب می‌شدند.

بسیاری از علاقه‌مندان به علم و دانش پس از طی مراحل مقدماتی علوم یا حتی قبل از آن برای تکمیل معارف خود به شهرها و کشورهای دیگر ره می‌سپردند تا نزد بزرگان آن شهر بنشینند و شاگردی کنند.

آنچه در حوزه جغرافیا در تمدن اسلامی شکل گرفته فهرست متنوعی را دربرمی‌گیرد که می‌توان بدین شرح برشمرد.

۱- توصیف جغرافیای جهان یا کره خاکی که در آثار «صورة الارض» متبلور است. مانند نوشته خوارزمی بنام «صورة الارض» یا «نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق» تألیف شریف ادریسی و «تقویم البلدان» اثر ابوالفداء.

- ۲- متون گیتی‌شناسی که علاوه بر جغرافیا به نجوم و هیئت نیز می‌پردازد. مانند «تحفة الالباب» ابوحامد غرناطی و عجائب البلدان قزوینی.
- ۳- سومین گروه کتب «مسالك و ممالك» است که برای بررسی موضوعات مهمی چون فراج، راههای ارتباطی یا برید و اوضاع حدود جغرافیایی شکل گرفته است.
- ۴- فرهنگهای عمومی جغرافیا که بارزترین آنها اثر یاقوت حموی بنام معجم البلدان است.
- ۵- جغرافیای محلی دسته دیگری از متون جغرافیایی هستند که بیشتر در فاصله قرون ششم تا دهم هجری تدوین شده‌اند.
- ۶- سفرنامه‌ها بخش عظیمی از منابع حاوی اطلاعات جغرافیایی را تشکیل می‌دهد.
- علاوه بر گستردگی و تنوع متون جغرافیا اطلاعات دانشمندان مسلمان در مورد برخی مناطق از پیشرفتگی و نوآوری برخوردار است از جمله می‌توان به اینها اشاره کرد:
- تعریف روشن و نو از ولگا و دریای خزر توسط ابن فضلان یا دریاچه آرال که به بحیری خوارزم مشهور است و برای اولین بار در عصر مأمون در نقشه جغرافیا پدیدار شد. توضیحاتی در مورد روسیه و مناطق اسکاندیناوی، و نوآوریهای ابوریحان بیرونی در مورد آفریقا و مناطق زنگی نشین و ارتباط دو اقیانوس اطلس و هند که قریب شش قرن بعد کشف شد، و نیز آنچه را از مرکز و جنوب آسیا نوشته‌اند همه از این دست است.
- کتابی که پیش روی خوانندگان عزیز است ترجمه اثر تاریخنکار مسلمان مصری مرحوم دکتر زکی محمد حسن^(۱) است که با نام «الرحالة المسلمون فی العصور الوسطی» چاپ شده است.
- امید است این ترجمه، اقدامی هرچند ناچیز در تصویر بخشی از فرهنگ و تمدن اسلامی باشد.
- عبداله ناصری طاهری
- تهران ۱۳۷۶

۱- او در سال ۱۳۲۶ قمری در خرطوم متولد شد و در قاهره بالید. این تاریخنکار با زبانهای فرانسه، آلمانی، انگلیسی و فارسی آشنایی داشت. برخی از آثار برجای مانده او عبارتند از: کنوز الفاطمیین، الفن الاسلامی فی مصر، التصوير فی الاسلام عند الفرس، الصين و فنون الاسلام، الفنون الایرانیة فی العصر الاسلامی، اطلس الفنون الزخرفیة

دیباجه نویسنده

با طلوع قرن هشتم میلادی و با ادامه فتوحات اعراب (مسلمین) در سرزمینهای ماوراءالنهر و اندلس، امپراطوری اسلام از هند تا اقیانوس اطلس و از میانه آسیا تا صحرای افریقا گسترش یافت.

اعراب پیروزمند با نژادهای دیگر بشری درهم آمیختند. و در نتیجه تمدن اسلامی روبه گسترش نهاد. مسلمانان بر علوم و معارف مسلط شده، در حوزه جهانگردی و اکتشافات جغرافیایی در قرون میانه گوی سبقت ربودند و اروپائیان نیز از محصول فکر مسلمین بهره فراوان بردند. در حقیقت، شکوفایی تمدن اسلامی، سیادت مسلمین در آب و خشکی، طبیعت دین مبین اسلام (تشویق به سیر در آفاق) از عوامل مهم رونق سیاحت و جهانگردی مسلمین بوده است.

در بخش وسیعی از دنیای آن روز، تمدن اسلامی شکوفا شده بود. سپس رفته رفته وحدت سیاسی امپراطوری اسلام از نیمه دوم قرن دوم هجری از بین رفت، اما وحدت زبان، دین و فرهنگ، ساکنان این امپراطوری را به هم پیوند می داد. آنها با احساس این مشترکات، روابط فرهنگی قوی خود را با احساسات ملی به مخاطره افکندند. در اطراف مملکت اسلامی تحقیق و توصیف مورد توجه قرار گرفت و مسلمین برای تحقیق در دیگر سرزمینها، راهها، عواید و خراج آنها به سفر پرداختند و به تألیف معاجم و فرهنگهای جغرافیایی دست زدند. بی شک سیر و سیاحت از اولین گامهای تحصیل دانش در قرون میانی بود.

علاوه بر آن، مراکز علمی و فرهنگی در سرزمینهای اسلامی روبه فزونی نهاد و مردان اندیشه و فکر در راه کسب علم، هجرت آغاز کردند و در حلقه درس اساتید معروف فقه، حدیث، لغت، طب، فلسفه و ریاضی نشسته، بهره ها بردند.

حج را بزرگ‌ترین انگیزه سیر و سیاحت باید دانست. هزاران مسلمان هر سال به قصد فریضه حج، از اطراف جهان اسلام به سوی حجاز رهسپار می‌شدند، و پس از بازگشت، از رخدادها و حوادث مسیر سفر سخن می‌گفتند. حاجیان معروف، این خاطره‌ها را می‌نگاشتند تا دیگران را نیز از تجارب خود بهره‌مند سازند و احیاناً به نظر بزرگان می‌رساندند تا در صورت نیاز اصلاح شوند. مسلمانان نیکوکار نیز در نقاط پراکنده و دوردست ضمن خوش‌آمدگویی به راهیان کعبه نور، با ساختن رباط و اختصاص موقوفات برای مسافران بیت‌الله الحرام موجبات راحتی سفر را فراهم می‌آوردند.

در تجارت خارجی نیز مسلمانان از دیگران پیشرفته‌تر بودند و این پیشرفت تا دوره کشف قاره آمریکا ادامه داشت. کاروانهای بازرگانی مسلمانان در قرون میانی با بسیاری از مناطق دنیای آن روز مراودت و داد و ستد داشتند. کشتیهای آنان با سیلاب دریاها و اقیانوسها دست و پنجه نرم می‌کرد. راههای تجاری بین دریای چین، سواحل اسپانیا، اقیانوس اطلس، دریای مدیترانه، اقیانوس هند و سودان توسط ایشان رونق فراوان گرفته بود.

بازرگانان مسلمان برای بازارهای مختلف دنیای متمدن آن روز کالا می‌بردند و در مسیر رنج سفر را تحمل می‌کردند. مسکوکات عتیقه آن روز که در کشورهای اروپایی مانند روسیه، فنلاند، نروژ، سوئد، سوئیس و جزایر انگلیس کشف شده و تاریخ آنها به قرون اول تا پنجم هجری باز می‌گردد شاهد این مدعاست.

اگرچه به یقین نمی‌توان از سیاحت و تردد بازرگانان مسلمان آن روز در ایسلند، نروژ و جزایر بریتانیا سخن گفت، لکن آثار بر جای مانده، مانند سفرنامه‌ها و کتب جغرافیایی، از رفت و آمد آنها در جنوب روسیه و اروپا و نیز از برتری بازرگانی آنها در این نواحی گواهی می‌دهند.

مقدسی از کالاهایی که مسلمانان در جنوب شوروی و شمال اروپا به دست می‌آوردند یاد کرده و از آن میان به پوست خز، شمع، خدنگ،

شب - کلاه، شمشیر، زره، چسب، عسل، گوسفند و گاو اشاره می‌کند. علاوه بر همه اینها خرید و فروش برده‌های اسلاوی نیز رایج بوده است. این مسئله که مسلمانان واژه صقالبه را نه تنها به نژاد اسلاو بلکه به معنای وسیع‌تر به ژرمنها و دیگر ساکنان اروپا اطلاق می‌کردند، مشهور است. از مهم‌ترین کالاهایی که مسلمین به این دیار حمل می‌کردند می‌توان از انواع منسوجات، تحف و میوه‌ها نام برد.

هنگام سخن گفتن از جهانگردان مسلمان در قرون میانی (در متن کتاب) بدین نکته پی می‌بریم که بازرگانی خارجی در شرق و میانه آفریقا، دریای چین و جزایر شرقی هند توسط مسلمانان از رونق خوبی برخوردار بوده است. در این جا به نقل اقوال ابن جبیر و ابن بطوطه بسنده می‌کنیم که نوشته‌اند بازرگانان عدنی (یمنی) از ثروت معتناهی برخوردار بوده و نیز کشتیهای بزرگی را برای حمل کالا در اختیار داشته‌اند.

بخش عمده بازرگانی در خاور نزدیک و دریای مدیترانه در اختیار یهودیان بود.^(۱) بازرگانان مسلمان از زیارت قسطنطنیه و شهرهای تجاری در شبه جزیره ایتالیا برخوردار بودند. منسوجات شرقی خصوصاً فرش در اروپا بازار پر رونقی داشت.

از شگفتیهای دیگر در قرون میانی آنست که برخی از مسلمانان همزمان با تعلیم به تجارت نیز مبادرت می‌کردند. در تاریخ آمده است یکی از دوستان مقدسی، جهانگرد معروف، همراه او و باکشتی به سوی عدن در حرکت بود. مقدسی باتوجه به این مثل معروف که «هرکس چون به عدن وارد شود ثروتمند بازگردد»^(۲) خوف آن داشت که رفیقش تعلیم را فراموش کرده به تجارت بپردازد. لذا از خدا خواست او را حفظ کند. اما چون خودش وارد عدن شد بیش از آنچه رفیقش گفته بود مشاهده کرد و شیفته تجارت شد و به عزم سفری بازرگانی به سوی سواحل شرقی آفریقا ره سپرد. وسایل مورد نیاز تجارت را خرید و این دو را (تحصیل و

۱- المسالك و الممالك ابن خردادبه، ص ۵۱۳.

۲- منظور، بیان رونق بازار تجاری است. - م.

تجارت) را تا مرگ رفیقش پیشه خود داشت. از این دسته عالمان می توان از یاقوت حموی صاحب معجم البلدان نیز نام برد. فرمانروایان مسلمان نیز سفیرانی به سوی دیگر سرزمینها روانه می کردند و سفیران به نواحی که تا آن زمان برای مسلمین آشنا نبود سفر می کردند؛ مانند سفر ابن فضلان به جنوب شوروی و یا سفارت سفیر اندلس نزد امپراطوری آلمان در حدود سال ۳۶۲ هـ (۹۷۳ م).^(۱)

بسیاری از مسلمین برای کسب روزی به سیر و سیاحت می پرداختند؛ مانند خیاط بغدادی که ابن فضلان جهانگرد معروف او را در سرزمین ولگا ملاقات کرده است. و یا معاریف هنر و صنعت که به نقاط دوردست دنیا می رفتند تا در ایجاد بنایی جدید یا تزئین آن و یا خلق یک اثر هنری مشارکت کنند.

نباید فراموش کرد میهمان نوازی شرقیها، عیش و سرور در قرون میانی و نیز رعایت اسلام در مورد تخفیف و یا ساقط نمودن بخشی از واجبات دینی در سفر از عوامل تسهیل جهانگردی و تشجیع جهانگردان بود. دور نیست اگر تعدد زوجات در اسلام را یکی از عوامل کاهش دهنده رنج سفر (و بالطبع ترغیب کننده به سیاحت) بدانیم. جهانگردان چنانچه برای مدتی نزیل سرزمینی می بودند ازدواج می کردند، همچنان که ابن بطوطه در مصر دو همسر و در جزایر مالدیو چهار زن اختیار کرد. وی جزایر مالدیو را این چنین توصیف کرده است: «ازدواج در این جزایر آسان است، زیرا میزان مهریه کم و زنان آن جا خوش معاشرتند... هنگامی که کشتیها به این جزایر می رسند سرنشینان و مسافران با زنان آن جا ازدواج می کنند و موقع عزیمت طلاقشان می دهند. این زنان هرگز حاضر نیستند دیار خود را ترک کنند. من در دنیا زنانی به این حد از حسن معاشرت ندیده ام. زن هرگز خدمتگزاری شوی خود را به کس دیگر وانمی گذارد. برای او غذا می آورد و خود غذا را برمی چیند و دستان مرد

۱- احتمالاً آنچه قزوینی در کتاب خود از سرزمین آلمان آورده به نقل از اعضای همین سفارت است.

را می‌شوید. برای وضو آب می‌آورد. و هنگام خواب پای او را می‌مالد. از دیگر آداب آن جا این است که زن هیچ گاه با شوهر خود غذا نمی‌خورد و مرد نمی‌داند او چه می‌خورد. من در آنجا چند زن داشتم. بعضی از آنها بعد از خواهش زیاد حاضر شدند با من غذا بخورند، ولی دیگران حاضر نشدند و نتوانستم غذا خوردن آنها را بینم و هرچه اصرار کردم ثمری نداشت.»

وی همچنین از زنان شهر زبید در یمن به شگفت آمده چنین می‌نویسد: زنان زبید غریبان را بر مردم بومی ترجیح می‌دهند و هرگز مانند زنان ولایت‌های ما از ازدواج با غریبان سر باز نمی‌زنند و چون شوهر بخواهد آن شهر را ترک گوید زن تا خارج شهر به بدرقه او می‌رود و پس از خداحافظی برمی‌گردد. اگر زن بچه‌دار باشد در غیاب پدر کفالت او را برعهده می‌گیرد و برای دوران غیبت شوهر نفقه طلب نمی‌کند و چنانچه شوهر بومی باشد زن به مخارج مختصری می‌سازد. زن زبیدی هرگز از شهر خود بیرون نمی‌رود و هرچه بدو بدهند تا وطن را ترک گوید راضی نمی‌شود.»

از داستانهای زیبا که حکایت از گستردگی سفر مسلمانان دارد قصه‌ای است که ابن بطوطه از ملاقات با یک سیاح تاجر هموطن خود در منطقه کنجنفو در چین می‌نویسد: «یکی از روزها که در منزل ظهیرالدین قرلانی بودم کشتی بزرگی از راه رسید که در آن یکی از فقهای بزرگ بود. گفتند مولانا قوام‌الدین سبتی است می‌خواهد به دیدن شما بیاید. من از اسم او به شگفت آمدم. او آمد و بعد از سلام و احوالپرسی به نظرم رسید او را می‌شناسم. مدتی به او خیره شدم. مثل این که مرا می‌شناخت. گفتم از کجایی؟ گفت از سبته (واقع در سواحل مراکش). گفتم من نیز از طنجه‌ام. او دوباره سلام کرد و گریه سر داد چنان که مرا نیز گریه گرفت. گفتم آیا در هندوستان بوده‌اید؟ گفت آری در دهلی بوده‌ام. در این هنگام او را شناختم و گفتم مگر «بشری» نیستی؟ گفت آری. او با دائی خود ابوالقاسم مرسی در جوانی به دهلی آمده بود. در آن هنگام طلبه زرنگ و باهوشی

بود و مؤطای ابن مالک را از حفظ داشت و من درباره او با سلطان هند مذاکره کردم و سه هزار دینار برای او گرفتم. سلطان از او خواست در هند بماند لکن او نپذیرفت. به چین رفت و کارش بالا گرفت و ثروت فراوان به دست آورد. می گفت حدود پنجاه غلام و پنجاه کنیز دارد. دو غلام و دو کنیز با تحف بسیاری به من داد. و بعدها برادر او را در سرزمین سیاهان ملاقات کردم و واقعاً چه فاصله درازی بین آنان بود.»

آری. این گونه در می یابیم که مسلمانان در قرون میانی به سیر و سیاحت پرداخته اند و آثار مکتوب این سفرها فراوان است. اگرچه بسیاری از این سفرنامه ها جداگانه تدوین نشده اما برخی از آنها در لابلای کتب تاریخی و فرهنگهای جغرافیایی گردآمده است، همچنان که بعضی از مؤلفان به سفرهای دیگران اشاره کرده اند، در حالی که ما از تألیفات صاحبان این سفرها اطلاعی نداریم. علاوه بر اینها سفرهای تجاری دریایی بوده است که اخبار و رویدادهای آنها از بین رفته یا تدوین نشده است. لکن در متون ادبی و داستانها آنها را می یابیم؛ مانند قصه سند باد بحری.

سن فی البر و فی البحر	فنحن الناس کل النسا
من الصین الی مصر	أخذنا جزیة الخلق
ل أرض خیلنا تسر	الی طنجة، بل فی ک
نزل عنه الی قطر	اذا ضاق بنا قطر
من الاسلام و الکفر	لنا الدنیا بما فیها
و نشئتو بلد التمر	فنصطاف علی الثلج
أبودلف مسعرین مهلهل	

ترجمه:

ما نیز مانند دیگران در خشکی و یا در دریا زندگی می کنیم.
 خراج چین تا مصر و طنجه و هر جایی را که اسبها مان پی سپرد می ستانیم.
 اگر زندگی در یک نقطه بر ما تنگ و سخت شود به دیار دیگر ره
 می سپاریم.
 همه دنیا برای ما انسانهاست. پس تابستان را در مکانهای سردسیر
 و زمستان را در نقاط گرمسیر سپری می کنیم.

سُلام ترجمان

سفر سُلام ترجمان به سوی دیوار چین^(۱) یک حقیقت تاریخی است، هرچند کسانی چون قزوینی و یاقوت آنچه را از زبان سُلام در این مورد نقل می‌کنند به افسانه شبیه‌تر است. ظاهراً این از رخدادهای تاریخی مشهور در قرون میانی است. سُلام ترجمان چنین پنداشت که واثق بالله خلیفه عباسی (۲۲۷ - ۲۳۲ هـ) در خواب دید سدی را که اسکندر ذوالقرنین بین سرزمین مسلمین و دیار یاجوج و ماجوج بنا کرده باز شده است. حیرت‌زده سُلام را به خبرگیری از شکست سد فرمان می‌دهد و سلام نیز به همراه پنجاه مرد و صد بار آذوقه از سامرا به سوی آن سرزمین گام می‌زند. خلیفه نیز نامه‌ای به حاکم ارمینیه می‌نویسد، تا موجبات مأموریت سلام را فراهم آورد. این حاکم علاوه بر اجرای فرمان خلیفه، سفارش مأمورین دستگاه خلافت را به حاکم سرزمین «سریر» می‌کند. او نیز به امیر سرزمین «لان» سفارش می‌کند. این امیر هم از فرمانروا «پیلانشاه» همکاری می‌طلبد. پیلانشاه به پادشاه خزر نامه می‌نویسد. هیئت نمایندگی خلیفه همراه پنج راهنما در سفر ۲۶ روزه به سرزمین سیاه (ارض سوداء) که بوی زننده‌ای داشت می‌رسند...

گروه به توصیه آن پنج نفر برای کاهش بوی بد آن منطقه سرکه همراه آورده بودند. سپس از سرزمین سیاه کوچ کردند و پس از ده روز به

۱- برخی معتقدند سفر او به دیوار چین نبوده بلکه به سوی سد یاجوج رفته و بعدها در تصور عامه دیوار چین با سد یاجوج اشتباه شده است. (کارنامه اسلام، زرین کوب، ص ۸۰). م.

سرزمینی با شهرهای ویران که به قول راهنمایان توسط مردم یاجوج و ماجوج خراب شده بود، رسیدند. پس از بیست و هفت روز گشت و گذار در آن منطقه کوهی را مشاهده کردند که دیوار مقصود و مطلوب هیئت بر آن قرار داشت. در نزدیکی آن دژهایی بود که مسکن و مأوای ملت مسلمانی بود که به زبان عربی و فارسی تکلم می‌کردند و از وجود خلیفه مسلمین چیزی نمی‌دانستند.

آنها به کوه بی‌حاصل و لم یزرعی رسیدند که بر دامنه آن زمین همواری به عرض یکصد و پنجاه ذرع واقع بود. در این زمین دروازه بزرگی از فولاد و مس با قفل بزرگی به طول هفت ذرع و ارتفاع پنج ذرع قرار داشت و بالای دروازه، ساختمان محکم و متینی که تا بلندی کوه لم یزرع سرکشیده بود.

فرمانروای اسلامی آن دژها هر جمعه با ده سوار که عصایی آهنین حمل می‌کردند به سمت دروازه روان می‌شدند و با وارد ساختن ضربات شدید قصد آن داشتند که بدانند کدامین انسان پشت این دروازه آهنین ساکن است. بعدها رئیس قلعه و همراهان پی بردند این دروازه نگهبانانی دارد...

سَلَام ترجمان و همراهان پس از مشاهده این دیوار و یک سفر هجده ماهه به سوی دیار خود سامرا بازگشتند.

«کرادی دی وکس»، خاورشناس فرانسوی، می‌گوید ممکن است این مسفر سَلَام ترجمان به قلعه‌هایی واقع در کوههای قفقاز و نزدیک دربند یا باب‌الابواب^(۱) در داغستان (غرب دریای خزر) باشد. هرچه باشد ما درباره آن اطلاعات زیاده‌تر از آنچه در نزهةالمشتاق ادریسی و معجم‌البلدان یا قوت آمده نداریم.^(۲) آنچه ابوحامد اندلسی در کتاب العجائب از قول سلام نقل کرده

۱- این سد توسط خسرو انوشیروان ساسانی بنا شده است. رک تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، پیرنیا، ص ۲۱۱-م.

۲- برای اطلاع از مشروح سفر سلام رجوع کنید به المسالك و الممالك ابن خردادبه. -م.

عجیب است. او می‌گوید: «چند صباحی نزد پادشاه خزر به سر بردم. روزی دیدم ماهی بزرگی را شکار کرده به بندش کشیده‌اند. ناگهان گوشهای ماهی گشوده شد و کنیزکی سبزه و خوش سیما با موهای بلند بیرون آمد. او را بر خشکی نهادند در حالی که بر صورت خود می‌زد، گیسوان می‌کند و ضجه می‌کرد. وسط اندام او را پرده‌ای پوشانده که از ناف تا زانو آویزان بود و گویی میانه بدن را سخت دور می‌پچید. این زن را در خشکی نگه داشتند تا مرد.»

دکتر حسین فوزی در کتاب حدیث السندباد القدیم، ص ۱۲۵، واقعیت تفسیر سُلام را نقد و سؤال می‌کند «آیا بعید نیست پادشاه به مناسبت بزرگداشت حضور نماینده خلیفه عباسی نمایشی از نوع پانتومیم اجرا کرده باشد یا این که پادشاه خود بذله‌گویی بوده که مسخره گرفتن میهمانان خود را عیب نمی‌پنداشته است.»

به نظر می‌رسد سُلام داستان ماهی را از عوام آن سرزمین شنیده و به خاطر سپرده و به غلط به مشاهدات خصوصی خود نسبت داده است.

ابن وهب قریشی

ابن وهب از فرزندان هباربن اسود و از صاحبان مال و مقام در عراق است که بنا به استناد منابع تاریخی حدود سال ۲۵۶ هجری سفر به چین را آغاز کرده است.

چون بصره توسط زنگیان خراب شد با کشتیهای هندی از بندر سیراف به سوی هند و از آن جا به چین رفت. مدتی در شهر کنتون (خانفو) در چین به سر برد و پس از درنگ کوتاهی به خمدان در فاصله دو ماهی کنتون پایتخت مملکت چین وارد شد. ابتدا درخواست ملاقات با امپراطور چین را داشت، میسر نشد تا این که امپراطور چین از حاکم کنتون از صحت نسب ابن وهب و قریشی بودنش استفسار کرد و چون حاکم تصدیق کرد، امپراطور این جهانگرد عراقی را اکرام کرد و منزل داد. و اجازه دیدار و مناقشه در امور دینی و سیاسی را نیز به او داد. امپراطور تصاویری از پیامبران (مانند تصویر حضرت نوح در کشتی، حضرت موسی و بنی اسرائیل، حضرت عیسی سوار بر قاطر و همراه یاران، حضرت محمد سوار بر شتر در حالی که یاران بر او خیره شده‌اند) به او نشان داد^(۱) و سفارش ابن وهب را به حاکم کنتون کرد و نیز نفایسی به او هدیه داد.

از این که ابن وهب مشاهدات خود را تدوین کرده یا نه خبر نداریم، اما شک نیست که از این سفر سخن رانده و مانند ابوزید حسن - که سخن از

۱- الصّین و فنون الاسلام، ص ۱۲ و ۳۹، از دکتر زکی محدّ حسن.

آن خواهد آمد - و نیز مسعودی در مروج الذهب^(۱) در فصل پادشاهان چین این سفر را تأیید کرده‌اند.

«رینو»^(۲) معتقد است ابوزید حسن و مسعودی در مقالات خود پیرامون هند و چین و دریا‌های شرق تبادل نظر کرده‌اند.

۱- مروج الذهب، مسعودی، (دارالهجرة، ۱۴۰۴ هـ)، ج ۱، ص ۱۶۴-م.
۲- ژوزف رینو خاورشناس فرانسوی (۱۷۹۵-۱۸۶۷ م) است. م

سلیمان سیرافی

منابع تاریخی عربی و چینی به وجود گروههای مسلمان در چین که اکثر آنها تاجر بوده‌اند بین سالهای ۶۱۸-۹۰۶ میلادی و در دوره حکومت خاندان تنگ^(۱) اشاره دارد.

بازرگانان مسلمان از بصره و سیراف^(۲) و از راه آبی خلیج فارس به خاور دور عزیمت می‌کردند. کشتیهای بازرگانی چین چون به سیراف می‌رسید کالاهای وارداتی از بصره را بارگیری می‌کرد و به سوی ساحل عمان و از آن جا به اقیانوس هند، سرندیب^(۳) و جزایر دریاهای جنوب ره می‌سپرد تا به شهر خانفو (کنتون) می‌رسید. جایی که بسیاری از مهاجران مسلمان زندگی می‌کردند. ابن خردادبه در کتاب المسالك و المسالك خود می‌نویسد که برخی از بازرگانان مسلمان به شبه جزیره کره رسیدند. حضور بازرگانان چینی در خلیج فارس از ابتدای قرن سوم هجری، زمانی که سفر اعراب به دریاهای جنوب روبه فزونی نهاد تدریجاً شروع شد. از حدود سال ۲۶۴ هـ که به سبب اغتشاشات داخلی در سرزمین چین، بندر کنتون خراب شد و جمع فراوانی از مسلمانان کشته شدند ارتباطات دریایی بین چین و خاور نزدیک نظم دیرینه خود را از دست داد و کشتیهای بازرگانی دو طرف در شهر کلاه^(۴) در میانه مسیر چین به خاور

۱- سلسله تنگ یا (طانج) از سال ۶۱۸ تا ۹۰۶ میلادی در چین حکومت کردند. - م.

۲- مدینه جمیلة علی ساحل بحر فارس کانت قدیمأ فرضة الهند. (معجم البلدان، جلد ۳). - م.

۳- آخرین جزیره هند در دریای هرکند (دریایی بین هند و چین). (معجم البلدان، ج ۳ و ۵). - م.

۴- شهری در هند که عود آن معروف است. (معجم البلدان، ج ۴). - م.

نزدیک به مبادله می پرداختند.

گمان می رود شهر کلاه که به سبب معادن قلع و سربش شهرت داشته از بنادر غربی مُلقاً باشد. ابوزید حسن و مسعودی در این باب به نقل سفر سیّاحی سمرقندی پرداخته و چنین می نویسند: «از شهر خود به همراه کالای فراوان خارج شد تا به عراق رسید. از بصره سوار بر کشتی به عمان رفت. کشتی او سپس در «کلاه» که حدود میانه عمان و چین و محل تبادل کالاهای تجاری سیراف و عمان با بازرگانان چینی بود پهلو گرفت و از آنجا به همراه کشتیهای چینی به سوی شهر خانفو (کنون) رفت.»

از جهانگردان مسلمانی که سرزمین هند و چین را بارها زیارت کرده سلیمان نامی است که از حیات او چیزی نمی دانیم لکن سرگذشت سفرش در هندوچین به دست ما رسیده است. ابوزید حسن سیرافی در قرن چهارم با استناد به شنیده های خود از جهانگردان و بازرگانان دریای چین خصوصاً ابن وهب قریشی حاشیه ای بر این سفرنامه نوشته است. این حاشیه در سال ۱۸۱۱ م توسط لانگلز^(۱) طبع شد. سپس آن را رینو در سال ۱۸۴۵ به همراه ترجمه فرانسوی اش منتشر کرد و پس از آن دو فراند^(۲) همراه با تعلیقات خود در دو مجلد چاپ نمود.

دکتر حسین فوزی در کتاب حدیث السندباد القدیم^(۳) در مورد این سفرنامه چنین می نویسد: «از مهم ترین سفرنامه های عربی در مورد اقیانوس هند و دریای چین در قرن نهم [میلادی] است و چه بسا تنها تألیف عربی باشد که از سواحل شرقی اقیانوس کبیر و راههای دریایی سخن می گوید و براساس تجربیات شخصی و خارج نشدن از اصلیت موضوع

۱- لانگلز Langles خاورشناس فرانسوی الاصل (۱۷۶۳ - ۱۸۲۴ م) آشنا به زبانهای عربی و فارسی و نیز کارشناس تاریخ هند قدیم است. رک المستشرقون، نجیب العقیقی دارالمعارف، مصر، بی تا ج ۱، ص ۱۶۶-م

۲- فراند Ferrand خاورشناس فرانسوی (۱۸۶۴ - ۱۹۳۵) است. رک المستشرقون، نجیب العقیقی، دارالمعارف، مصر، بی تا ج ۱، ص ۲۳۳-م.

۳- ص ۲۱-۳۲.

تدوین یافته و اگر می‌بینیم که ابن خرداذبه، ابن فقیه، استخری، ابن حوقل و مسعودی از شناخت خود نسبت به بعضی از مواقع و مواضع جغرافیایی سخن رانده‌اند در عین حال از این کتاب فراوان نقل کرده‌اند.»

توصیف دقیق راههای بازرگانی، عادات، نظام اجتماعی و اقتصادی، تولیدات مهم هند، سرندیب، جاوه و چین، پرهیز از زیاده‌گویی در بیان اساطیر و خرافات، که ویژگی اکثر سفرنامه‌هاست، امتیاز سفرنامه سلیمان و حاشیهٔ ابوزید بر آن است. امتیاز دیگر آن اخبار کافی از روابط مسلمین با چین در دو قرن سوم و چهارم هجری است. به عنوان مثال: «در شهر خانفو که بزرگ‌ترین مرکز تجاری آن روز چین بود مسلمانی از جانب فرمانروای چین بر همکیشان خود حکومت می‌کرد و در روز عید نماز می‌خواند و خطبه را به نام سلطان مسلمین قرائت می‌کرد.»

مصادر و منابع چینی به وجود چنین امتیازها و حضور قاضی، شیخ، مسجد و بازار ویژه در خانفو و دیگر شهرهای چین گواهی می‌دهند؛ اما دولت، احکام مربوط به تبعید و اعدام را خود صادر می‌کرد. درستی اقوال سلیمان از احوال اجتماعی چین، نزد خاورشناسان و محققان تاریخ چین به اثبات رسیده است.

سلیمان سیرافی اولین مؤلف غیرچینی است که از چای سخن گفته است. او نقل می‌کند پادشاه چین عواید حاصل از سنگ نمک و نوعی گیاه را که چینیه در آب می‌جوشاندند و به اسم ساخ می‌فروختند به خود اختصاص داده بود.

سلیمان در معرفی برخی جزایر هندی می‌گوید: «اهالی آن جزایر طلای بسیار داشتند، نارگیل می‌خوردند و از آن روغن می‌گرفتند. اگر از آنها کسی بخواهد ازدواج کند، این ازدواج صورت نمی‌گیرد مگر یکی از دشمنان خود را سر ببرد و ازدواج دوم نیز سر دوم و حتی ازدواج پنجاهم، پنجاهمین کاسهٔ سر را می‌طلبد، این رسم به علت کثرت دشمنان آنها بود. محبوب‌ترین آنها نزد یکدیگر، جانی‌ترین و قاتل‌ترین آنهاست.»

ابوزید حسن در ذیل سفرنامهٔ سلیمان یادآوری می‌کند: «کشتیهایی که

از سیراف به سمت دریای سرخ در حرکت بودند چون به جده می‌رسیدند، پهلوی می‌گرفتند و کالاهای خود را به کشتیهای مخصوصی موسوم به قلزم منتقل می‌کردند تا به مصر حمل شود. چون کشتیهای سابق را توان دریانوردی در شمال دریای سرخ نبود.»

ابوزید از هند و دیگر سرزمینهای دواقیانوس هند و آرام و از مشک و عنبر و مروارید اخبار فراوانی آورده و نیز از کاهش ارتباطات بین چین و خاور نزدیک بعد از سلیمان به علت انقلابات محلی سخن گفته است.

ابن فضلان

احمد بن فضلان بن عباس بن راشد غلام خلیفه عباسی و غلام فرمانده نظامی بنی عباس (محمد بن سلیمان) که دولت آل طولون را در مصر شکست داد می‌باشد. او که آشنایی چندانی با سیره‌اش نداریم سفر خود را به بلغار در سال ۳۰۹ هـ آغاز کرد.

بلغاریها ملتی بودند که در آغاز قرون میانی دو دولت را یکی در کناره رود ولگا و دیگری در امتداد رود طونه تأسیس کردند. این فضلان به مشاهده کشور اول (ولگا) و ترویج اسلام در آن پرداخت.

واژه بلغار بر مردم، سرزمین و پایتخت دولت شرق ولگا اطلاق می‌شود و هنوز آثاری از ویرانه‌های آن نزدیک شهر قازان در حدود شش کیلومتری ساحل ولگا دیده می‌شود.^(۱) زمان اسلام آوردن مردم بلغار دقیقاً معلوم نیست. اما ابن رسته اصفهانی صاحب کتاب *العلاق النفیسه* متذکر می‌شود «اکثریت آنها مسلمان، دارای مساجد، کتبخانه، مؤذن و ائمه دین هستند... آرامگاههای آنان مانند مسلمین است و مانند مسلمانان لباس می‌پوشند.»

سفر ابن فضلان از این جهت که همراه هیئت نمایندگی المقتدر بالله خلیفه عباسی به سوی سرزمین بلغار صورت گرفته اهمیت خاصی دارد. علت سفر هیئت مذکور این بود که پادشاه بلغار پس از آن که اسلام اختیار کرد از خلیفه خواست تا گروهی را برای تشریع اسلام، بنای مسجد، دعوت عامه مردم به اسلام و نیز بنای قلعه برای مقابله با دشمنان به آن

۱- در موقعیت ۵۵ درجه عرض شمالی و ۶۶ درجه طول شرقی.

منطقه گسیل دارد. خلیفه پذیرفت و این گروه را به ریاست یک کارشناس نظامی - سیاسی و عضویت ابن فضلان به عنوان عالم دینی به سوی آنان دیار اعزام کرد.

مأموریت در روز یازدهم صفر سال ۳۰۹ هـ از بغداد به سوی بخارا و خوارزم آغاز شد و هیئت نمایندگی در دوازدهم محرم ۳۱۰ هـ به بلغار رسید.

تاریخنگاران مسلمان مانند استخری و مسعودی و از پس این دو یاقوت حموی در ذیل مواد «اتل»، «باشغرد»، «بلغار»، «خزر» و «خوارزم» در معجم البلدان پیرامون این سفرنامه نوشته‌اند. رساله ابن فضلان اولین بار در سال ۱۸۳۳ در سن پترزبورگ توسط «فراهن» خاورشناس آلمانی‌الاصل^(۱) و ضمیمه تألیفات مسلمانان در مورد روسیه به چاپ رسیده است. همچنین اخیراً خاورشناس روسی بارتولد^(۲) در دایرةالمعارف اسلامی ذیل کلمه بلغار و نیز دکتر عبدالوهاب عزّام در دو مقاله پیرامون مسلمانان بلغار از این رساله نام برده‌اند. دانشمند ترک احمد زکی ولیدی بیش از ده سال قبل یک نسخه خطی از سفرنامه ابن فضلان را بدست آورد که برگزیده و اقتباس از متون معروف بود و در مقدمه آن به وصف بلاد فارس، بخارا و خوارزم در مسیر بلغار پرداخته است.

حقیقتاً ابن فضلان در رساله خود صورت روشنی از سرزمین بلغار و تمدن، تجارت و عادات مردم آن برجای گذاشته است. او می‌نویسد: «تمدن بلغاری عقب‌تر از تمدن مسلمین بود و از عادات شگفت‌انگیز آنها این بود که بر سفره غیرحاضر نمی‌شوند. به منظور سلام و اظهار احترام، کلاه خود را از سر بر می‌دارند و زیر بغل می‌گذارند.» او چنین می‌نماید که رابطه شاه بلغار با مردمش، رابطه پدرانه و بشردوستانه بوده است. او

۱- (۱۷۸۲ - ۱۸۵۱) متولد و فارغ‌التحصیل آلمان، نزیل روسیه و عضو آکادمی علوم شوروی ر.ک: المستشرقون، نجیب العقیقی، ج ۳، ص ۶۸ م.

۲- خاورشناس روسی (۱۸۶۹ - ۱۹۳۰)، استاد تاریخ تاریخ مشرق اسلامی و عضو آکادمی علوم شوروی. به مصدر قبل، ص ۷۹ رجوع کنید. - م.

نیز می نویسد: «هرکه هرچه می کاشت خود می دروید و شاه را از آن سهمی نبود، جز آن که هر خانواده پوست گاوی به شاه می داد. چنانچه شاه فرمان حمله به دیگر بلاد می داد مردم را از غنایم آن جنگ بهره بود... همه ایشان (مردم بلغار) کلاه بر سر می گذارند. شاه چون قصد گشت و گذار می کرد نه غلامی و نه کس دیگر با او، بلکه تنها طی طریق می کرد. به بازار که وارد می شد همه به احترامش کلاه از سر بر می گرفتند و زیر بغل می گذاردند تا شاه از مقابل ایشان بگذرد. هرکه از پیرو جوان، فرزند و برادر، بر شاه وارد شود کلاه از سر بر گرفته، تعظیم می کند و بر خاک می رود. آنگاه که اجازه جلوس داده شد دو زانو می نشیند و تا لحظه خروج کلاه خود را بر سر نمی گذارد.» ظاهراً بلغاریها چاقی را دوست داشتند. پادشاه آنها چاق بود. ابن فضلان خود دیده است که کنیزکان سیب ترش را برای چاق شدن می خوردند.

ابن فضلان در سیاحت و مأموریت دینی خود دیده که مردان و زنان، بدون پروا و پوششی، در جمع یکدیگر به شستشوی خود مشغولند. هرچه کرد تا مانع این عمل شود، موفق نشد. زن نزد آنها منزلت والایی داشت. در جلسات رسمی، زن پادشاه کنار شاه بر تخت می نشست. این جهانگرد در سیاحت نامه خود از بلندی شب زمستان و کوتاهی روز تابستان و بالطبع محدود بودن ساعات نماز چنین می نویسد: «من و خیاط ویژه پادشاه به سخن گفتن مشغول بودیم. هنوز نیم ساعتی بیش نگذشته بود، و منتظر نماز عشا بودیم. مؤذن اذان سر داد. از مجلس به خارج آمدم. بدو گفتم به چه سبب؟ گفت فجر بردمیده است. گفتم اذان عشا پس چی؟ مؤذن گفت نماز عشا را به علت کوتاهی شب با مغرب به جای می آوریم. بدو گفتم پس شب چه پاسی از زمان است؟ گفت همین که می بینی، در گذشته کوتاه تر از این بود...»

ابن فضلان در ادامه سخن خود نقل می کند: «پشت شهر آنها به فاصله سه ماهی قومی به نام ویسو است که طول شب نزد آنها کمتر از یک ساعت است.»

عجیب این است که ابن فضلان از دست‌آوردهای سیاسی و نظامی این سفر ننوشته و از این که شاه بلغار را در ساختن دژهای نظامی، که هدف عمده این مأموریت بوده یاری کرده‌اند یا نه چیزی متذکر نشده است. گمان می‌رود علت نیاز شاه بلغار به این قلعه‌ها حمایت سرزمین خود از هجوم شاه یهودی خزر که قصد یهودی کردن بلغاریها را داشته بوده است.

به هر حال شک نیست که سفرنامه ابن فضلان قدیمی‌ترین اثر بر جای مانده در مورد روسیه است و از متقدمین او جز اوتر نروژی که حدود شصت سال قبل از ابن فضلان شمال شوروی را سیر کرده اطلاعاتی در دست نیست.

ابن فضلان همچنین از روابط بازرگانی روسها با بلغار در کناره رود ولگا سخن دارد.

ولادیمیر مینورسکی،^(۱) خاورشناس روسی، از او به عنوان جهانگردی دقیق یاد می‌کند. او مراسم تدفین رهبر روسیه را آنچنان به دقت وصف کرده که سالها بعد یک نقاش روسی توانست این مراسم را به تصویر بکشد.^(۲)

بعد از او بسیاری از سیاحان و دانشمندان مسلمان، بلغار را زیارت کرده‌اند، لکن مانند ابن فضلان در مورد آن سرزمین زیاد ننوشته‌اند. از این دسته ابوحامد اندلسی غرناطی صاحب تحفةالباب و نخبةالاعجاب است که در سال ۵۳۰ هـ بلغار را زیارت کرده و با قاضی آن، محمدبن نعمان، مصاحبت و همنشینی داشته است.

ابوحامد نقل کرده این قاضی کتابی پیرامون تاریخ بلغار نوشته است، لکن ما از آن اطلاعی نداریم و خود ابوحامد نیز از سفارش به بلغار جز

۱- (۱۸۷۷ - ۱۹۶۶) روسی‌الاصل، تبعه انگلستان و استاد دانشگاه لندن. (مصدر سابق، ج ۲، ص ۱۰۸). م.

۲- این نابلو اکنون بر دیوار موزه تاریخی مسکو مشاهده می‌شود.

چند داستان کم اهمیت که توسط دورن^(۱) منتشر شده ذکرى به میان
نیاورده است.^(۲)

۱- خاورشناس روسی (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱)، در آلمان تولد و نشأت یافت. او دارای دکترای فلسفه است. در مورد زبان پشتو و تاریخ افغان تحقیقات فراوانی کرده است.
۲- ر.ک Melanges Asiatiques, t. VI (Saint-Petersbourg 1987)

ابودلف

ابودلف مسعر بن مهلهل خزر جی ینبوعی شاعر، ادیب و جهانگرد قرن چهارم هجری است. او به دربار امیر نصر سامانی وارد شد و از جانب او همراه هیئتی که از سوی امیر چین برای خواستگاری دختر نصر سامانی به بخارا آمده بود به سرزمین چین (حدود ۳۳۱ هـ) اعزام شد.^(۱) او همچنین سرزمین هند و آخرین منطقه‌ای را که کشتیهای مسلمین به آن وارد می‌شدند زیارت کرد. از ابودلف جز ارتباطش با صاحب بن عباد وزیر آل بویه که قصیده‌ای در مورد قوت و تدبیر بنی ساسان و روش زندگی آنها برایش سروده چیزی نمی‌دانیم. بنی ساسان قومی از جوانمردان بی‌باک و نیرنگ باز بودند که به سرزمینهای مختلف سفر می‌کردند تا ببیند و زنند.^(۲) در برخی از ابیات این قصیده به سفرهای دور و دراز اشاره شده است. در ذیل چند بیت آن قصیده را به نقل از یتیمه‌الدهر ثعالبی آورده‌ایم.

و من کان من الاحرار	یسلو سلوة الحر
ولا سیما فی الغربه	اودی اکثر العمر

۱- مترجم سفرنامه ابن فضلان می‌نویسد: ابودلف از طرف نصر بن احمد سامانی همراه هیئتی که برای خواستگاری دختر پادشاه چین به سند ایبل رهسپار شده بود به آن حدود رفته است. که عکس گفته زکی محمد حسن است. رک سفرنامه ابن فضلان، ترجمه طباطبائی، مقدمه مترجم، ص یو. - م.

۲- رک: «بنی ساسان» در دائرةالمعارف اسلامی و دیگر مآخذ.

و شاهدت اعاجيبا	والوانا من الدهر
فطابت بنوى نفسى	على الامساك والفطر
على انى من القوم الـ	بهاليل بنى الغر
فنحن الناس كل الناس	فى البر و فى البحر
اخذنا جزية الخلق	من الصين الى مصر
الى طنجه، بل فى كل	ارض خيلنا تسر
اذا ضاق بنا قطر	نزل عنه الى قطر
لنا الدنيا بما فيها	من الاسلام والكفر
فنتصاف على الثلج	و نشو بلد التمر

قزوینی، یاقوت حموی و ابن قدیم گزیده‌هایی نقل کرده‌اند که گمان می‌رود از توصیفات ابودلف در مورد چین و هند باشد^(۱) و این توصیفات دلیل ذکاوت و دقت ابودلف در جهانگردی است. به عنوان مثال او پی برد که سفال‌کاری چینی در بعض سرزمینها خصوصاً در ایران و ملبار تقلید می‌شود. اما ظروف چینی هنوز در بازارها برتر است.

این سیاحتنامه را کوردون اشلوزر در سال ۱۸۴۵ منتشر کرد. سپس فراند آن را در مجموعه‌ای از سفرنامه‌ها ترجمه و مارکوارت^(۲) همراه با تحقیق به مناسبت بزرگداشت ساخاو^(۳) خاورشناس معروف منتشر کرد. علاوه بر اینها وستنفلد^(۴) در مجله جغرافیا نگاری طبیعی آرا و اقوال ابودلف درباره قبایل ترک را در نیمه قرن نوزدهم میلادی تحقیق و منتشر کرده است.^(۵)

۱. ر. ک. ماده «مسعرین مهلهل» در دائرةالمعارف اسلامی.

۲- (۱۸۶۴ - ۱۹۳۰) خاورشناس آلمانی است که مقاله مذکور همراه مقالات دیگر در مجموعه‌ای به نام جغرافیا عرب در سال ۱۹۲۴ منتشر شده است (المستشرقون، نجیب العقیقی، ج ۲، ص ۴۱۴). م.

۳- خاورشناس معروف که در قوم‌شناسی سامی صاحب تحقیقاتی است. ر. ک: فرهنگ خاورشناسان، تألیف ابوالقاسم سحاب. م.

۴- (۱۸۰۸ - ۱۸۹۹) خاورشناس آلمانی است که تألیفات او را حدود دویست اثر شمرده‌اند. (المستشرقون، نجیب العقیقی، ج ۳، ص ۳۶۷). م.

۵- R. Wustenfeld Des Abu Dolef Misar Bericht uber die turkische Horden

جغرافیانگاران قرن سوم و چهارم هجری

مسلمانان، جغرافیانگاری و تشریح سرزمینهای اسلامی و مجاور آن را از قرن سوم هجری آغاز کردند. از ویژگیهای جغرافیانگاری قرن چهارم این است که اکثر آنها جهانگرد بوده‌اند و بخش عمده نوشته‌های آنها مشاهدات عینی و تجربی است.

مثلاً یعقوبی متوفای قرن سوم هجری از سفرهای دور و دراز خود به بلاد ارمینیه، ایران، هند، مصر و مغرب در تدوین کتب تاریخی و جغرافیایی بهره فراوان برده است. او در مقدمه کتاب البلدان چنین می‌نویسد: «در آغاز جوانی به علم جغرافیا و فواصل بین شهرها توجه نمودم و در این سنین جلای وطن کردم و راه سیر و سفر در پیش گرفتم.» فی‌الواقع خواننده کتاب البلدان از هر گروه و دسته که باشد اگر بخواهد از سرزمینهای دیگر چیزی بداند آن را تألیف نمونه‌ای می‌یابد و می‌پندارد همه آنچه یعقوبی خود عیناً مشاهده کرده به رشته تحریر آمده است؛ هرچند بخشی از مشاهدات و تجربیات را نادیده انگاشته و از کنار آنها گذشته است.

استخری در نیمه اول قرن چهارم زندگی می‌کرد. او در تألیف دو کتاب خود «کتاب الاقالیم» و «المسالک والممالک بر سیاحت خود در سرزمینهای اسلامی و نیز سفرهای علمی استناد کرده است. منبع دیگر او کتاب صورالاقالیم ابوزید بلخی است. استخری در کتاب الاقالیم مطالب خود را همراه با نقشه توضیح داده است. مسعودی که در نیمه اول قرن چهارم می‌زیست در بغداد رشد کرد.

سپس به منظور کسب علم سفر کرد و حقایق تاریخی و جغرافیایی را دریافت. پس از مشاهده ایران، هند و جزیره سرندیپ همراه جماعتی از بازرگانان به سوی دریای چین ره سپرد و اقیانوس هند، زنگبار، سواحل شرقی آفریقه و سودان را در نوردید. دشت قزوین، آسیای صغیر، شام، عراق و مصر را هم مشاهده کرد.

پیداست سخت‌ترین سفرهایش در اقیانوس هند و شرق آفریقا بوده است. در این مورد نوشته است: «بر دریاهایی چون دریای چین، روم، سرخ و یمن زدم. سختیهای فراوان بر من وارد آمد. شدیدترین آنها در دریای زنگ بود که ماهی معروفی به نام وال به طول چهارده ذرع عمری داشت. یک طرف آن چون قلعه بزرگی و طرف دیگرش چون بادبان کشتی بود. در دریا آنچنان آب به فضا می‌پاشید که گویی تیر از کمان رها شده است. سواران دریا شب و روز بوسیله چوب و نیزه با او در ستیز بودند تا خود را از دستش برهانند...»^(۱) این کتاب، تاریخ، جغرافیا، سیاست و مدنیت و بلکه علوم گوناگون عصر او را شامل می‌شود و از لحاظ فراوانی اخبار ملل اسلامی در قرون میانه بر دیگر آثار عربی برتری دارد و کمتر اخبار آن در تألیفات دیگران دیده می‌شود. اگرچه راههای دریایی به سوی چین در اکثر متون جغرافیایی و تاریخی آمده، اما مسعودی در این کتاب علاوه بر ارائه راههای آبی، به جاده‌های خشکی و نیز به تشریح برخی تجلیات اجتماعی و مظاهر اقتصادی توجه خاصی داشته است. مثلاً این که عاج از نواحی شرق آفریقا به سوی چین آورده می‌شده و توجه خاص چینیها به واردات عاج موجب افزایش قیمت و کمیابی آن بوده است. با همه این اوصاف، آثار مسعودی از اشکالات متعارف دیگر آثار جغرافیایی خالی نیست. از این شاخه به آن شاخه پریدن، نقل خرافه‌ها و رویدادهای سطحی بدون نقد علمی یا مراجعه به منابع دست اول و یا مشخص نبودن روش تحقیق از موارد این اشکالات است.

مسعودی در مقدمه مروج الذهب پیرامون سفرهای طولانی می‌نویسد: «اگر اشکالی در کتاب هست پوزش می‌طلبم که این به سبب کثرت سفر و کحولت سن است. زمانی در دریا، گاهی بر خشکی، تازگیها و ویژگیهای ملتها را به طور مداوم تجربه کردن، مانند سفرهایم به سند، زنگ، چین، رانگ، خراسان، ارمنیه، آذربایجان، هرات، طالقان و شام، چنین اشکالاتی و نقایصی را در بر دارد. همان‌گونه که گفته‌اند:

تیمیّم اقطار البلاد، فتارة

لدى شرقها الاقصى و طوراالى الغرب

سرى الشمس، لاينفك تقذفة النوى

الى افق ناء يقصّر بالركب»^(۱)

او همچنین در مقدمه کتاب اشاره می‌کند: «عجایب هر سرزمین را اهلش بهتر می‌دانند. آن‌کس که در وطن خود می‌ماند با آن‌که عمر خود را در سیر و سیاحت سپری می‌کند و خواستار درک هر تازه‌ای است بسی فرق می‌کند.»

در حقیقت، بین مسعودی و هرودوت (مورخ یونانی) وجوه مشابهت زیاد است، تا جایی که ابن خلکان مسعودی را امام‌المورخین می‌نامد. هرودوت نیز در تاریخ جایگاهی همانند مسعودی احراز کرد و پدر تاریخ لقب گرفت.

ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی، جغرافیانگار سده چهارم حدود سی سال از عمر خود را با سیر و سفر در بلاد اسلامی گذراند. استخری را ملاقات کرد و در این ملاقات استخری از او خواست به کتاب المسالك و الممالک اش مراجعه کند و از آن بهره گیرد. ابن حوقل چنین کرد و با استناد فراوان به کتاب استخری، اثری به همان نام برجای نهاد. ابن حوقل در سال ۳۳۱ هـ بغداد را به منظور تحقیق در سرزمینها و ملتهای مختلف و نیز تجارت ترک گفت.

۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۸-م.

از شرق تا غرب دنیای اسلام را در نور دید و بعید نیست آنچه را نوشته است نتیجه مشاهدات و تجربیاتش باشد؛ جز صحرای بزرگ که فقط جزئی از آن را مشاهده کرده است. در سبب تألیف خود می نویسد: «خستگی از وطن خود و سفرهای پی در پی و طی طریق مستمر مرا به این تألیف وا داشت.»

ابن حوقل پالرمو^(۱) پایتخت کشور صقلیه (جزیره سیسیل) را زیبا و بی نظیر وصف نموده و هرچند این اولین توصیف این شهر زیبا نیست اما از جهت بیان اسلوب زندگی مسلمین و آمار و سرشماری آنها در آن زمان نمونه است: «در شهر پالرمو گروهی از قصابها، کوزه گرها و کفش دوزها بودند. برای قصابها کمتر از دویست دکان گوشت فروشی بود. و کمی از آنها در رأس السمات بودند. در مجاورت آنها، پنبه زن، لحاف دوز و کفاش بود که بازار مرتبی نداشتند. جمعیت شهر را می توان در هنگام اجتماع آنها در مسجد جامع شهر تخمین زد. من به هنگام شلوغ شدن مسجد طی یک آمارگیری اجمالی دریافتم شهر، هفت هزار و اندی جمعیت دارد. چون تعداد صفهای نماز سی و شش صف بود که در هر صف کمی بیش از دویست نفر برای نماز قامت می بستند.»

او همچنین از زیادی مساجد سیسیل تعجب کرده و می گوید: «هر قومی به سبب خود بزرگ بینی، مسجد جداگانه ای داشت و جز وابستگان آن قوم کسی دیگر در آن حضور پیدا نمی کرد.»

از زیادی تعداد معلمان و علت دیوانگی این قشر می نویسد و جنون این گروه کثیرالعده و قلیل المنفعه را به سبب فرار آنها از جنگ و عدم تمایل به جهاد می داند. این نگاه بیانگر آن است که ابن حوقل نسبت به اهالی این جزیره و خاصه معلمان آنها سنگدل است و ایشان را سبک مغزانی می داند محکوم به جهالت، کم عقلی و نقصان.

ابن حوقل اهالی سیسیل را به علت تکریم معلمان بی اعتبار و پست جلوه می دهد و می نویسد: «بزرگ ترین مصیبت و بدبختی اهالی سیسیل

این است که به علت کم فهمی و خام‌اندیشی‌شان این طایفه (معلم‌ان) را خردمندان، عالمان و فقیهان ایده‌آل خود می‌پندارند.»

ابن حوقل به خدمت فاطمیه‌ها درآمد. خاورشناس هلندی دوزی^(۱) می‌پندارد که او جاسوس فاطمیه‌ها در اندلس بوده است.^(۲) این سلسله ابتدا به اندلس چشم دوخته بودند و سعی داشتند اطلاعاتی در مورد این منطقه جمع‌آوری کنند. این مستشرق به نوشته ابن حوقل اشاره می‌کند که در آن از ضعف جنگاوران اندلسی و نیز ضعف حاکم سرزمین آنها سخن گفته است تا خلیفه فاطمی را به حمله علیه این منطقه ترغیب کند.

او در این مورد نوشته است: «یکی از شگفت‌آورترین خصوصیات جزیره اندلس این است که این کشور هنوز در دست این سلطان باقیست، با این که ساکنان آن، کوتاه فکر، ضعیف‌النفس و کم عقل هستند و از قدرت، شجاعت، سوارکاری، مهابت و برخورد با مبارزان به دورند. در صورتی که این جزیره از آرامش، و آسایش و وفور نعمت برخوردار است. نظامیان آن جلب نظر نمی‌کنند؛ چون از قوانین سوارکاری دورند».

از دیگر بزرگان جغرافیا در سده چهارم هجری ابو عبد الله مقدسی

۱- Reinhardt Dizi (۱۸۲۰ - ۱۸۸۴ م). شهرت او به خاطر تحقیقات و آثارش درباره تاریخ عرب و اسلام در اسپانیا و معجم تكملة المعاجم العربية است. ر.ک: موسوعة المستشرقون، عبدالرحمن بدوی، ص ۱۷۲. - م.

۲- بعید به نظر می‌رسد ابن حوقل سنی مذهب، جاسوس خلفای فاطمی اسماعیلی مذهب باشد. او در کتاب المسالك والممالك به ضعف امویان اندلس و بی‌کفایتی آنها در کشورداری اشاره می‌کند و شاید همین انتقادات شدید نسبت به دولت اموی اندلس چنین سوءظنی را برای دوزی خاورشناس هلندی پیش آورده است. ابن حوقل به فرومایگی و سست عنصری خلیفه اموی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «قادر به حمایت از کشور نیست. به رأی خود فتوا می‌دهد و حکم صادر می‌کند و از خدا هراسی ندارد.» ر.ک: المسالك والممالك، ابن حوقل. البته در متون تاریخی آمده است که دولت فاطمی برای گسترش نفوذ دولت خود در اندلس افرادی را به عنوان جاسوس برای خبرگیری فرستاد که از آن میان ابوسیر ریاضی، ابوجعفر بن هارون بغدادی و ابن حوقل جهانگرد بوده‌اند و نفر اخیر به عنوان بازرگان موصلی وارد اندلس شد و گزارشی از اوضاع اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت و اندلس را به خلیفه المعزالدین الله ارائه نمود. ر.ک: فی التاريخ العباسی والفاطمی، دکتر احمد مختار العبادی، (مؤسسة شباب الجامعة، اسکندریه، ۱۹۸۲)، ص ۲۳۵ و ۲۳۶. - م.

معروف به بَشَّاری است که بلاد اسلامی را درنوردید و کتاب معروف احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم را بر جای نهاد. وی می‌گوید این کتاب ثمرهٔ چهل سال تلاش اوست. او در بیان تجارب خود با مبالغه چنین می‌نویسد: «تعلیم دیدم و زهد پیشه کردم، بر منابر خطبه خواندم و بر مآذن اذان سرودم، امامت مساجد کردم، با صوفیان و اهل خانقاه ترد (نان) با آب مخلوط شده) و با ملاحان فرنی خوردم، برده شدم و بر سر خود زنبیل حمل کردم، بارها در شرف غرق شدن بودم، راهزنان بر قافله‌مان زدند... زندان رفتم، به اتهام جاسوسی دستگیر شدم، در میان برفها... راه رفتم.» او همچنین اشاره می‌کند که به منظور وارد شدن بر طوایف جهت تحقیق مقام و موقعیت‌شان به تغییر لباس و نام روی می‌آورده است. مقدسی با زیاده‌گویی در توصیف و انگیزهٔ تألیف کتابش، خواننده را خسته می‌کند.

قول دیگر او این است:

«جمع‌آوری آن تمام نشد مگر پس از سفرها و سیاحتها، دیدار با علما، خدمت شاهان، همنشینی با قضات، تلمذ از فقها، تردد با ادبا و قاریان و محدثان، نزدیک شدن به صوفیان و زاهدان، درک محضر قصه‌سرایان و خاطره‌نویسان، تجارت در هر دیار، معاشرت با هر یار. کشورها را نشناختم تا از درک و فهم قوی بهره‌گرفتم. نیافتم تا سرزمینها را درنوردیدم. ننگاشتم تا مرزها و حدود را ره سپردم،...»
ظاهراً مقدسی در نگارش آثار خود به سیاحت و مشاهده توجه کرده و همین باعث شده که از سرزمینهایی که مسکن غیر مسلمانان بوده سخن نگوید و به آن مکانها سفر نکند.

مقدسی نویسنده‌ای دقیق و ناقد است و نیز به نقل اخبار شگفت‌آور و عادات نادر توجه خاصی دارد؛ مانند آنچه در مورد جامع بغداد می‌گوید: «بر در مسجد وضوخانه‌های گود ساخته بودند.» و یا در مورد پرداخت اجرت در قبال بهره‌برداری از توالت‌ها، آنچنان که امروز رایج است، که ما هرچه تتبع کردیم نمونه‌ای از این را در دیگر آثار نیافتیم. و نیز سخن او در

مورد عدن از نوادر و شذوذات است. او می‌گوید عدن دالان چین، گذرگاه یمن و انبار مغرب و مرکز بازرگانی است.

از دانشمندان جغرافیا که در سده چهارم، با سفرهای دور و دراز خود بذل فائده نموده است محمد اندلسی متوفای ۳۶۳ هجری است که کتابی در شرح افریقه (تونس) و مغرب تألیف کرده است. این کتاب از منابع عمده کتاب بکری یعنی المغرب فی ذکر بلاد افریقه و المغرب است.

از دانشمندان مشهور عصر فاطمی، حسن بن محمد مهلبی معاصر خلیفه العزیز بالله است. او سفری طولانی به سرزمین سودان داشته و با تألیف کتاب خود برای خلیفه فاطمی در سال ۳۷۵ هـ در بیان راهها نقش برجسته‌ای رقم زده است. این کتاب که به دست ما نرسیده اولین تألیفی است که شرحی دقیق از سرزمین سودان را ارائه می‌دهد.

جهانگردی و سفر از سرزمینهای اسلامی به خاور دور در قرن چهارم تنها در انحصار مسلمانان نبوده است. ابن ندیم در فهرست خود آورده است که اخبار سال ۳۷۷ چین را از یک راهب نجرانی گرفته است که رئیس این طایفه مسیحی او را همراه پنج کشیش مسیحی برای سرپرستی نصاری ساکن چین به آن دیار فرستاد. راهب و همکارانش پس از شش سال اقامت، همراه اخباری از هلاکت مسیحیان و نابودی کلیساهایشان در چین بازگشتند.

در قرن پنجم هجری، ستاره‌ای در آسمان جغرافیای اسلامی درخشید. او عبدالله بن عبدالعزیز بکری نام دارد صاحب کتاب المسالک والممالک که نه سفرنامه بلکه مجموعه‌ای مستند از آثار علمی پیشینیان است.

داستان جوانان جسور

برخی از پژوهشهای علمی جدید اشاره دارد که قاره آمریکا قبل از کریستف کلمب توسط مسلمین کشف شده است. صاحبان این نظریه به وجود لغات عربی در میان ساکنان اولیه آمریکا اشاره می‌کنند و می‌گویند که کریستف کلمب در سفر سوم خود به این قاره در جزایر شرقی هند افرادی سیاه پوست و نیز طلای آفریقایی یافته و شهرنشینی و تمدن برخی از بومیان آمریکا به حد زیادی به تمدن اسلامی شباهت داشته است^(۱). ما در صدد بحث درباره این نظریه نیستیم. اما شکی نیست که اعراب مسلمان از ناوگانهای خود در اقیانوس اطلس برای دفاع از حکومت‌شان در مغرب و اندلس بهره گرفته‌اند و آگاهی آنها بر سواحل این اقیانوس و جزایر نزدیک آن امری بدیهی بوده است. بعضی از منابع تاریخی حتی نوشته‌اند که آنها به پیشروی خود در این اقیانوس مبادرت ورزیدند. به عنوان مثال، داستان جوانانی از شهر لشبونه^(۲) در حدود قرن چهارم (دهم میلادی) است که به سفری جسورانه دست زدند و پس از تحمل سختیهای فراوان بازگشتند. تنها شریف ادریسی در کتاب *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق* به این سفر اشاره دارد و امیر شکیب ارسلان در کتاب *الحلل السندسية* و استاد عبدالمجید العبادی در مقاله‌ای در مورد این

۱- رک به مقاله «عرف العرب امیر که قبل این يعرفها ابناء الغرب»، نوشته انستانس ماری الکرملی، شماره ۲، مجلد ۱۰۶، *مجلة المقتطف*، فوریه ۱۹۴۵.

۲- شهری در اندلس در غرب قرطبه. (معجم البلدان، حموی، ج ۵). لیبون پایتخت پرتغال امروز. - م.

جوانان بر آن تعلیقاتی زده‌اند.

ادریسی می‌نویسد: «از شهر لشبونه سفر دریایی خود را آغاز کردند تا بدانند در دریا چیست و به کجا ختم می‌شود... در شهر لشبونه نزدیک حمه^(۱) دری است منسوب به آنها معروف به درب المغرین. آنها که هشت نفر و همه عموزاده بودند مرکبی دریایی ساختند و ره توشه خود را برای چند ماه بسته و در ابتدای فصل بادهای شرقی به دریا زدند. پس از یازده روز سفر به دریای تاریک با صخره‌های بلند، موجهای تند و بادهای سهمگین رسیدند. احساس خطر کردند و تغییر مسیر دادند. بدین‌سان دوازده روز به سمت جنوب حرکت کردند تا به جزیره‌ای رسیدند که در آن گوسفندان بدون مراقب و نگهبان می‌چریدند. در جزیره فرود آمدند. چشمه‌ای یافتند، در کنار آن یک درخت انجیر. از آن گوسفندان سر بریدند تا سد جوع کنند. لکن کسی را یارای خوردن گوشت آن نبود. پوستش را برگرفتند و در سفری دیگر به سمت جنوب مقصد گزیدند.

جزیره دیگری دارای عمارت و زمینهای قابل کشت هویدا شد. قصد آن کردند. با کشتی به شهری در کرانه دریا رسیدند و در خانه‌ای نازل شدند. مردان سفیدپوستی را دیدند با موهای کم‌پشت و آویزان و قد بلند. زنان آنها از حسن جمال بهره‌مند بودند. این گروه سه روز در خانه‌ای حبس شدند و روز چهارم مردی که به زبان عربی سخن می‌گفت و خود را مترجم پادشاه معرفی کرده بود بر آنها وارد شد و از اوضاع و موطن و مبدأ ایشان جويا گشت. گفتند آنچه را می‌دانستند. روز بعد به دربار پادشاه احضار شدند و او را نیز از جمله اخبار آگاه ساختند و گفتند: به دریا زده‌اند تا اخبار و عجایب آن و انتهای این مسیر آبی را آگاه شوند. پادشاه چون شنید خنده‌ای کرد و به مترجم گفت: پدرم گروهی از بندگان خود را مدت یک ماه به سیاحت در این دریا فرستاد و چند ماهی این گروه به سیاحت پرداختند تا عاقبت بی‌ثمر بازگشتند. پادشاه از مترجم خواست تا اعتماد و حسن گمان جوانان را به خود فراهم آورد. او نیز چنین کرد، و

۱- ر.ک: معجم البلدان، حموی، ج ۲، م.

سپس آنها را به مجلس بازگرداندند. چون بادهای غربی وزیدن گرفت آنها را سوار بر قایقی کردند و چشمانشان را بستند. مدتی را در دریا گذراندند. این گروه خود می‌گویند: سه روز و سه شب در آن بودیم تا به خشکی رسیدیم. از قایق خارج شدیم و در ساحل ماندیم تا خورشید بردمید، در حالی که ما در وضعیت سختی به سر می‌بردیم. ناگهان صداهایی شنیدیم. آنان مردمی از بربر بودند. آنها را از حال خود آگاه ساختیم. یکی از آنها گفت آیا می‌دانید چه فاصله‌ای بین شما و موطن شماست؟ گفتیم نه. گفت دو ماه. رهبر گروه گفت وا اسفا! و آن مکان تا به امروز به نام اسفا خوانده می‌شود و آن بندری است در مغرب دور.»

به هر ترتیب از سیاق گفته ادریسی بر می‌آید که این گروه به لشبونه بازگشتند و خویشان خود را از وقایع و رویدادها آگاه کردند. اما هموطنان این قوم، ایشان را جوانان ماجراجو و جسور یافتند.

اگرچه ممکن است این داستان صحت داشته باشد نمی‌توانیم معین کنیم این جوانان در این سفر به چه جزایری قدم نهادند. اما بدیهی است به نزدیکی یکی از جزایر ازور^(۱) در ۱۳۷۰ کیلومتری پرتغال رسیده‌اند که بین فنیقیها، کارتازها^(۲)، نورمندیها^(۳) و اعراب بیگانه نبوده است. هر چند کشف آن به یک روایت به ولمنکی‌ها و به روایت دیگر به پرتغالیها منسوب است.

وقتی این جوانان به سمت جنوب سرازیر شدند احتمالاً پس از دوازده روز به جزایر مادیرا رسیدند.

Azores - ۱

۲- مردمی هستند که بندر اسپانیایی قرطاجنه را در سال ۲۲۳ ق م ساختند، و یا مردمی از فنیقی‌ها که شهری در شمال آفریقا (تونس) را در ۸۸۰ ق.م بنا نهادند و تا سال ۲۰۱ ق م در آنجا حکومت کردند. آنها نام این شهر را قرطاجنه گذاشتند. رک: فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۶.

۳- دسته‌ای از ژرمنهای شمالی در اواسط قرن نهم میلادی از اسکاندیناوی سرازیر شدند و تا قسطنطنیه پیش رفتند و منطقه نورماندی در شمالی غربی فرانسه را فتح کردند و در آن جا ساکن شدند. لذا بدین نام خوانده شدند. رک: فرهنگ فارسی، محمد معین ج ۶ - م.

استاد عبدالحمید العبادی از قول دانشمندان اروپایی نقل کرده است که در این جزایر بزهای زیادی وجود داشت که از نوعی گیاه تغذیه می‌کردند و سبب تلخی گوشت آنها نیز همین بوده است. اما جزیره‌ای که در آن زندانی شدند و مأموریتشان در آن خاتمه یافت شاید یکی از جزایر خالدات^(۱) یا قناری حدود صد کیلومتری سواحل شمال غربی افریقا باشد و گمان قوی است که این جزایر قبل از کشف توسط اروپائیان در قرن چهاردهم میلادی نزد فنیقیها و اعراب معروف بوده است.

چه بسا این داستان در قرون میانه معروف بوده و گُلُمب، مثل سرگذشت دیگر دریانوردان اقیانوس اطلس، آن را می‌دانسته است. و نیز از ملاحان و گروههای بازرگانی که به سمت ساحل افریقای غربی و برخی جزایر اقیانوس اطلس برای آوردن طلا، عاج و سنگهای گرانبها و غیره می‌رفتند. گمان می‌رود که این داستان اساس سیر و سیاحت کشیش ایرلندی، قدیس براندن باشد؛ اما تاریخ داستان سفر کشیش ایرلندی از قرن یازدهم میلادی فراتر نمی‌رود. بهتر است آن را خرافه پنداریم و منشأ آن، سرگذشت جوانان گول خورده و قصه‌هایی از داستان معروف سندباد بحری باشد^(۲). بعلاوه داستانهای ادبی دیگر و سفرهای خیالی به آن سوی دریاها. به علاوه می‌پندارند این راهب خواسته است به بهشت - مأوای بندگان صالح خدا - برسد، یا مکان بسیار دوری را بیابد و در آن اعتکاف و اعتزال کند. بدین سبب همراه هفده راهب سوار بر کشتی به سوی یکی از جزایر اقیانوس اطلس می‌شتابد. او احتمالاً به یکی از جزایر خالدات رسیده اما درنگ نکرده و به سوی ایرلند بازگشته است. آنچه را این کشیش از عجایب و غرایب دیده در قصیده‌ای طولانی سروده که ذهن نقاد، زمان این قصیده را قرن یازده و یا دوازده میلادی خواهد دانست.

۱- جزایر خالدات شش جزیره کوچک در اقیانوس اطلس بوده که بعدها به زیر آب رفته‌اند.

(مجموعه مقالات سمینار جغرافی، زیرنویس ص ۴۱۷). م.

۲- ر.ک: J. de Goege: la Legende de Saint Brandan

محمد بن قو، پادشاه مالی

از داستانهای ناشناخته در حوزه جهانگردی سرگذشت پادشاه مسلمانی است که به منظور شناخت پیچیدگیهای اقیانوس اطلس به آب زد. قلقشندی متوفای ۸۲۱ هـ در کتاب **صبح الاعشى** هنگامی که از مملکت مالی در جنوب سرزمین مغرب سخن می‌گوید این داستان را اینگونه نقل می‌کند: «موسی بن ابی بکر پادشاه مالی در عصر سلطان ناصر محمد بن قلاوون^(۱)، در سال ۷۲۴ هـ در راه حج به مصر وارد شد و مورد استقبال دربار مملوکی قرار گرفت^(۲)»

مصریها از اوضاع مغرب و سرزمین موسی بن ابی بکر، خصوصاً استخراج طلا و مس جويا شدند. همچنین یکی از آنها از نحوه انتقال تاج و تخت به او پرسید. او در جواب گفت پادشاه سابق مالی و عموزاده وی محمد بن قوگمان می‌کرد که اقیانوس اطلس را انتهای دست‌یافتنی است. صدها کشتی و مئونه چند ساله را به همراه چند مرد روانه اطلس کرد و از آنها خواست تا زمانی که انتهای اقیانوس را شناخته‌اند بازنگردند. مدت درازی کشتیها راه آبی سپردند تا یکی از آنها بازگشت. فرمانده کشتی نزد سلطان رفت و پادشاه از همکاران و دوستانش سؤال کرد. او گفت: کشتیها در دریای پر خروش و پرتلاطم گرفتار آمدند و همگی ناپدید شدند. (جز همین کشتی و فرمانده او). اما پادشاه سخن این فرمانده کشتی را باور نکرد و یا این که چون می‌خواست از حقیقت امر آگاه شود دو هزار کشتی آماده کرد و خود پس از تعیین پسرانش به عنوان جانشین حکومت، در رأس این هیئت مهم اکتشافی به آب زد و از او و همراهانش از آن پس خبری نیامد.»

۱- از ممالیک بحریه مصر. - م.

۲- تاریخ ابن خلدون، ج ۶، ص ۲۰۰ و ۲۰۱. - م.

ابوریحان بیرونی

از دانشمندان مسلمان که او را در حوزه جهانگردی و جغرافیانگاری باید یکی از بزرگان به حساب آورد ابوریحان بیرونی متوفای ۴۴۰ هـ است که گستردگی دانش، نقادی و ژرفنگری از ویژگیهای بارز اوست. او در میدان فلسفه، نجوم، علوم ریاضی، تاریخ، لغت و جغرافیا گوی سبقت را ربود و آوازه شهرت او در قرون میانه تا اروپا شنیده شد. در خوارزم متولد شد و رشد کرد و با سلطان محمود غزنوی در فتح هند همراه شد. در هند به سیر و سیاحت پرداخت. زبان هندی را فراگرفت و با ضبط موقعیت شهرهای آن دیار، برخی از اشتباهات جغرافیایی متقدمین چین را در مورد هند تصحیح کرد. نتیجه این سیر و سیاحت، کتاب تاریخ هند، (تحقیق ماللهند) بود. خصوصیت او این بود که به کاوش می پرداخت و اسلام او مانع نگرش منصفانه اش به غیر مسلمین نمی شد.

حقیقتاً آنچه درباره هند نوشته حاکی از وسعت دانش و تجربه و دقت ملاحظاته اش است. مدت طولانی در هند به سیاحت پرداخت و عادات و مظاهر تمدن آنها را خوب فراگرفت.

ناصر خسرو

ناصر خسرو در سال ۳۴۹ هـ در شهرکی از توابع بلخ متولد شد و پس از تأدب در جوانی، در ایران، ترکستان، هند و سرزمینهای عربی به سیاحت پرداخت و به حکومت سلجوقیان در مرو راه یافت. تا سال ۴۳۷ هـ عمر خود را به بطالت و خوشگذرانی طی و از آن به بعد به منصب دولتی پشت کرد و تلاش علمی و جهانگردی خود را به جد و جهد پی گرفت. در نوشته‌های خود علت این تحول را چنین باز می‌گوید که شیخی را در عالم رؤیا می‌بیند و شیخ از او می‌خواهد این گونه زندگی را ترک گوید و از میگزاری و لهو و لعب دست بردارد. ناصر خسرو فریضه حج می‌کند و بین سالهای ۴۳۴ و ۴۳۷ هـ در خاور دور به سفرهای دور و دراز روی می‌آورد.

چون به موطن خود برمی‌گردد از مذهب تسنن دست می‌کشد و با اعتقاد به مذهب اسماعیلیه از داعیان این مذهب و طرفداران حکومت فاطمی می‌گردد. عجب نیست در عصری که اضطراب و درگیری و کمکش بین حاکمان شایع است ایران را ترک می‌کند. او این تیره‌روزی را در تمام بلاد اسلامی جز مصر می‌بیند و در مصر نعمت فراوان و فراخ، بازارهای آباد، تحفه‌های هندی کمیاب و آرامش شامل را می‌یابد و باور می‌کند این همه نعمت در حوزه رود نیل به سبب دولت فاطمی و مذهب اسماعیلی آنهاست. او معتقد بود که این مذهب قادر به نجات عالم اسلامی می‌باشد.

در مصر پس از درنگ کوتاهی به بزرگان مذهب اسماعیلی وارد شده،

ظاهراً مورد استقبال گرم خلیفه فاطمی المستنصر بالله قرار می‌گیرد. خلیفه از او می‌خواهد تا مروج و داعی این مذهب در خراسان باشد. همین که سلجوقیان خطر این دعوت و مذهب را یافتند ناصر خسرو را مورد آزار و اذیت قرار دادند. به ناچار فرار را بر قرار ترجیح داده به سوی ماوراءالنهر می‌رود. در ماوراءالنهر عمر به سر برد تا سال ۴۳۵ هـ که از دنیا رفت.

ناصر خسرو توصیفات دقیقی از سیر و سیاحت خود برجای گذاشته است. مشاهدات خود را تدوین و به مردم بلادی که مشاهده نمود توجه کرد و به تجلیات تمدن آنان پی‌برد، کافیسست به وصف قاهره، تمدن مصر در عصر فاطمی، تدقیق و تحقیق او در مورد اعیاد و جشنها، صنایع، هنرها و بازارها و نیز توصیف مسجدالاقصی در بیت المقدس اشاره کنیم. سفرنامه ناصر خسرو به زبان فرانسه ترجمه شد و یکی از مآخذ و مصادر اساسی در تمدن اسلامی مشرق زمین در قرن پنجم هجری گردید. حقیقتاً سفرنامه ناصر خسرو را باید بهترین منبع در توصیف مصر قبل از قحطی و خشکسالی که این سرزمین در اواخر عصر المستنصر گرفتار آن شد به شمار آورد.^(۱) ناصر خسرو تنهایی جهانگرد رهگذر نبود، بلکه حدود چهار سال در مصر رحل اقامت افکند و مشاهدات خود را با دقت و بسط تمام نوشت و حیات عقلی و علمی در مصر را توصیف کرد و از الازهر، دارالحکمة، جامع عمروعاص دانشمندان، فقها و داعیان فاطمی سخن راند.

او توانست زندگی اجتماعی را از نزدیک مطالعه کند. مثلاً یادآور شده که آرامش و امنیت مصر را در هیچ سرزمینی سراغ ندارد. پیشه‌وران و کارگران با دریافت مزد رضایت‌بخش، با خوشحالی و خوشوقتی به کار روی می‌آورند. بر خلاف آنچه در دیگر بلاد به بیگاری گرفته می‌شوند. حقوق قضات در سطح بالایی قرار دارد تا بتوانند عادلانه قضاوت کنند و از تأثیر پذیری و روی آوردن به مردم به دور باشند.

۱- ر.ک: کنوزالفاطمین، زکی محمد حسن، ص ۱۰-۱۶.

ناصر خسرو متوجه شد که بازرگانان مصر اجناس را به نرخهای معین می فروختند و چون غش بازرگانی اثبات می شد او را زنگ به دست سوار بر شتر در شهر طواف می دادند در حالی که با صدای بلند فریاد می کرد: «من غش در معامله کرده ام و اینک عقاب می شوم. خدا دروغگویان را جزا دهد.» همچنین او نوشته است که عطاران، خواربار فروشان و خرده فروشان مسئول بودند آنچه می فروختند در شیشه، ظرف سفالی و یا کاغذی نهاده و مشتری مقید نبود تا خود طلب ظرف کند.

اسب سواری مخصوص سربازان و لشکریان بود و این در حالی بود که مردم عادی سوار الاغ پالان داری می شدند. در فسطاط حدود پنجاه هزار قاطر برای کرایه بود و هر فردی می توانست مقدار زیادی از آنها را در ورودی خیابانها و بازارها ببیند.

ناصر خسرو در دلیل یابی و علت جویی ثروت و فراوانی نعمت سرزمینها مبالغه کرده است. او قاهره را به طور مطلوب توصیف و اشاره می کند که بین سالهای ۴۴۱ و ۴۴۹ هجری عمارت سازی در آن شهر رشد کرده بود و حداقل بیست هزار دکان که همه در تملک خلیفه بود به چشم می خورد. بسیاری از آنها ماهانه ده دینار اجاره داده می شد و اندکی از آنها به دو دینار اجاره می شد. همچنین در این شهر حمامها و کاروانسراهای فراوان که آنها هم در تملک خلیفه بود دیده می شد. کاخ شاهی در وسط شهر قرار داشت، به طوری که بین کاخ و بناهای اطراف، فضایی قرار داشت. دیوارهای کاخ بلند بود و کسی را یارای مشاهده آن از داخل شهر نبود. این دیوار از خارج به کوه می مانست. شهر قاهره خود هر چند دیوارهای مستحکم نداشت اما ساختمانهای آن که هر یک پنج یا شش طبقه بود بلندتر از دیوار بود. خانه ها محکم و پاکیزه بنا شده بود و باغچه هایی که با آب چاه آبیاری می شد بعضی از آنها را از یکدیگر جدا می کرد.

ناصر خسرو بعد از قاهره به توصیف شهر فسطاط در جنوب قاهره می پردازد. شهری که تحول بازرگانی و صنعتی در آن رخ داده بود. و به

تفصیل از عظمت آن و خانه‌های بلند، مساجد بزرگ، باغهای سرسبز، صنعت شکوفا و توسعه بازار آن سخن می‌گوید. می‌گوید دکانها از کالاهای مختلف، پارچه‌های نفیس، طلا و حریر پر است به گونه‌ای که مشتری جایگاهی برای نشستن در دکان ندارد.

این جهانگرد در موارد مختلفی از سفرنامه، از گذشت و تسامح مذهبی در عصر فاطمی و از اعتماد مسیحیان و یهودیان به عدالت خلیفه و حکام او سخن می‌گوید. به عنوان مثال قصه یک بازرگان مسیحی که از ثروتمندترین افراد عصر خود و املاک و اموال و کشتیهای او غیر قابل شمارش بود را چنین می‌نویسد: «روزی وزیر، این فرد را فرا می‌خواند و نگرانی خلیفه به مناسبت کمی محصول و تنگدستی مردم را برای او باز می‌گوید. آنگاه از مقدار فروش یا قرض گندم توسط او جویا می‌شود. تاجر مسیحی در پاسخ می‌گوید گندم شش سال فسطاط را تأمین می‌کنم.» ناصر خسرو از عدالت خلیفه به شگفت آمده که به چنین افرادی اجازه می‌دهند این مقدار ثروت را، بدون ترس از مصادره تمام یا بخشی از آن، در تملک خود داشته باشند.

از مشخصات دیگر ناصر خسرو قریحه هنری اوست. به طوری که آرا و ملاحظات او در سفرنامه در مورد آثار و هنر، مرجع اصلی افرادی است که در هنر اسلامی تحقیق می‌کنند. و ما می‌دانیم که او از مراکز صنعتی و هنرهای مختلف می‌گوید و مساجد، کاخها، کاروانسراها و دیگر آثار اسلامی را وصف می‌کند.

ناصر خسرو از شهر تنیس سخن می‌گوید و از زردوزیهای رنگی و بی‌نظیر آن و نیز از پارچه شیبیه پوست بوقلمون که در ساعات مختلف روز تغییر رنگ می‌دهد و از کالاهای صادراتی مصریها به شرق و غرب است به شگفت می‌آید. همچنین از کتانی که در اسیوط بافته می‌شد و به حریر می‌مانست در اعجاب فرو رفته است. او به صنعت سفالکاری در عصر فاطمی اشاره می‌کند و می‌گوید: «مصریها انواع سفالها را می‌ساخته‌اند. این سفالها به حدی شفاف بوده‌اند که انسان قادر است از داخل ظرف

دست خود را که در ته ظرف قرار دارد. ببیند. در مصر همچنین فتنجان، قابلمه و سایر ظروف به رنگهای مختلف ساخته می‌شد.»

ناصر خسرو از بازار فانوسها (سوق القنادیل) جنب مسجد عمرو، در شگفت آمده می‌گوید مانندش را در هیچ دیاری ندیده است. اشیای نفیس و کمیاب از سرتاسر عالم به این بازار آورده می‌شد. در وجه تسمیه این بازار گفته است ساکنان این محله هر یک بر سر در ورودی منزلشان فانوسی آویزان کرده‌اند. تعجب آور است آنچه از آثار هنری عصر فاطمی به دست ما رسیده، تماماً مؤید نظریات ناصر خسرو در این خصوص است. ما در کتاب کنوزالفاطمیین به تفصیل از آنها سخن گفته‌ایم. بی‌شک این جهانگرد فرصتی داشته است تا در مورد مصر تحقیقات جالبی کند و احتمالاً تعصب او نسبت به مذهب فاطمیه (اسماعیلیه) باعث شده تا از فاطمیان، ثروت مصر، امنیت و تسامح مذهبی، شکوفایی هنر و عدالت اجتماعی در مصر به وجد آید.^(۱)

ناصر خسرو تنها در مورد مصر، شگفت زده نبود بلکه در این خصوص به سایر بلاد نیز توجه داشته است؛ مانند آنچه در مورد احساء نوشته است.

او از سیستم حکومتی قرامطه در احساء به شگفت می‌آید. او

۱- شاید به صراحت بتوان بیان کرد که دو ویژگی عمده حکومت فاطمی، یک آزادی فکر و عقیده و دیگری پرورش علم و تکریم عالم، عامل مؤثری در گرایش ناصر خسرو بوده است. با این دو ویژگی، بسیاری از دولتهای اسلامی خصوصاً دول سنی مذهب بیگانه بودند، اما در دولت فاطمی و سایر دول شیعی مذهب مانند آل حمدان در حلب و موصل، بنی مرداس در حلب، آل بویه در فارس، بنی عمار در طرابلس شام این دو ویژگی را می‌توان سراغ گرفت. مثلاً در جامع‌الازهر در مصر اولین دانشگاه رسمی شیعه که توسط فاطمیه‌ها بنا گردید فرق مختلف اهل سنت مانند مالکیها، شافعیها و حنفیها حلقه درس داشتند، در صورتی که خواجه نظام‌الملک شافعی مذهب وزیر سلجوقیان حنفی مذهب، شرط تعلیم و تعلم در نظامیه‌های خود را اعتقاد به مذهب شافعی اعلام کرده بود و دیگر مذاهب حق تعلیم و تعلم نداشتند. ویژگی دوم حکومت فاطمیه، دعوت از علمای مسلمان خارج از مصر بود. این حکومت با تأمین زندگی علما و فرزندان، آنها را به تحقیق و تعلیم ترغیب می‌نمود و بسیاری از دانشمندان اهل سنت از این رهگذر به دربار فاطمیه آمدند؛ مانند عبدالسلام قزوینی، بزرگ معتزلیان و قاضی ابوالفضل محمد بغدادی پیشوای شافعیان. - م.

می‌نویسد هنگامی که مردی دچار تنگدستی و عسرت می‌شد به او قرض می‌دادند بدون آن که بهره‌ای بابت قرض از او بخواهند و چون غریبی بخواهد حرفه‌ای را پیش گیرد به او قرضی می‌دهند تا ابزار و آلات آن حرفه را بخرد. اگر خانه‌ای یا آسیابی خراب می‌شد و صاحبش قادر به تعمیر آن نبود حاکمان احساء غلامان خود را به اصلاح رایگان آن وادار می‌کردند. دولت، آسیابهایی داشت که مجاناً در اختیار مردم می‌گذاشت تا گندم خود را آرد کنند. ناصر خسرو تعجب خود را از این نظم حکومتی که ما مشترکات آن را با سیستم امروزیین ارائه کردیم بیان داشته است.

ناصر خسرو در سفرنامه‌اش یادآور می‌شود که سفر به برخی از سرزمینهای عربی جز با اجاره یک نگهبان آشنا از میان قبایل به منظور راهنمایی و مصون داشتن از تجاوز راهزنان مقدور نمی‌باشد.

چه زیباست آنچه ناصر خسرو از خرید و فروش در بازارهای بصره می‌نویسد: «در اطراف شهر سه بازار بود و مردم پولهای خود را نزد بانکداران یا صرافان می‌گذارند و پس از دریافت دسته چک یا مجوز دیگر، عوض آنچه را می‌خریدند چک یا مجوز پرداخت پول می‌دادند. فروشنده‌گان نیز در قبال تحویل جنس چک می‌گرفتند و بدین ترتیب بازرگانان با پول نقد معامله نمی‌کردند، بلکه چک یا حواله دیگری به کار می‌بردند و فروشنده با ارائه آن به صراف (بانکدار) پول معادل آن را دریافت می‌داشت.^(۱)

ناصر خسرو در شهر طبس (بین نیشابور و اصفهان) مشاهده کرد که زن حق ندارد جز شوی یا بستگان خود را خطاب کند و اگر ثابت می‌شد که بین زن و مرد ناآشنا گفتگویی صورت گرفته آن دو را به قتل می‌رساندند.

خلاصه، سفرنامه ناصر خسرو از نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مشرق اسلامی در قرن پنجم هجری پرده بر می‌دارد.

ادریسی

محمد بن محمد بن شریف ادریسی^(۱) صاحب کتاب *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق* از جغرافیدانان بزرگ است. او در سال ۴۹۳ هـ در سبته^(۲) دیده به جهان گشود. در دانشگاه قرطبه^(۳) درس خواند. سپس در اندلس، شمال افریقا و آسیای صغیر به سیاحت پرداخت. همچنین گفته می‌شود فرانسه و انگلستان را مشاهده کرد.

ادریسی دعوت راجر دوم پادشاه سیسیل را زمانی که از تمدن اسلامی بسیار متأثر بود لیبیک گفت. راجر می‌خواست کتاب جامعی در وصف بلاد خود و سایر بلاد معروف آن روز برایش بنویسند؛ لذا آنچه را مؤلفان نگاشته بودند جمع کرد و از میان آنها شریف ادریسی را بر دیگران ترجیح داد و خواست تا کتابی شامل در توصیف کره خاک و سرزمینهای معروف آن روز به رشته تحریر درآورد. بدیهی است که این گزارش دلیل برتری مسلمین در علوم و فنون آن عصر می‌باشد.

ادریسی کتاب مورد نظر را قبل از وفات راجر در سال ۵۴۸ هـ به نام *نزهة المشتاق* تألیف کرد و این کتاب به «کتاب راجر» یا «کتاب راجری»

۱- شریف ادریسی از خانواده ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب مؤسس سلسله ادریسیان در مغرب است. ادریس بن عبدالله پس از واقعه فح جان سالم به در برد و رهسپار افریقا گردید و در آنجا دولت شیعی مذهب ادریسیان را تشکیل داد. پایتخت این دولت شهر فاس مراکش بود. - م.

۲- شهرک مشهوری در مغرب. (معجم البلدان، حموی، ج ۳). - م.

۳- مدینه عظیمه بالاندلس (معجم البلدان، حموی، ج ۴). کوردوبای (cordoba) امروز در اسپانیا.

موسوم شد.

ادریسی در نگارش آثار جغرافیایی از سیر و سیاحت‌های خود و از دستاوردهای کسانی که به نمایندگی از طرف راجر به دیگر بلاد جهت تحقیق و استطلاع از اوضاع مناطق گسیل شده بودند بهره برد و نیز از سخن جهانگردان، بازرگانان و حاجیانی که با کشتی از بنادر سیسیل عبور می‌کردند و نیز از توضیح دیگران دربارهٔ سرزمینهای مسیحی نشین بهره گرفت. بهره‌وری از همین گزارش‌هاست که او را به دیگر جغرافیانگاران برتری بخشیده است. اسلافش نتوانسته‌اند مانند او و به صورت دقیق در باره اروپا بنویسند و از مشاهدات گروه‌هایی که پادشاه به نقاط دور، مانند اسکاندیناوی گسیل می‌داشت بهره ببرند. بسیاری از متأخرین او نیز بر نوشته‌های او در این مورد اعتماد کرده و آنها را نقل کرده‌اند.

امتیاز دیگر کتاب ادریسی تعریف و توصیف فراوان از مغرب و سیسیل است و این به علت گردش و سیاحت او در این سرزمین‌هاست. اما در خصوص مشرق، او بیشتر به نقل سخنان مورخانه پیشین پرداخته است. مع‌ذلک، آنچه از مصر، شام، فرانسه، ایتالیا، آلمان و آثار بازمانده در دریای ادریاتیک نوشته گواهی می‌دهد که از سیاحت و منطقه‌گردی خود و دیگران بهره جسته است. ادریسی فراوان از مروارید نوشته و بهترین و جامع‌ترین توضیح در این مورد از اوست.^(۱) گمان می‌رود که کتاب ادریسی به دانشمندان مسیحی قرون میانی در سیسیل رسیده باشد؛ هر چند دلیل روشنی بر آن نداریم؛ چون قدیم‌ترین ترجمه از *نزهة المشتاق* به زبان لاتینی که می‌شناسیم در قرن هفدهم میلادی صورت گرفته، اما در این که غریبها در جغرافیانگاری به این کتاب اعتماد کرده‌اند شکی نیست؛ خصوصاً در مورد مشرق زمین؛ تا جایی که در دو قرن ۱۷ و ۱۸ جغرافیانگاری پیشرفت نمود. کافی است به گفتهٔ بارون دی‌سلان^(۲) (آوریل سال ۱۸۴۱، مجلهٔ فرانسوی آسیایی) اشاره کنیم که

۱- رک: کتاب حدیث السندباد القدیم، دکتر حسین فوزی، ص ۱۴۶.

۲- خاورشناس ایرلندی‌الاصلی، فرنسی‌الجنسیه. بین سالهای ۱۸۰۱ و ۱۸۷۸ میلادی زیست کرد.

گفته است: «کتاب ادریس را با هیچ اثر جغرافیایی قبل از او نمی توان مقایسه کرد.»

شک نیست آنچه ادریسی پیرامون سیسیل نوشته دلیلی بر آزادی مذاهب در آن سرزمین است که با نظارت حکام نورمندی برقرار بوده است. نورمندیها رعایای مسلمان خود را به دینداری ترغیب می کردند و اجازه نمی دادند از اسلام باز گردند. و به یقین این پادشاهان در مظاهر مختلف تمدن خود مانند شرقیها بوده اند.

متأسفانه از سیره ادریسی زیاد نمی دانیم. برخی از خاورشناسان چنین پنداشته اند که مؤلفان عرب خود را به تجاهل زده و از او چیزی ننوشته اند - بدین علت که در زمان جنگهای صلیبی که مسیحیان به مسلمین حمله و آنها را از اندلس طرد کردند ادریسی در مدح راجر مسیحی راه اغراق پیموده و با مسیحیان سیسیل با انصاف و مروت برخورد کرده است. اما این توجیه بی اساس است و شکوه ما در مورد ناآشنایی با سیره او منطقی و به جاست. مانند بسیاری دیگر از جغرافیایان مسلمانی که با مسیحیان مراودت نداشته و آنها را مدح نکرده اند، اما ما از آنها بی خبریم.

سمعانی

عبدالکریم بن ابن بکر سماعی از دانشمندان مرو در سال ۵۰۶ هـ است. در خانواده بزرگی دیده به جهان گشود. در پی کسب حدیث به سیر و سیاحت پرداخت. مشایخ او را بیش از چهار هزار عالم دانسته‌اند. سرزمین ماوراءالنهر را زیارت کرد و شرق جهان اسلام خصوصاً ایران، عراق، شام و حجاز را در نور دید. شاید، بنا به گفته ابن خلکان در شرح حال او، غیر از مشرق اسلامی سرزمینهای دیگری را هم گردش کرده است، که ذکر آنها به اطالۀ کلام می‌انجامد. دانش جغرافیایی سماعی در کتاب الانساب او متجلی است. او در این کتاب هزاران شرح حال همراه نسبت آنها به هر قبیله، شهر، حرفه و تجارت و غیره را ذکر کرده است. سماعی ابتدا موقعیت شهرها و سپس شرح حال افراد (منسوب به آن شهر) را توضیح می‌دهد.

حقیقتاً باید گفت این فرهنگ بزرگ از کارهای ارزنده علمی است که جز با سفرهای دور و دراز و علم فراوان نمی‌توان تألیفش کرد. این کتاب توسط مؤلفان چندی خلاصه شده و خود سماعی نیز مختصر آن را در کتابی گرد آورده است که کمیته بزرگداشت گیب آن را در سال ۱۹۱۲ م چاپ کرد.

ابن جبیر

بسیاری از حاجیان مسلمان در مسیر خود به حجاز، سرزمینهای مغرب، مصر و شام را می‌دیدند و به علاوه فرصت را غنیمت شمرده مناطق دیگری از جهان اسلام را مشاهده می‌کردند. یکی از آنها که به بزرگی یاد می‌شود ابن جبیر اندلسی است که سه بار مشرق اسلامی را درنوردید و اخبار و مشاهدات اولین سفر را در شبه سفرنامه‌ای به نام تذکرة بالاخبار عن اتفاقات الاسفار نگاشت.

احتمالاً این مجموعه در حدود ۵۸۲ هجری تدوین شده است. رایت خاورشناس انگلیسی این سفرنامه را در سال ۱۸۵۲ م منتشر کرد و در سال ۱۹۰۷ م پس از تحقیق دوباره توسط دی خویه خاورشناس هلندی چاپ شد.

ابن جبیر در سال ۵۴۰ هـ در شهر بلنسیه دیده به جهان گشود. نزد پدر و سایر علمای آن عصر درسبته و غرناطه درس خواند. و به خدمت ابوسعید بن عبدالمؤمن صاحب غرناطه درآمد.

مقری در کتاب نفع الطیب ذکر می‌کند روزی ابوسعید از ابن جبیر خواست کتابی در شأن و شوکتش تألیف کند و در مجلس شراب خود به ابن جبیر جامی تقدیم کرد. او بدین روی که لب نزنده بود عذر خواست. امیر گفت به خدا سوگند هفت جام خواهی نوشید. ابن جبیر به ناچار تن در داد. امیر پس از باده نوشی وی، هفت جام لبریز از دینار بر روی زانوی او ریخت. ابن جبیر (نگران) شبانه عزم سفر کرد و برای کفاره این گناه حج گزارد. دینارها را انفاق کرد و علاوه بر آن مستغلات خود را فروخت و

درآمد آن را احسان کرد.

ابن جبیر سفر خود به حجاز را در شوال ۵۷۸ هـ همراه یکی از دوستانش به نام احمد بن حسان که از پزشکان، ادبا و علمای آن عصر بود آغاز کرد. این دو دوست از راه آبی به سبته رسیدند و در روز ۲۹ شوال بر کشتی جنوی که عازم اسکندریه بود سوار شدند. ابن جبیر از روز دوم سفر خاطرات روزانه خود را ثبت کرد. ابن جبیر از سوار شدن بر کشتی خوشحال بود و آن را دلیل حسن روابط مسلمانان و مسیحیان می‌دانست و نوشته است خداوند «سوار شدن بر کشتی را بر او و دوستش آسان گردانید.» کشتی از حدود سبته در سواحل مراکش به جبل الطارق رفت و در مسیر موازی سواحل مراکش، از مرز دانیه در جنوب بلنسیه گذشت و به سمت شرق از جزایر بلیار عبور کرد.

چنانچه یک کشتی مسیحی که از قرطاجنه عازم سیسیل بود آنها را کمک نمی‌کرد امواج دریا مرکب ابن جبیر را درهم می‌کوبید. کشتی را به سواحل ساردنی رساندند؛ جایی که مسافران تجدید معاش می‌کردند. ابن جبیر نوشته است یک مسافر مسلمان آشنا به زبان رومی همراه جماعتی از رومیها در بندر فرود آمد و حدود هشتاد اسیر مسلمان از زن و مرد را دید که در بازار به خرید و فروش می‌شدند. آنان اسرای یکی از جنگهای مسلمانان و رومیها بودند. پس از آن کشتی به سمت سیسیل حرکت کرد. ابن جبیر از طوفانها و بادهای دریا که سر نشینان سفینه را با نگرانی روبه‌رو می‌کرد نوشته است. این کشتی در ساحل سیسیل پهلو گرفت و بعد از آن به سوی اسکندریه راهی شد و بعد از یک ماه از آغاز سفر در ۲۹ ذی‌القعدة به اسکندریه رسید.

اولین پدیده‌ای که این جهانگرد در اسکندریه مشاهده کرده چیزی است که ما امروزه آن را امور گمرکی می‌نامیم. این پدیده حقیقتاً به دقت و ظرافت تمام توسط ابن جبیر توصیف شده و بایستی بگویم بسیاری از سازمانهای امروزی که مظهر تمدن ماست چیزی جز تطور سازمانهای قرون میانه نیست.

او می‌نویسد: «اولین چیزی که در ابتدای ورودمان به اسکندریه مشاهده کردیم این بود که نمایندگانی امین از طرف پادشاه داخل کشتی شدند تا از اموال موجود صورت‌برداری کنند.

سپس مسلمانان را یکی‌یکی احضار کرده، نام، مشخصات کشور، کالاهای و پولهای همراه آنها را برای پرداخت مالیات ثبت کردند بدون آن‌که بپرسند مشمول مالیات می‌شوند یا نه. اکثر مسافران، زوار خانه خدا بودند و جز توشه سفر حج چیزی همراه نداشتند اما مجبور شدند مالیات آنها را بپردازند. از گروه ما احمد بن حسان را خارج کردند تا از او در مورد اوضاع مغرب و کالاهای کشتی سؤال کنند. ابتدا نزد سلطاننش بردند و سپس نزد قاضی، دفتردار و اطرافیان سلطان. هر یک از ایشان سؤالاتی کرد، پاسخها را ثبت کردند و آنگاه احمد را رها ساختند.

مأموران گمرکی از تمام مسافران مسلمان خواستند کالاهای خود را جهت بازرسی از کشتی خارج کنند. در ساحل، مسافران را برای حمل کالا به دفتر گمرک راهنمایی و کمک می‌کردند. آنها همراه اجناس خود احضار شدند. دفتر گمرک از جمعیت پر شده بود. بازجویی از اجناس بزرگ و کوچک شروع شد. برخی از آنها درهم ریخت و برخی در حین بازجویی به علت ازدحام جمعیت از دست رفت.

مأموران، مسافران را سوگند می‌دادند که اگر نزدشان کالای دیگری غیر از اجناس بازرسی شده هست حاضر نمایند. بعد از این برخورد ذلت‌بار مأموران گمرکی، مسافران آسوده شدند... یقیناً صلاح‌الدین ایوبی از این برخورد بی‌خبر بود زیرا باتوجه به عدالت و تسامحی که در او سراغ داریم با آن مبارزه می‌کرد و به نحو احسن مالیات گرفته می‌شد. ما در هیچ یک از مناطق تحت سلطه سلطان ایوبی، جز اسکندریه، رفتار زشتی از مأموران دولتی مشاهده نکردیم.»

ابن جبیر از بدرفتاری مأموران با حاجیان خانه خدا و دریافت عوارض اموال از آنها بدون آن‌که استحقاق داشته باشند ناراحت شده و سنگدلی مأموران در تفتیش، او را آزرده خاطر ساخته است.

ظاهراً این نحو بازرسی در گمرک اسکندریه از قدیم مشهور بوده است. دکتر نقولا زیاده در کتاب رُؤاد الشرق العربی می‌نویسد: «برنارد حکیم، جهانگرد مسیحی، در قرن نهم میلادی نقل کرده است که در اسکندریه تفتیش شد و شش دینار طلا حق گمرکی پرداخت.»

ابن جبیر در سفر دوم خود به مصر همانند این نحوه بازرسی را مشاهده کرد و قصیده‌ای سرود که در آن، ضمن ستایش صلاح‌الدین و اشاره به فتح بیت‌المقدس، او را به مبارزه با این نحوه بازرسی در اسکندریه که موجب هتک حرمت مسلمین شده است، نصیحت می‌کند.

از ابیات این قصیده است:

یسعت حجاج بیت‌الاله	ویسط بهم سطوة الجائر
ویکشف عما بایدیهم	وناهیک من موقف، صاغر
وقدا وقفوا بعدما کوشفوا	کانهم فی یدالاسر
ویلزمهم خلفا باطلا	وعقبی الیمین علی الفاجر
وان عرضت بینهم حرمة	فلیس لهاعنه من ساتر
ولیس علی حرم المسلمین	بتلک المشاهد من غائر
الاناصح مبلغ نصحه	الی الملک الناصر الظافر
فما للمناکر من زاجر	سواک و بالعرف من آمر
وحاشاک ان لم تزل رسمها	فمالک فی الناس من عامر

و اما سؤالات گروهی از کارمندان گمرک از احمد بن حسان (دوست ابن جبیر) درباره مغرب ما را به یاد دولتهایی می‌اندازد که از اتباع دولتهای متخاصم سؤال می‌کنند. متأسفانه ابن جبیر از برخورد مرزداران با مسافران غیرمسلمان سخنی نگفته است.

ابن جبیر سپس به توصیف شهر اسکندریه می‌پردازد و از آثار و ابنیه و مناره‌های آن می‌نویسد. او از مدارس خارجیان به شگفت می‌آید و می‌نویسد: «از سرزمینهای دور به اسکندریه می‌آیند و هر فرد از مسکن، زندگی و مدرسه‌ای برای تعلیم علوم مورد علاقه خود برخوردار می‌شود.» همچنین به بیمارستانی که پادشاه برای خارجیان ساخته و نیز به

موقوفات آن اشاره می‌کند.

ابن جبیر به کثرت مساجد اسکندریه اشاره می‌کند به طوری که در یک محل چهار یا پنج مسجد دیده است. او فرصت یافته تا ورود اسرای مسیحی (صلیبی) را به شهر مشاهده کند. اینان اسیرانی بودند که در جنگ صاحب کُرک با مسیحیان در دریای سرخ به اسارت درآمده بودند. اسیران در حالی وارد شهر می‌شدند که بر شتر سوار بودند، طب‌لها و شیپورها نواخته می‌شد.

جهانگرد اندلسی سپس به سوی قاهره و فسطاط رهسپار شد. در قاهره به مسافرخانه ابوالثناء در کوچه قنادیل، نزدیک جامع عمرو بن عاص وارد شد. او چند روزی در پایتخت مصر اقامت کرد. مشهدالحسین، قبرستان، مقبره امام شافعی و بنای ناتمام مدرسه ناصریه از آثار صلاح‌الدین را زیارت کرد. او از فراخی مدرسه به شگفت آمده می‌نویسد: «هر فردی در آن گردش کند خیال می‌کند شهر مستقلی است.» او به ملاقات با شیخ نجم‌الدین قوجانی مدرس این مدرسه حریص بود، زیرا از فضل و کرامت او در اندلس شنیده بود. او اهرام ثلاثه و ابوالهول را توصیف نمود. در وصف قاهره به فضایل صلاح‌الدین به علت حذف مالیاتهای گمرکی اشاره می‌کند. این مالیاتها در عصر فاطمیه از حجاج ستانده می‌شد و در مرز عذاب نیز برای امیر مکه دریافت می‌شد. حاجیان در پرداخت آن به رنج و عذاب می‌افتادند و چنانچه کسی پرداخت نمی‌کرد مشخصات وی را به مأموران جده می‌رساندند و حاجیان به ناچار در جده و به میزان دو برابر پرداخت می‌کردند. صلاح‌الدین این مالیاتها را حذف کرد و در عوض آن سالانه مقداری طعام و مال به امیر مکه می‌داد. ابن جبیر از رودخانه نیل به سوی شهر قوص^(۱) رفت. بعضی از معابد شهرهایی را که مرکب او لنگر می‌انداخت وصف کرد و همچنین از برخورد بد مأموران مالیاتی با مسافران و حجاج سخن

۱- شهر بزرگی در جهت شرقی رودخانه نیل در مصر. الروض المعطار فی خبرالاقطار، حمیری، ص ۴۸۴. م.

گفت و نوشت: «آنها متعرض مسافران کشتی می شدند و اجناسشان را تفتیش می کردند.»

او داخل قوص شد و آن جا را شهری با بازارهای پررونق و جمعیت فراوان یافت، که این همه به علت کثرت واردات و صادرات توسط بازرگانان مصری، مغربی، یمنی، هندی و حبشی بود. سپس از راه صحرا که از راههای تجاری و مشهور در قرون میانه بود به سوی عیذاب رفت و در مورد جاده تجاری صحرا که فلفل و ادویه، کالای عمده تجاری آن مسیر است چنین نوشت: «خواستیم کاروانهای تجاری فلفلی را احصا کنیم، (بعلت کثرت آنها) نتوانستیم. خصوصاً کاروانهای عیذاب که کالاهای هندی را از هند به یمن و از آن جا به عیذاب وارد می کردند، بیشترین محموله آنها فلفل بود و محموله ها آنقدر زیاد بود که ما گمان می کردیم ارزش خاک را دارد...»

ابن جبیر به عیذاب رسید و آنجا را از مهم ترین بنادر یافت... بخشهای اساسی از این سفرنامه که شامل بیش از یک ثلث سفرنامه است به وصف مکه، مسجدالحرام، مناسک حج و مدینه اختصاص دارد...

ابن جبیر پس از اقامت در مکه و مراسم حج به موطن خود بازنگشت بلکه همراه کاروان حاجیان عراقی به کوفه رفت و درباره آن شهر نوشت: «بیشتر این شهر بزرگ و قدیمی به علت همسایگی با قبیله خفاجه ویران شده است...» در شهر حله از رود فرات به وسیله پل جدیدی که خلیفه برای آسایش حجاج ساخته بود گذشت...

بالاخره جهانگرد اندلسی مسیر خود را به سوی بغداد کج کرد. محله ها، مساجد، بازارها، حمامها و بیمارستانهای بغداد را تشریح کرد. او بغداد را برخلاف تصور خود یافت و اهالی آن را منافق و غیرمتواضع نامید...

حقیقتاً ابن جبیر با سنگدلی خاصی نسبت به اهالی بغداد برخورد کرده است همانطور که ابن رضوان (قرن ششم هجری) نسبت به عموم مصریان.

زمانی که آنها را به بزدلی، بخل و... توصیف می‌کند و حتی سگهای آنها را به کم جرأتی یاد می‌کند^(۱).

از سامرا و تکریت گذشت. به موصل رسید و از بناهای جنگی و مذهبی و بیمارستانهای شهر به شگفت آمد. سفر خود را به شهرهای مختلف شام ادامه داد و آثار آنها را توصیف نمود...

ابن جبیر در جمادی‌الآخر در سال ۵۸۰ هجری وارد عکا شد و آن شهر را که مهم‌ترین بندر مسیحی بود مرکز ارتباطات بازرگانی مسلمانان و مسیحیان دانست.

در عکا متوجه شد که یک کشتی از صور عازم بجایه است. به صور رفت، اما کشتی مذکور را کوچک دید. به عکا بازگشت و با کشتی جنوی عازم بندر مسینه در جزیره سیسیل شد.

ابن جبیر از این کشتی به عنوان شهر بزرگی یاد می‌کند که در آن بیش از دو هزار مسافر به سر می‌برند و تمام چیزهای مورد نیاز خود را خریداری می‌کنند. هرکس در کشتی بمیرد ماترک او از آن ناخدا می‌شود. ابن جبیر فرصتی یافت تا با اصطلاحات کشتیرانی و کشتی‌سازی قرون میانه آشنا شود و آنها را در وصف دو دریای مدیترانه و سرخ به کار گرفت. این اصطلاحات برجای مانده در سفرنامه، در قرائت برخی از متون آن روزگار به ما کمک می‌کند.

بالاخره کشتی پس از دو ماه (در حالی که مسیر بین عکا و مسینه دو هفته بیشتر نیست) به مقصد رسید. او این شهر را با عبارات متناقض توصیف می‌کند. گاهی می‌نویسد: «مسلمانان در آن آرامش ندارند.» و «غریبه‌ها مونس‌ی ندارند.» زمانی می‌گوید: «... ارزاق فراوان آن موجب راحت و آسایش است و مسافر هر چند بیگانه و ناآشنا به زبان مردم باشد شب و روز در امان به سر می‌برد».

او پالرمو پایتخت و دیگر شهرهای سیسیل را مشاهده کرد می‌نویسد:

۱- رک فصل «جمعیت مصر نوشته استادویت در کتاب زیر
ج ۱، ص ۶۶-۷۱): caireL. Hauteceur et G. Wiet: les Mogauces du

«تعداد مسلمانان چشمگیر بود...» به علت تناقض‌گویی او، نمی‌توان به اقوالش دربارهٔ موقعیت مسلمانان سیسیل تکیه کرد. مورخان نوشته‌اند که دولت نورماندیهای سیسیل با مسلمانان عادلانه رفتار می‌کردند و به برتری تمدن و مرتبت فضل آنها (مسلمین) اعتراف داشتند.

ابن جبیر با یک کشتی جنوی از سیسیل به اندلس رفت و در محرم ۵۸۱ هـ به قرطاجنه درآمد و در امتداد سفر خود به غرناطه رسید. او سفر دوم خود را به مشرق اسلامی در سال ۵۸۵ هـ آغاز کرد. این سفر دو سال و اندی به درازا کشید. گفته‌اند علت مبادرت او به سفر دوم، فتح بیت المقدس توسط صلاح الدین ایوبی در ۸۵۳ هـ بود... ابن جبیر برای سومین بار در سال ۶۱۴ هـ به مشرق آمد و علت این سفر عشق او نسبت به همسرش عاتکه بود که در همان سال از دنیا رفته بود. ابن جبیر دیوانی برایش سرود. این جهانگرد مغربی در سال ۶۱۴ در سن هفتاد و دو سالگی از دنیا رفت.

هروی جهانگرد

علی بن ابی بکر (ابی طالب) بن علی هروی الاصل در موصل زاده شد و در اطراف مشرق اسلامی، هند، قسطنطنیه، مغرب، سیسیل و جزایر دریای مدیترانه به سیاحت پرداخت. شیفته سفر و ثبت نامش بر روی آثار و ابنیه‌ای بود که مشاهده می‌کرد. ابن خلکان در مورد او می‌نویسد: «هر خشکی، دریا، دره، کوه و مکانی که امکان مشاهده کرده و زیارتش بود روایت کرد و بر دیوار هر موضعی که مشاهده می‌کرد به خط خود می‌نوشت.» و بدین روی نام هروی جهانگرد مشهور و معروف شد. قسطنطنیه را در زمان امپراتور امانوئل کونینوس و دمشق را در سال ۵۶۸ قبل از آزادسازی آن از دست صلیبی‌ها (توسط صلاح‌الدین) زیارت کرد. در سال ۵۷۰ هـ وارد اسکندریه شد. در شبیخون صلیبیها به کاروان آنها در ۵۸۸ هـ کتب و خاطراتی که جمع آورده بود از کف داد از این روی غضبناک شد. و شاید ترس یا غرور باعث گردید ملاقات با ریکاردوس را ترک کند، کسی که از فضلش شنیده بود و به ملاقات و گفتگوی با او حریص بود.

در اواخر عمر به دربار ملک ظاهر فرزند صلاح‌الدین (از ایوبیه حلب) راه یافت و تا وفاتش به سال ۶۱۱ هـ در حلب تحت رعایت ملک ظاهر زیست.

از تألیفات هروی فقط کتاب الاشارات الی معرفة الزیارات که تا به حال چاپ نشده^(۱) به دست ما رسیده است. خود او در این کتاب به دو

۱- لازم به توضیح است کتاب الاشارات هروی توسط جانین سوردیل و طومین تحقیق و از سوی

اثر دیگرش به نامهای منازل الارض ذات الطول و العرض و کتاب الآثار و المعجائب و الاصنام اشاره می‌کند.

اساس کتاب الاشارات الى معرفة الزيارات بر ذکر آثار و بناهای دینی و مذهبی است که مشاهده کرده و در عین حال، گهگاهی به ذکر رویدادهای عجایب تاریخی نیز گریز می‌زند. از این کتاب مخطوطه‌ای به نام رحلة ابن الحسن بن ابی بکر بن علی هروی موصلی در دارالکتب المصریه موجود است که در آن مخطوطه به وقت انجام آن در سال ۶۰۲ هـ (قبل از وفات مؤلف) اشاره شده است.

مع الاسف این سفرنامه مملو از خرافات و اساطیر است. هرچند در برخی از اجزای آن توصیفات و تعاریفی می‌یابیم که حاکی از ژرف‌نگری اوست.

هروی به روش بسیاری از مؤلفان این کتاب را نوشته است و در مقدمه آن می‌نویسد بعضی از برادران و دوستان از او خواسته‌اند تا مشاهدات و زیارات خود و آنچه را که از آثار، اصنام و جادوها در ربع مسکون دیده است برای آنها ذکر کند. او ابتدا این درخواست را رد کرد تا اینکه فرستاده خلیفه عباسی به دربار صلاح‌الدین او را قانع ساخت و در نتیجه هروی به تألیف کتاب مبادرت کرد.

عجیب است که هروی از لغزشها و اشتباهات کتاب عذر خواسته و می‌گوید: «اگر خطایی در اثرم هست سهوی است نه عمدی. و از ناظر واقف بر این کتاب می‌خواهم از آنها درگذرد و اصلاح کند. چون کتب مرا پادشاه فرنگ ربود و هرچه کردم تا به دست آورم ممکن نشد. از آنها چندی در آب غرق شد. اماکن و شهرها را در سالهای بسیاری مشاهده کردم و اکثر آنچه دیدم و توجه نمودم به بوثه فراموشی و انحراف سپرده شد و این حوادث نصیب هیچ زاهد، جهانگرد و مسافر نمی‌شود مگر مردی که خود گیتی را درنور دیده و آنچه را دیده به قلب و قلم ثبت کرده است.»

هروی می نویسد: «اهرام (مصر) از عجایب دنیاست. در مشرق و مغرب زمین بنایی بزرگ‌تر و عجیب‌تر از آن نیست. در مصر اهرام بسیاری مشاهده نمودم که پنج تای آنها بزرگ و بقیه کوچک بود. از این پنج هرم بزرگ دو هرم در جزیره، دو هرم در یک قریه به نام دهشور^(۱) و یک دیگر در قریه‌ای به نام میدوم بود. اقوال مردم در مورد آنها مختلف است. برخی می‌گویند قبر پادشاهان است. بعضی بر این نظرند که آنها را از ترس طوفان ساخته‌اند. گفته می‌شود مأمون عباسی یکی از دو هرم جزیره را فتح کرده است. داخل آن چاه مربع شکلی یافتند که در چهار ضلع آن درهایی است که هریک به خانه‌ای باز می‌شود و در آن چاهها مردگانی با کفن قرار دارند.

گفته می‌شود در رأس این هرم محلی کشف شده است که در آن حوضی صخره‌ای مانند قبر ساخته‌اند و در آن بتی مانند آدم و در وسط آن انسانی است که زرهی از طلا و نشانی از گوهر دارد. روی سینه آن شمشیری گران قیمت و روی یاقوتی درخشنده قرار گرفته است.»

هروی اضافه می‌کند که خود وارد این هرم شده و به وضوح حوض را دیده است. و می‌نویسد تمام آنچه از اهرام، مجسمه ابوالهول و معابد دیگر سرزمینها شنیده در کتاب العجائب و الاثار و الاصنام والطلسمات ذکر کرده است.

در مورد شهر اقصر^(۲) می‌نویسد: «شهری که در آن آثار، کاخها و بتها، درندگان و چهارپایان دیده می‌شود. مانند آن را در هیچ سرزمینی ندیدم. دست بتی را اندازه گرفتم. از آرنج تا مفصل آن هفت ذرع بود.»

هروی همچنین از مقابر قدیمی در مصر، اجساد مدفون در آنها و کفتهای این اجساد که صورت اولیه خود را حفظ کرده‌اند می‌نویسد و

۱- روستای بزرگی در غرب رود نیل، از توابع جیزه در مصر است. (معجم البلدان، حموی، ج ۲).

۴-

۲- شهر قدیمی در مصر ساحل شرقی نیل که به سبب وجود قصرهای بزرگ به اقصر معروف است. (معجم البلدان، حموی، ج ۱) - م.

حقیقتاً اکتشافات جدید باستانشناسی در مورد این مقابر تمام گفته‌های هروی را تأیید می‌کند.

در مورد شهر اسوان^(۱) می‌نویسد: «آخرین نقطه خشکی یا منطقه (صعید در مصر) و آخرین جای سرزمین اسلامی است که در آن آبشارهای سنگی وجود دارد. هنگامی که نیل طغیان می‌کرد بر روی آن سنگها زین اسب می‌گذارند. چون طغیان آب زین را می‌برد سوار بر کشتی می‌شدند و مصریان را نوید می‌دادند. سنگهای معدنی ستونهای مصر و اسکندریه و سنگهایی که فرامین فرعون بر آن ثبت است همه از کوههای این شهر (اسوان) است.»

هروی از گلها و گیاهان مصر نیز در شگفت بوده و در سفرنامه خود می‌نویسد: «سرزمین مصر و رود نیل از عجایب دنیاست. در آن جا ظرفی را دیدم که در آن یک گل در سه رنگ، یاسمین در دو رنگ، نیلوفر در دو رنگ، نسرين، ریحان، قارچ، بنفشه، درخت سدر، لیمو، خرما، موز، توت، غوزه، انگور، انجیر سبز، بادام، خیار چنبر، هندوانه، بادنجان، باقلا، کدو حلوائی، نخود سبز، کاهو، گردو سبز، انار، مارچوبه و نیشکر قرار داشت.»

۱- شهری بزرگ در انتهای منطقه صعید مصر. (همان مصدر). - م.

اسامه بن منقذ

اسامه بن مرشد، از سلسله بنو منقذ و فرمانروایان قلعه شیزر^(۱) در شمال سوریه، در سال ۴۸۸ هـ دیده به جهان گشود. امارات این منطقه به پدر او مرشد رسید اما از فرمانروایی چشم پوشید و حکومت به برادرش رسید. امیر هم به اسامه توجه کرد. سپس اسامه قلعه شیزر را ترک گفت. خانواده آل منقذ در حادثه زلزله سال ۵۵۲ هـ با نابودی قلعه از بین رفت و تنها اسامه که در آن زمان در سیاحت و سفر بود زنده ماند. اسامه در سال ۵۸۳ هـ در سن بیش از ۹۰ سالگی دیده از جهان فرو بست. اسامه سفرهای متعددی به مصر، شام، جزیره و دیگر بلاد عرب داشت و با این که سفرهایش کوتاه و کم دامنه است لکن در توصیف حیات اجتماعی و اقتصادی و بیان روابط مسلمانان و مسیحیان در خاور نزدیک در قرن ششم هجری سفرنامه او از موقعیت والایی دارد. اسامه امیر جنگاور و شاعر ادیبی بود و در فرصتهایی به دربار امیران مسلمان وارد شد و برخی از فرمانروایان مسیحی (صلیبی) را نیز ملاقات کرد.

شرح سفرهایش در کتاب الاعتبار از نگرش دقیق، نگارش صحیح و صادق، نوآوری در داستان‌نگاری و از چیره‌دستیش در طنزنویسی و نکته‌پردازی حکایت دارد.

دکتر فیلیپ حتی استاد ادبیات سامی در دانشگاه برنستون امریکا در

۱- قلعه‌ای در شمال غربی سوریه مشرف بر نهر العاصی و در شمال شهر حماة. این قلعه یکی از قلاع استراتژیک در جنگهای اسلام و روم بوده است.

سال ۱۹۳۰ به انتشار الاعتبار اسامه مبادرت ورزید. او در مقدمه، وصف جالبی از اسامه آورده، چنین می نویسد: «زندگی اسامه، جنگاور مسلمانی عرب را برای ما توصیف می کند که در اواسط قرون میانه در شام به شکوفایی نشسته است. اوج این جنگاوری را در صلاح الدین ایوبی می توان مشاهده کرد. زندگی او خلاصه ای از تاریخ سرزمینهای اسلامی را در قرون دوازدهم میلادی در برمی گیرد. خاطرات او در کتاب الاعتبار، آینه تمام نمای تمدن شامی است. و نه تنها تمدن شامی که تمدن غربی را نیز شامل می شود. اگر اسامه امروز می زیست بی شک عضو مجمع علمی العربی و خانه او مرکز ادب در دمشق بود، و مجلات الهلال والمقطم با او مصاحبه می کردند؛ در هوای خوب می زیست، درس جانورشناسی می داد و رشد گیاهان را بررسی می کرد، و جایزه مسابقات سوارکاری در بیروت را از آن خود می کرد.»

کتاب الاعتبار در اخبار جنگهای صلیبی و نیز آنچه در دمشق و مصر مشاهده کرد و در شرح تعقیبها و شرکتش در جنگ با شیرها پرمحتوا است. از بهترین فصول کتاب که می توان یاد کرد چیزهایی است که در مورد صلیبها نوشته است. در امیرنشینهای صلیبها گردش می کرد و با این که با برخی از آنها خصوصاً سواران گروه تمپلارز دوستی داشت لکن دوش بدوش مسلمانان با آنها جنگید. این سوارکاران برای او محل کوچکی در مسجد الاقصی در نظر گرفته بودند تا هرگاه بیت المقدس را زیارت می کند در آن جا نماز گزارد.

اسامه هرچند از شجاعت فرنگیها در عجب است اما کامل اندیشی آنها را باور ندارد و می نویسد: «از جوانمردی و غیرت بهره ندارند. مردان آنها خود به تنهایی ره می سپارند در حالی که همسرانشان با مردان دیگر راه می روند، با آنها خلوت می کنند و سخن می گویند. همسر زن در محلی دیگر انتظار او را می کشد. تا از سخن گفتن فراغت یابد چون طول کشد زن را می گذارد و می رود.» اسامه در این مورد سه قصه نقل می کند که از آن سه، یکی داستان یک فرنگی است. این مرد فرنگی «روزی مردی را

می‌یابد که با همسر او هم‌بستر است. به او می‌گوید: چه چیزی تو را بر خانه زنم وارد کرد؟ او می‌گوید: خسته بودم، داخل شدم تا استراحت کنم. به او می‌گوید: چرا بر بستر من وارد شدی؟ پاسخ می‌دهد: آن را بستری آماده یافتم، خوابیدم.» همسر زن می‌گوید: آیا زن من هم با تو خوابید؟ می‌گوید: بستر او بود. آیا می‌توانستم او را مانع شوم؟ همسر زن به آن مرد می‌گوید: به دینم سوگند اگر این بار چنین کنی با تو دشمن می‌شوم. و این شاخص غیرت مردان صلیبی است.»

اسامه از مهارت برخی از پزشکان صلیبیها در تعجب فرو می‌رود بعضی از آنها را به سبب جهلشان طعنه می‌زند و ساده‌لوحی مردم در قبول آنها را ریشخند می‌کند. در این مورد قصه جالبی از حاکم شهرک صلیبی در شمال لبنان روایت می‌کند.

حاکم شهر، از دوستان عموی اسامه بود و از او خواست پزشکی را جهت مداوای بیماران شهر بفرستد. عموی اسامه پزشکی از مسیحیان عرب را فرستاد. درنگ این پزشک به درازا نکشید و چون بازگشت، خانواده اسامه مسخره‌کنان به او گفتند چه زود مداوا نمودی! در جواب گفت: «رزمنده‌ای را برای مداوا آوردند که پایش دمل بسته بود و نیز زنی را که بیماری عصبی داشت. من با پمادی، دمل را باز و پایش را ترمیم کردم. و زن را نیز رسیدگی مزاج و آرامش کردم. ناگهان پزشک فرنگی آمد و گفت: این مرد چیزی نمی‌داند تا آنها را مداوا کند. سپس روی به بیمار کرد و گفت: دوست داری با یک پا زندگی کنی یا با دو پایت بمیری؟ بیمار گفت: با یک پایم حیات را بر می‌گزینم. پزشک مسیحی گفت: جنگجوی قوی پنجه و تبری برنده بیاورید. چنین کردند. من نیز شاهد و ناظر بودم. پای مریض را بر روی کنده درخت گذارد و خطاب به سوارکار جنگجو گفت: با یک ضربه پای او را قطع کن. ضربه اول کاری نیامد. ضربه دوم را زدند. استخوان پایش درآمد و پس از ساعتی مرد. زن را نگاه کرد و گفت: این زن عاشق شیطانی شده است. گیسوانش را ببرید، بریدند. و او را به خوردن دوباره سیر و خردل وادار کرد و گفت شیطان در سرش است و با

وسيله‌ای سرش را چهار برش ضربدري زد. استخوان سر را با نمک مالید. آن زن هم در همان وقت مرد.

من از آنها پرسیدم: آیا شما را به من حاجتی هست؟ گفتند: نه. من آمدم و دانستم آنچه را بدان آگاه نبودم»^(۱).

اسامه در کتاب الاعتبار (ص ۱۳۴-۱۳۵) داستانی را نقل می‌کند که از آن خوش اخلاقی و خوش طبعی صلیبها به سبب معاشرت با مسلمین و شرق وطنی‌شان استنباط می‌شود. در این مورد می‌گوید: «مسیحیانی که به سرزمین رومیها نزدیک‌ترند اخلاقشان شنیع‌تر از آن مسیحیانی است که در سرزمینهای اسلامی ساکنند». همچنین اسامه در کتاب خود اشاره می‌کند برخی از صلیبها که در بلاد شام سکنی گزیدند، با مسلمانان معاشرت کردند و خلق و خوی آنان را آموختند و روابط آنها با مسلمین به خوبی گرایید.

اسامه در این باب می‌گوید: «دوستی را جهت کاری به انطاکیه روانه کردم. حاکم انطاکیه رئیس «تادرس بن صفتی»^(۲) از دوستان من بود. روزی به دوستم گفت: یکی از دوستان فرنگی‌ام مرا دعوت کرده، تو نیز به اتفاق من باش تا زندگی آنان را ببینی. دوست من با او رهسپار شد تا در خانه یکی از نظامیان قدیمی فرود آمد. اینها کسانی بودند که در ابتدای حمله فرنگیها از خدمت دولتی سرباز زده و عذر خواسته بودند. وی در انطاکیه خانه‌ای داشت و در آن حکومت می‌کرد.

سفره طعام را در نهایت تمیزی و کمال آماده کرد. اما دوستم را دید که غذا نمی‌خورد. میزبان گفت: با کمال اطمینان بخور. او در جواب گفت من طعام فرنگیها را نمی‌خورم. همراه خود دستپخته مصری دارم و جز آن نمی‌خورم «که گوشت خوک به منزل من راه نیابد.» از غذای آنها دوری جست و طعام خود را خورد.»

۱- الاعتبار، اسامة بن منقذ، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- وزیر نصرانی اسدالدوله صالح بن مرداس رئیس دولت مرداسیه در شمال سوریه در قرن چهارم و پنجم هجری است. رک: زبدة الحلب من تاریخ حلب، ابن عدیم، ج ۱، ص ۲۳۲. م.

اسامه در الاعتبار آنچه را از حوادث بین سالهای ۵۳۹ و ۵۴۹ هـ در مصر دیده وصف کرده و از حضور در مصر در عصر خلیفه فاطمی حافظ لدین الله سخن گفته و نیز از حوادثی که به سبب شورش لشگریان رخ داده و از نزاع بین خلفا و وزرا نوشته است. روایت اسامه در این باره اهمیت تاریخی دارد؛ زیرا اسامه در پاره‌ای از این حوادث شرکت داشته و خود عهده‌دار مأموریت‌های سیاسی گوناگون از جانب بعضی امراء بوده است. ملاحظات او در مورد سرزمین طور، از ولایات دور دست مصر، جالب است. خلیفه (حافظ لدین الله) چون قصد تبعید کسی از امرا را داشت ولایت طور را به وی می سپرد.

آنچه اسامه در فصل صید و شکار کتاب خود می گوید، دلیلی است بر اینکه این ورزش در آن زمان در مشرق اسلامی بسیار رایج بوده و او در این زمینه مرتبت بلندی دارد؛ زیرا اسامه خود از خانواده‌ای بود که در صید ماهر و کارآزموده بودند. به علاوه، فرصتی به دست آورد تا با امرای مسلمان سوریه، جزیره و مصر هنگام صید همراه باشد. او در کتابش درباره شکار به وسیله باز نوشته است. بازها پرندگان را شکار می کردند. آنگاه طبلها نواخته می شد و این بازها شکار خود را می آوردند.

در باب صید حیوانات، خصوصاً گرگ، کفتار، خرگوش، آهو، گورخر، روباه و خوک در کتاب خود نوشته و روشهای صید نزد مسلمین را دقیقاً توصیف کرده است او قصه‌های شنیدنی را که حکایت از توجه آنان به صید دارد نقل می کند و می افزاید برخی از مشتاقان و شیفتگان صید برای به دست آوردن باز و پرندگان شکاری به سرزمینهای مختلف می رفتند، یا کس می فرستادند. نقل می کند در این مورد بین مسلمانان و مسیحیان همکاری صادقانه وجود داشته است. رومیان از قسطنطنیه برای دوستان خود در مشرق اسلامی که علاقه مند شکار بودند باز و سگ می فرستادند. اسامه به زنان احترام می گذاشت و به احوال آنها توجه داشت. کتابی به نام اخبار النساء نگاشت و در کتاب الاعتبار داستانهایی از کارهای پهلوانی زنان نقل کرده است. و این شاید به سبب روح نظامیگری و تمایل

او به اشرافیگری باشد.

در کتاب الاعتبار نقل می‌کند که روزی همراه ملک نورالدین زنگی در صید بود. پادشاه از او خواست باز را آموزش دهد. او رد کرد. نورالدین اظهار تعجب کرد که اسامه که عمر خود را شکار سپری کرده نمی‌تواند باز را بازآموزی کند. اسامه در جواب گفت: مولای من، ما تا به حال چنین نکرده‌ایم، بلکه بازیاران و غلامان پیشاپیش ما به شکار می‌رفتند و با باز شکار می‌کردند.

از حوادثی که در حین سفرها گرفتارش شد اسارت او و دوستانش در دست صلیبیها و فقدان مال و متاع بود. اما تأسف اسامه از اسارت، تنها به سبب از بین رفتن حدود چهار هزار جلد کتاب نفیس است که توسط صلیبیها غارت شده است. در این مورد تا زنده بود می‌سوخت و حسرت می‌خورد.^(۱)

استنباط او از یکی از ماجراها که در الاعتبار (ص ۱۱۵) آورده، در خصوص پرداخت پول به نوحه‌گراها در مراسم عزای قرن دوازدهم میلادی که مانند امروز مرسوم و معروف بوده، عجیب است.

اسامه مانند هروی، جهانگرد معروف، دلباخته ثبت‌نام خود یا نگارش خاطراتش در اماکنی بود که به آنها وارد می‌شد؛ مانند آنچه امروز، برخی از سیاحان انجام می‌دهند. از این نمونه اشعاری است که بر دیوار یکی از مساجد نوشته است. او این مساجد را در مسیر خود به کعبه زیارت کرده است:

لک‌الحمدا یا مولای لک منة

علی و فضل لایحیط بها شکری

نزلت بهذا المسجد العام قافلا

من الغزو موفور النصیب من الأجر

و منه رحلت العیس فی عامی الذی

مضی نحو بیت‌الله والركن والحجر

فأدیت مفروضا و أسقطت ثقل ما

تحملت من وزرالمسيئة عن ظهري

و نیز بر دیوار منزل مسکونیش در موصل به سبب عدم رضایتش از سکونت در آن نوشته است:

دار سکنت بها کرها و ما سکنت

روحی الی شجن فیها ولا سکن

والقبر أسترلی منها و أجمل بی

ان صدنی الدهر عن عودی الی وطنی

یاقوت حموی

یاقوت حموی، یونانی الأصل، در حدود سال ۵۷۴ هـ متولد شد. در جوانی به اسارت درآمد و به تاجری از حماة که مقیم بغداد بود، فروخته شد و در سایه اسلام رشد کرد. صاحب او به تعلیمش توجه نمود تا در تجارت از او بهره برد.

یاقوت علوم رایج آن عصر را فراگرفت و در سفرهای بازرگانی صاحب خود خصوصاً در خلیج فارس شرکت جست. در سال ۵۹۶ هـ توسط ارباب خود آزاد و در تجارت او شریک و به نقاط مختلف عالم اعزام شد.

پس از مدتی بین یاقوت و صاحبش ناسازگاری پدید شد. یاقوت ناگزیر به نسخه برداری کتب روی آورد و بهره فراوان از این پیشه برد. سپس بین آن دو دوستی شد و یاقوت به حرفه پیشین خود یعنی تجارت روی آورد. چون عمر صاحبش به سر آمد، به تجارت کتاب پرداخت. ایران، سرزمینهای عرب، آسیای صغیر، شام و ماوراءالنهر را گردش کرد و به کاوش در کتابخانه ها پرداخت تا مواد لازم را برای تألیف دو فرهنگ جغرافیایی و ادبی که به تدوین آنها عزم جزم کرده بود فراهم آورد.

او خود اشاره می کند که از کتابخانه های شهر مرو فراوان سود جسته است. در مورد این شهر در معجم البلدان خود اشاره می کند که سه ماه در این شهر به سر برده و در حالی آن را ترک می کرده که ده کتابخانه بزرگ که نظیرش را در هیچ مکانی سراغ نداشته، در آن شهر بوده است. امانت کتب موقوفه در آن شهر امری ساده بود. تعداد کتبی که در یک

زمان نزد یاقوت امانت بود به دویست جلد می‌رسید. ظاهراً برای چند جلد آن حق امانت می‌پرداخت و از بقیه بدون پرداخت وجهی استفاده می‌کرد. حموی سخن از این مخازن کتب را این گونه به پایان می‌برد: «در آن جا در ناز و نعمت بودم. از مواهب آن بهره بردم و دوستی آن، همه شهرها را از یادم برد، و عیال و فرزندان را نیز از خاطرم. بیشترین منابع این کتاب و دیگر آثار من از این کتابخانه‌هاست.»

معروف است یاقوت اخبار سفرهای خود را تدوین نکرده است و به طور قطع بهترین ابزار او در تألیف *معجم البلدان* مشاهدات و بهره‌گیری از کتابخانه‌ها بوده است. فصل بندی *معجم* براساس حروف الفبا است و دقت و جمع بین جغرافیا، تاریخ و ادب از ویژگیهای آن است، به طوری که یکی از خاورشناسان در شأن آن گفته است: «*معجم البلدان* از برترین مفاخر اسلام است.^(۱) حموی در سال ۶۲۱ هـ از تألیف آن فارغ شد.

متأسفانه نمی‌توان دقیقاً مشخص کرد که یاقوت چه مقدار از سفرهای خود توشه برگرفته. او در *معجم* خود از جغرافیدانان و جهانگردان و مورخان بسیار نقل کرده و سرزمینهایی را که خود شخصاً دیده مشخص ننموده است. اگرچه در عصر خود بیش از هرکس به سیر و سفر پرداخته و بیش از سایرین به تاریخ طبیعی و فرهنگ عمومی عنایت داشته و از خرافات و اساطیر به دور بوده است.

هرچند هیر^(۲) خاورشناس معروف در اواخر قرن گذشته به تحقیق در *معجم البلدان* روی آورد و مراجع تاریخی و جغرافیایی این کتاب را استخراج نمود. لکن هیچ کس نمی‌تواند میزان تجربیات شخصی یاقوت را در *معجم البلدان* - این دایرة المعارف عظیم الشأن - بیان دارد. هرچه باشد از ویژگیهای بارز یاقوت *قوة نقد*، تعلیل و تحلیل اوست که در نقل برخی از اساطیر رایج و پراکنده در عصر او متجلی است و دکتر حسین فوزی در کتاب *حدیث السندباد القدیم*، ص ۱۲۳، به آن توجه کرده

۱- *carra de vau: Les Penseurs de l'Islam* ج ۲، ص ۱۹

۲- Heer، خاورشناس آلمانی در قرن نوزدهم میلادی، (المستشرقون، عقیقی، ج ۲) - م.

است.

یاقوت در ذیل ماده جاسک در معجم نوشته است: «جاسک جزیره بزرگی بین کیش و عمان مقابل شهر هرمز است. فاصله آن تا کیش سه روز است و در آن جزیره عماراتی است که در آنها لشکریان حاکم جزیره کیش ساکنند. این لشکریان شمشیرزنان لایقی هستند که شکیبایی، آشنایی با نبرد دریایی و تعمیر کشتیها از مشخصات آنهاست. از بیش از یک نفر در کیش شنیدم که می گفت به پادشاهان کنیزکانی از هند هدیه می شد و چون این کنیزکان به ساحل جزیره می رسیدند به گردش می پرداختند. آنگاه اجنه آنها را می ربودند و با آنها ازدواج می کردند، که این افراد از نسل این ازدواجها هستند.»

بدیهی است که حموی سخن رایج آن عصر را روایت کرده ولی حریصانه درصدد است که به ما بفهماند این یک داستان خیالی است و او را به گوینده اش نسبت می دهد و تصریح می کند که از بیش از یک نفر شنیده است و بعد از این همه، تأکید بر تفسیر آن داستان خیالی دارد و اضافه می کند: «در مورد آنها می گویند پوست مقاومی دارند که دیگران از آنها عاجزند. مردان آنها روزها در دریا شنا می کنند و در آب و دریا چنان شمشیر می زنند که گویی در خشکی می جنگند.»

عبداللطیف بغدادی

عبداللطیف بن یوسف در سال ۵۵۷ هـ در بغداد دیده به جهان گشود. علوم پزشکی، فلسفه و لغت را آموخت. سپس بین مصر، شام و عراق تردد کرد. به دربار صلاح‌الدین و دیگر امرای ایوبی راه یافت. به حلقه درس اساتید مشهور وارد شد که جز معدودی از ایشان نظرش را جلب نکردند. قاضی فاضل را در اردوگاه نظامی صلاح‌الدین در شهر عکا ملاقات کرد. قاضی نامه‌ای به نماینده خود در مصر به نام ابن سناء الملک نوشت تا او را بپذیرد، لکن درنگ بغدادی در مصر به درازا نکشید. به قدس آمد تا با صلاح‌الدین دیدار کند.

بعد از آن به دمشق روی آورد. چون صلاح‌الدین مرد به مصر بازگشت و در الازهر به تدریس طب پرداخت. در این سفر، گرانی، قحطی و وبا را که به سرزمین نیل بین سالهای ۵۹۵ و ۵۹۸ آسیب رسانده بود مشاهده کرد. مهم‌ترین اثر بغدادی که در دسترس است کتاب *الافادة والاعتبار فی الامور المشاهدة والحوادث المعاینة بارض مصر* می‌باشد. این کتاب سفرنامه او در سرزمین نیل در اواخر قرن ششم هجری است.

این سفرنامه شهرتی کسب کرده و تا به حال به چند زبان اروپایی ترجمه شده است. از ویژگی بارز آن، ضمن اختصارش، وصف دقیق و تعیین شوون مختلف آبادانی و اجتماعی مصر، به علاوه توجه علمی به قضایا است که از پزشکی مانند عبداللطیف انتظار هم می‌رود. این برخورد علمی را می‌توان در گفتار او پیرامون ویژگیهای عمومی در مصر، گیاه و حیوان آن، آثار باستانی مانند اهرام، مجسمه ابوالهول و مکانهای

تفریحی، معابد مصر علیا، مناره اسکندریه و میله بادبانها یافت. عجیب است که بغدادی در سفرنامه خود در مورد ارزش آثار تاریخی مطالبی نوشته که گمان می‌رود بعضی از آنها برای مسلمین در قرون میانی عجیب است. او نوشته است: «هنوز پادشاهان از بقایای این آثار نگهداری و از خرابی و نابودی آنها ممانعت می‌کنند؛ هرچند از دشمن آنها باشد و این فقط برای مصلحت‌اندیشی است؛ تا برای آیندگان تاریخ هویتی باشد و بعضی از آنها بر احوال و سیرت گذشتگان و برگسترگی دانش و پیراستگی فکر آنها دلالت دارد. و این همه را انسان مشتاق است تا بشناسد.»

او همچنین اضافه می‌کند که در زمان او اقوامی آثار را تخریب می‌کردند و بتها را می‌شکستند. در گورستان‌ها وارد می‌شدند تا گنج بیابند و طلای مدفون شدگان را بگیرند.

حقیقتاً بغدادی از قبور تاریخی و آنچه در آنهاست چیزهایی نوشته که با کشفیات باستانشناسی امروز - یعنی بیش از هفت قرن بعد از وفات او - تفاوت زیادی ندارد.

فصلی طولانی از سفرنامه که توصیف دقیق و اعجاب‌انگیزی از آثار مصری را ارائه داده است به گونه‌ای است که گویی به قلم باستانشناسان معاصر نوشته شده است.

اما آنچه از حوادث مصر بین سالهای ۵۹۵ و ۵۹۸ ذکر می‌کند قصه وحشت‌انگیزی است که از شنیدن آن خون در بدن می‌خشکد. شدت قحطی به حدی رسیده بود که فقرا گوشت مردگان و سگان و حتی گوشت بنی آدم را می‌خوردند.

او همچنین توجه دارد که در این قحطی بسیاری از مردم از گرسنگان سوءاستفاده می‌کنند. می‌نویسد: «عجیب است جماعتی از مردم در همان سال با تجارت گندم ثروتمند و سعادتمند شدند. گروهی از مال‌الارث مکنت یافتند و برخی دیگر از راههایی که معروف نبود به ثروت رسیدند.»

بغدادی داستانی وحشت‌انگیزی از گرسنگی نقل می‌کند و احساس می‌کند برخی از روایتها و اقوال مبالغه‌آمیز است. او می‌گوید: «اگر همه آنچه دیده یا شنیده‌ایم روایت کنیم دیگران را در موضع تهمت قرار داده‌ایم. ما همه آنها را بر سیل تصادف یافتیم و بلکه از رؤیت بسیاری از آنها گریزان بودیم؛ زیرا دیدنیهای ناگوار و کریهی بود.»

معروف است که مصر چندین بار در طول تاریخ خود به این قحطی گرفتار آمده است. کافیسث اشاره کنیم که مقریزی شیخ‌المورخین مصری در قرون میانی کتابی به نام اغاثة الامة بکشف الغمة تألیف کرده که در آن از قحطیها که از ابتدای قرون میانی تا سال ۸۰۸ هجری مصر وارد آمده بحث کرده و نیز علل آن را موشکافی کرده و راههای مبارزه با آن را برشمرده است.^(۱)

در حقیقت بغدادی در آنچه از مصر، آب و هوا، گیاه و حیوانات آن در سفرنامه‌اش تدوین کرده موشکافی و دقت کرده است، مانند گفتار او در این مورد: «زمین مصر ماسه‌ای است و مناسب کشاورزی نیست.» عبداللطیف دریافته که در مصر مرغ مخصوص پرورش جوجه، جز اندکی نیست. در آن سرزمین بسیاری از کارخانه‌های جوجه‌کشی وجود داشت. مردم به پرورش جوجه مبادرت می‌ورزیدند و آن را پیشه خود کرده و این وسیلهٔ امرار معاش و اکتساب روزی بوده است. بغدادی از روش مصریها در ساخت آن کارخانه‌ها و به کارگیری سرگین گاو برای جلوگیری از خروج بخار صحبت می‌کند.

بغدادی همچنین دیده که بسیاری از مردم وارد هرم بزرگ می‌شوند و یادآوری می‌کند راه عبور به این هرم که لغزنده است به قلعه‌ای منتهی می‌شود که در آن تابوت سنگی قرار دارد. و برای این هرمها در ورودی اصلی ساخته نشده بود بلکه بعدها در طول زمان حفره‌ای ایجاد کرده‌اند.

۱- این اثر کوچک مقریزی بسیار خواندنی و مستندترین تحلیل تاریخی اجتماعی مصر است. شرح مبسوطی از آن را در کتاب «مقدمه‌ای بر تاریخ سیاسی اجتماعی شمال آفریقا» تألیف مترجم می‌توان یافت. م.

او از ساختمان اهرام به شگفت آمده می‌نویسد: «روش عجیبی در ساخت این اهرام به کار رفته است. در گذشت زمان باقی مانده و بلکه زمان بر عمر او درنگ کرده است. چون در او بنگری می‌یابی که افکار شریف صرف او شده و صاحبان خرد، بذل اندیشه کرده‌اند...»

بغدادی تنها یک جهانگرد نبود بلکه سیاح کنجکاو و دقیقی بود. مثلاً چون شنید در روستای مجاور اهرام گروهی هستند که بدون دردسر به بالای اهرام می‌روند از یکی از ایشان با پرداخت وجهی خواست که بالا رود و ابعاد آن را مقیاس کند. با این حال از اندازه‌گیری او اطمینان کامل ندارد و رأی او را در اندازه ابعاد هرم غیر صحیح می‌داند و اضافه می‌کند که: «اگر کمکی می‌شد شخصاً آن را اندازه‌گیری می‌کردم.»

در توصیف حمامهای مصر، مبالغه می‌کند و می‌گوید: «محکم‌تر و زیباتر از آنها را ندیده‌ام.»

او به غارهای موجود در کرانه شرقی نیل در جنوب قاهره اشاره می‌کند و درباره آنها می‌گوید: «قبرهای بسیار زیاد، بزرگ و عمیقی است که در یکدیگر متداخل‌اند. بعضی از آنها سه طبقه‌اند و به شهری می‌مانند؛ تا جایی که چون جنگاوران با نیزه وارد شوند برای گردش در آنها یک روز و بلکه بیشتر لازم دارند، به سبب وسعت و بزرگی.»

بغدادی، مجسمه ابوالهول را مشاهده و از تناسب و توانایی مبتکر آن در رعایت توازن اعضای مجسمه به شگفت آمده است.

خلاصه کلام آنکه بغدادی در بیان آثار مصر و عظمت آن راه اغراق پیموده است و ما به عبارتی از او پیرامون آثار مصر که هم بیانگر درک او در این مورد و هم نشانگر زیاده‌گویی اوست بسنده می‌کنیم:

«چون خردمند این آثار را ببیند درمی‌یابد که گذشتگان بر اعتقاد صحیحی بوده‌اند که عمر آنها دراز بوده و جثه ایشان بزرگ... ذهن آدمی از درک اشراف و تسلط مورد نیاز به علم مهندسی و معماری برای ساخت این بناها قاصر است. و نیز از همت و پشتکار و طاقت سازندگان آنها...»

در واقع عبداللطیف بغدادی در مشاهدات خود در قاهره از بناهای

عجیب و وسایل راحت زندگی آن زمان به شگفت آمده است. یکی از دانشمندان معاصر، این بناها و وسایل را با هتلها و امکانات زیستی امروز مقایسه می‌کند.

ابن سعید مغربی و ابن فاطمه

علی بن موسی بن محمد بن عبداللطیف بن سعید مغربی حدود سال ۶۱۰ هـ در غرناطه^(۱) متولد شد. علوم را در اشبیلیه^(۲) فراگرفت و سپس همراه پدر فریضه حج به جا آورد. پدر او در راه بازگشت از حج در سال ۶۳۹ هـ بدرود حیات گفت. پسر چند سالی در اسکندریه رحل اقامت افکند. پس از این درنگ به عراق، شام، حجاز، تونس و ارمنیه مسافرت کرد و به بعضی از امیران مسلمان و اندیشمندان عصر وارد شد. ابن سعید در ربع چهارم قرن هفتم چشم از جهان فرو بست.

او رویدادها و اخبار بعضی از سفرهایش را تدوین کرده و از آنها در تألیف کتب تاریخی خود بهره جسته است. همچنین آثار متعددی بر جای گذاشته که بیشتر آنها تاکنون محفوظ مانده و جز چند تألیف و اجزایی از سایر تألیفاتش چاپ نشده است. همچنین است کتاب المغرب فی حلی المغرب، کتاب نفیسی که ابن سعید تألیف آن را بعد از آن که پدر و جدش آن را شروع کرده بودند، به پایان برد.

بیشتر گمان می رود ابن سعید غرب افریقا را در نور دیده و مصب رودخانه سنگال را دیده باشد. شاید آنچه در این باره نقل کرده از جهانگرد دیگر (ابن فاطمه) باشد که به سفر دریایی در جنوب مراکش

۱- شهری قدیمی در اندلس در فاصله ۳۳ فرسخی قرطبه: (معجم البلدان، حموی، ج ۴).
گرانادای فعلی در اسپانیا. - م.

۲- شهری در فاصله ۳۰ فرسخی غرب قرطبه (معجم البلدان، حموی، ج ۱). سویل فعلی در اسپانیا. - م.

رفت و بعد از آن که در کشف ساحل غربی افریقا به جایی دورتر از آنچه نزد اروپاییان آن روز شناخته شده بود نفوذ کرد، کشتی او در ساحل طلایی جنوب اسپانیا غرق شد.^(۱)

ظاهراً ابن فاطمه به سفرهای دور و دراز در افریقا مبادرت کرده و یا اخبار این سفرها را نوشته است، اما چیزی از مؤلفات او به ما نرسیده جز آنچه که ابن سعید از او نقل کرده است.

آنچه ابن سعید از وصف قاهره و فسطاط بر جای گذاشته و مقری در کتاب **نفخ الطیب** آورده شگفت آور است: «ابن سعید گفته است: چون مقیم قاهره شدم مشتاق دیدن فسطاط شدم. یکی از روستاییان با من همراه شد. جلو دروازه، قاطران آماده حمل مشتاقان سفر به فسطاط را دیدم. این برای من سابقه نداشت. فرد روستایی همراه من سوار قاطری شد و من را نیز اشاره نمود تا بر دیگری سوار شوم. من به خاطر عادت که در سرزمین مغرب داشتم ابا کردم. او گفت: این عمل نزد مصریها خجلت انگیز نیست. چون فهمیدم فقها و صاحب منصبها نیز سوار می شوند. سوار شدم. چون سوار شدم، قاطرچی به قاطر اشاره کرد و قاطر تند پیش رفت. از حرکتش غبار بر آسمان بلند شد، به حدی که چشمانم کور و لباسم آلوده و کثیف شد، و تجربه کردم آنچه را اکراه داشتم. به علت ناآشنایی با قاطرسواری و شدت بی سابقه حرکت قاطر و بی مدارایی قاطرچی، در ظلمت ناشی از گرد و غبار واقع شدم و این شعر را خواندم:

لقیت بمصر اشد البوار ركوب الحمير وكحل الغبار
و خلفی مكار يفوق الرياح لا يعرف الفرق مهما استطار
اناديه مهلا فلا يرعوى الى ان سجدت سجود العثار
اجرت قاطرچی را پرداخته بدو گفتم: احسان تو همین بس که مرا رها کنی. من با پای پیاده می روم. رفتم تا به فسطاط رسیدم...»
به محض آن که فسطاط را دیدم خرسندی از من دور شد. در

۱- ر.ک La decouverte de L'Afrique au moyen Age ج ۱، ص ۲۳ و ۴۸، ۴۹ و ۸۰.

دیوارهای شکاف‌دار و سیاه شهر تأمل کردم. آسمان تیره و تارش را دیدم. از دروازه باز شهر وارد شدم. فضایی خراب با عمارت‌های پراکنده در خیابانهای غیرمستقیم، که این بناها از آجرهای سیاه، نی و نخل، طبقه روی طبقه، ساخته شده بود. مقابل در ساختمانها از خاک سیاه و زباله پر بود. در حالی که در فکر این اوضاع بودم پیش رفتم تا به بازارهای تنگ و باریک شهر رسیدم و از ازدحام مردم که برای رفع نیاز آمده بودند اذیت دیدم. به جامع شهر رسیدم از مشاهده بازارهای تنگ و باریک اطراف جامع، فراخی بازارهای اطراف جامع اشیئیه و مراکش به خاطر آمد. داخل شدم. آن را مسجدی بزرگ و غیرپیراسته دیدم. مردان و زنان عامی را دیدم که مسجد را برای نزدیک کردن مسیر، گذرگاه خود کرده بودند. فروشندگان انواع شرابها و کیکها و غیره را می‌فروختند. در میان مردم افرادی با بی‌شرمی و مطابق عادت در بعضی از اماکن مسجد مشغول خوردن بودند. چند پسر بچه با ظرفهای آب اطراف خورندگان چرخ می‌زدند تا با آبرسانی، لقمه نانی به دست آورند. مانده غذای آنها در صحن مسجد پراکنده بود. عنکبوت در گوشه دیوارها، ستونها و سقف آن تنیده بود. کودکان در صحن جامع به بازی مشغول بودند. بر دیوارش با ذغال و گرد آجر سرخ با خطوط نازیا و ناموزون شعارهایی نوشته بودند....

اما آنچه از کالاهای بازرگانی دریای اسکندریه و دریای سرخ به فسطاط وارد می‌شود غیرقابل وصف است. اینها در فسطاط است نه در قاهره و از آن جا به قاهره و سایر سرزمینها ارسال می‌شود. در فسطاط کارخانه شکرسازی و صابون‌پزی و چیزهایی از این قبیل وجود دارد. در قاهره بین دو کاخ معروف محلی هست که از بناهای پادشاه است. در آن جا میدان بزرگی برای نظامیان و گردش‌کنندگان نیز هست. اگر همه قاهره اینچنین بود بسیار زیباتر بود...

روزی وزیر دولت را همراه امرا بر موکب زیبایی دیدم. وزیر در بین راه گوساله‌ای را دید که سنگی بر پشت دارد و راه را بسته است. وزیر ایستاد.

ازدحام بیشتر شد. و این در محل آشپزها بود. دود بر چهره و لباس وزیر نشسته بود. چیزی نمانده بود عابرین و من همراه آنها به سبب ازدحام هلاک شویم.»

قزوینی

زکریا بن محمد قزوینی حدود سال ۶۰۰ هجری در شهر قزوین زاده شد. در ایران، عراق، و شام گردش کرد و منصب قضاوت را در دو شهر واسط و حله بر عهده گرفت. او در سال ۶۸۲ هـ دیده از جهان برگرفت در حالی که دو اثر بزرگ بر جای گذاشت. یکی در نجوم و جغرافیای طبیعی به نام *عجایب المخلوقات* که آثار دانشمندان قرون میانی در این زمینه را جلوه بخشید؛ و دیگر، اثری که در حوزه تاریخ و جغرافیای شهرها است به نام *آثار البلاد و اخبار العباد*. در این کتاب از برخی شهرهای فرانسوی، آلمانی و هلندی، مثل یطرخت^(۱)، فولدا^(۲)، ماینز^(۳)، شلسویگ^(۴) و پدربورن^(۵) یاد کرده است.

زکریای قزوینی با بسیاری از جهانگردان مراودت داشت، آثار آنها را خواند و از مشاهدات آنها بهره برد. او از ابوریع سلیمانی ملتانی نقل کرد و از میان آثار او به افریقای میانه راه برد. همچنین از ابراهیم طرطوسی اندلسی و احمد بن عمر عذری متوفای حدود ۴۷۷ که بعد از مشاهده برخی شهرهای فرانسه و اروپای میانه بدرود حیات گفتند نقل کرده است. از جمله روایت قزوینی از طرطوسی حدیث شهر زنان است. و دکتر حسین فوزی در فصل *جزایر النساء* در کتاب *حدیث السند باد القدیم* به آن اشاره کرده است:

۲- Fulda
۴- Schleswig

۱- Utrecht
۳- Mains
۵- Paderborn

«شهر زنان، شهر بزرگ و پهناوری در جزیره‌ای از جزایر دریای مغرب است. مردان را بر زنان حکمی نیست. زنان خود سوار بر اسب می‌شوند و مستقیماً در جنگ شرکت می‌کنند. در پیکار دلاور و جنگجویند. خود غلامانی دارند، غلامان بیدار می‌مانند و قبل از سپیده صبح خارج می‌شوند. چون پسری بزایند او را زنده به گور می‌کنند.»

خاورشناس آلمانی، جاکوب برخی از نظریات قزوینی را درباره سرزمین اروپا و روابط تجاری بین مسلمانان و سکنه اروپای میانه و شمالی شرح کرده است.

عبدری

محمد بن محمد بن علی عبدری منسوب به جد بزرگش عبدالله بن قصی قرشی و اصل او از بلنسیه است. از زندگی او اطلاع زیادی نداریم؛ ولی شک نیست در سال ۶۸۸ هـ که قصد فریضه حج را داشته در نزدیکی صویره یا مگادور در مغرب الاقصی بوده است.

عبدری در این سفر، از افریقای شمالی به اسکندریه و از آنجا از راه زمینی به مکه سفر کرد. بعد از حج، مدتی در فلسطین ماند. دوباره به اسکندریه بازگشت. در آنجا درنگ نمود و به تدوین اخبار و رویداد سفرش پرداخت.

در این سفرنامه به هموطنش ابن جبیر اشاره دارد. بخشهایی از این سفرنامه به صورت مخطوط به دست ما رسیده است و خاورشناس فرانسوی شاربونو^(۱) گزیده‌ای از آن را در شماره چهارم دوره پنجم مجله فرانسوی آسیا چاپ کرده است. عبدری در سفرنامه خود به بیان مواقع جغرافیایی، آثار تاریخی، عادات و رسوم مردم سرزمینها و به علاوه به ذکر بزرگان فقهای عصر خویش توجه دارد و از آنچه برایش رخ داده، برخورد قساوت آمیز بازجویان با تازه واردان در مرز اسکندریه است. او در این مورد نوشته است: «از عجایب و غرایب، که حاکی از بی دینی بازجویان است، این که اینان متعرض حاجیان می شوند و آنها را از دریای

۱- Cherbonneau (۱۸۱۳ - ۱۸۸۲ م) او سفرنامه عبدری را برای تحقیق پیرامون سلسله بنو حفص در تونس منتشر کرد. (المستشرقون، عقیقی، ج ۱). - م.

شور تهمت خود سیراب می‌سازند. راه را بر آنها می‌بندند، آنچه را در دستشان است باز می‌ستانند، و زنان و مردان را بازرسی می‌کنند. در روز ورود چیزهایی دیدم که اعجاب مرا برانگیخت و آرزویم جدایی و دوری هرچه سریع‌تر از آنها بود. چون قافله به آنجا رسید گروهی از نگهبانان که خداوند آنها را خوراک شیران درنده قرار دهد و خونشان را مباح گرداند آمدند، برای حجاج دست بلند کردند، زنان و مردان را بازجویی کردند، تهمتها و نارواها بر آنان بستند، و در پایان آنها را سوگند دادند. این عادت زشت را در میان هیچ قومی و در هیچ شهری ندیدم. مردمی سنگدل‌تر، کم‌حیات‌تر و ناجوانمردتر، بیگانه‌تر با خدا و ستمکارتر از اینها نیافتم.»

بَلَوی

قاضی ابوالبقاء خالد بن عیسی بلوی در سال ۷۳۶ هـ اندلس موطن خود را به قصد حج و زیارت سرزمینهای اسلامی به سوی حجاز ترک گفت. از تونس، اسکندریه و قاهره گذشت و مدتی در بیت المقدس اقامت گزید. از قدس همراه قافله سوری به سوی حجاز راه سپرد. بلوی مشاهدات و اخبار سفرش را در کتابی موسوم به تاج المفرق فی تحلیۃ علماء المشرق که تألیف آن در سال ۷۶۷ هـ پایان گرفت تدوین کرد. از این کتاب نسخه‌های مخطوطه‌ای در بعضی کتابخانه‌های علمی موجود است. بلوی در این کتاب به توصیف سرزمینهایی که مشاهده کرده و نیز به ذکر آثار علما و ادبای آن بلاد، همراه اشعار و سخنان آنان پرداخته و در عین حال از جهانگردان و مؤلفان دیگر خصوصاً ابن جبیر که وصف اسکندریه، قاهره، مکه و مدینه را بلوی از او وام دارد بسیار نقل کرده است. لسان‌الدین بن خطیب^(۱)، معاصر بلوی و صاحب کتاب الاحاطة فی اخبار غرناطه به این امر پی برده و در کتاب خود می‌نویسد: «بلوی در سفر حج خود اکثر آنچه را در مورد سرزمینها نوشته از کسانی چون اصفهانی، ابن صفوان و غیره آورده است.»

۱- محمد بن عبدالله بن سعید غرناطی معروف به لسان‌الدین بن خطیب، وزیر مورخ و ادیب اندلسی، صاحب مصنفات ارزنده است. (الاعلام، زرکلی، ج ۶) - م.

ابن بطوطه

ابن بطوطه، بزرگ‌ترین جهانگرد مسلمان است که در سیاحت آفاق و درک رویدادها مرتبه بالایی دارد. او بیشترین توجه خود را به اوضاع اجتماعی سرزمینهایی که دیده معطوف کرده است. اگرچه فقیه ژرف‌نگر و صائب رأیی چون ابن حجر نبوده، اما سرگذشت سفرهای دور و دراز او پرمایه و روشنی‌بخش زندگی است و این گواهی بر ماجراجویی و بی‌قراری اوست. او از کسانی است که از عمر خود خوب بهره برده و بر سختیهای زندگی فایق آمده است. محمد بن بطوطه در شهر طنجه^(۱) در سال ۷۰۳ هـ در خانواده مشهوری به دنیا آمد. بسیاری از فرزندان این خانواده به منصب قضاوت رسیدند و در علوم شرعی از معاریف و مشاهیر گشتند.

در ۷۲۵ هجری، به عنوان ادای فریضة حج جلای وطن کرد و این ترک کاشانه، به علت سفرهای متعدد، بیست و هشت سال طول کشید. از فاس سفر آغاز کرد و در پایان بر درباره سلطان فاس، ابو عنان مرینی^(۲)، وارد شد. چون هدف از سفر خود را بازگفت سلطان به شگفت آمد و به محمد بن جزّی کلبی منشی خود دستور داد آنها را بنگارد.

منشی سلطان، عهده‌دار روایت سفر شد و با تلخیص، ترتیب، افزودن بعضی اشعار، تحقیق برخی اجزا و بهره‌وری از سفرنامه‌های معروف آن زمان، خصوصاً سفرنامه ابن جبیر، آن را تدوین کرد و تحفة النظار فی

۱- طنجه از بنادر فعلی مراکش است. - م.

۲- یازدهمین پادشاه بنومرین که از سال ۷۴۹ تا ۷۵۹ هجری در مراکش حکومت کرد. - م.

غرائب الامصار و عجائب الاسفار نام نهاد. ابن جزی در سال ۷۵۷ هـ با ستایش ابن بطوطه و ابوعنان مرینی نگارش سفرنامه را به پایان برد. همچنین او مفتخر است که این جهانگرد به دیار او وارد و افتخار تدوین سفرنامه نصیب او شده است.

ابن جزی می‌گوید: «تلخیص یادداشتهای شیخ ابوعبدالله محمد بن بطوطه پایان یافت. بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که این شیخ سیاح زمانه است. و دور از ذهن نخواهد بود هر که او را جهانگرد این ملت (ملت مسلمان) بداند. دربار فاس را مقر و موطن خویش بعد از سیاحت و سفرش قرار داد. مولای ما ابوالحسن، بزرگ‌ترین سلطان، صاحب فضیلت و در احسان نمونه است. به کسانی که بر دربارش وارد شوند بیشترین توجه را دارد و بیشترین حمایت را نیز از طالبین علم می‌کند. بر امثال من واجب است خدا را سپاس گوید که توفیق باریابی به دربار سلطان فاس را در اول سفر یافته است؛ جایی که شیخ ابن بطوطه بعد از بیست و پنج سال برگزید.

سفرنامه ابن بطوطه همراه ترجمه فرانسوی آن توسط دیفرمری و سان‌گینیتی در نیمه قرن گذشته در پاریس چاپ شد و دو چاپ عربی از آن در قاهره صورت گرفت. استاد گیپ خلاصه انگلیسی آن را در مجموعه Broadway Travellers همراه مقدمه‌ای (حاوی سرگذشت ابن بطوطه و دوران زندگی او) در سال ۱۹۲۹ منتشر کرد^(۱).

شاید وجود برخی نارساییها در سفرنامه ابن بطوطه بدین علت باشد که متن را خود او تدوین نکرده و تحریفات، اضافات و افتادگیهای بعضی رویدادهای سفر توسط ابن جزّی بعد از مراجعه به سفرنامه‌های دیگر، اخبار غیر دقیقی را وارد این سفرنامه کرده است؛ خصوصاً در مورد چین. بعضی ناقدان او را، بر خلاف ادعایش، به عدم وصول به سرزمینهای

۱- دیفرمری (۱۸۲۲ - ۱۸۸۳ م) و سان‌گینیتی (۱۸۱۱ - ۱۸۸۳ م) سفرنامه ابن بطوطه را همراه ترجمه فرانسوی آن در چهار جلد متن و یک جلد فهرست در پاریس منتشر کردند. رک: المستشرقون، نجیب‌العقیقی. ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۹۰. م.

چین متهم کرده‌اند. ما این اتهامات را کاملاً تأیید یا رد نمی‌کنیم. سفرهای مارکوپولو به چین که حدود هفده سال به درازا کشیده و سپس آنها را بر دیگری املا کرده است، بسیاری از اخبار ابن بطوطه را تأیید می‌کند.

دکتر حسین فوزی در کتاب حدیث‌السنند بادل‌القدیم. (ص ۱۱۸ - ۱۱۹) به داستان نزول ابن بطوطه در سرزمین توالسی در اقیانوس آرام اشاره می‌کند و معتقد است که توصیف این سرزمین خصوصاً زنان آن‌جا توسط ابن بطوطه مانند جزیره زنان و واقواق افسانه‌ای بیش نیست.

هرچه باشد هنگامی که سفرنامه ابن بطوطه را می‌خوانیم، احساس می‌کنیم اجزایی از آن مبالغه آمیز نگاشته شده و می‌یابیم که او دچار تخیلات بوده و مصداق ضرب‌المثل معروف اروپائیان است که می‌گویند: «آن‌ان که از سرزمینهای دوردست می‌آیند اگر همراه و رقیبی نداشته باشند هرچه می‌خواهند می‌یابند و می‌گویند.» اما این امر موجب نقص منزلت ابن بطوطه و سفرنامه او نیست. ما باید اقوال او را مرحله به مرحله تعقیب و در مواضعی توقف کنیم. مانند آنچه از مظاهر اجتماعی و وجود سازمان و نظم اجتماعی گوشزد می‌کند؛ که ما گمان می‌کنیم همه اینها از نوآوریهای عصر حاضر است (در حالی که در گذشته نیز وجود داشته است).

ابن بطوطه سرزمین مغرب را به سوی حجاز ترک کرد. از الجزایر، تونس، و طرابلس گذشت. ظاهراً این راه خشکی کاملاً امن نبوده و او متوجه شده است که احتیاج به دوست و همراهی دارد تا به سبب ترس از راهزنی اعراب، مسیر را هرچه سریع‌تر طی کند.

ابن بطوطه حریصانه می‌خواهد بعضی شؤون خاص را در این مورد برای ما بازگوید. او چنین می‌نویسد: «بین ما و پدر زنم مشاجره‌ای رخ داد، تا جایی که دخترش را طلاق دادم و با دختر دیگری از یکی از طلاب قابس^(۱) ازدواج کردم، در قصر زعافیه عروسی کردم و قافله را برای این

۱- قابس: شهر زیبایی در هشت منزلی طرابلس غرب است که در سال ۲۷ هجری همراه شهر قیروان فتح گردید. (معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۴) - م.

کار یک روز نگه داشتیم و همه را طعام دادم».

او سپس به اسکندریه رسید و توصیف کوتاهی علی‌الخصوص از برج دیده‌بانی و ستونهای دیوار شهر کرد. او به تطویل در مورد علمایی که زیارت کرده سخن می‌راند؛ مانند برهان‌الدین اعرج که برای ابن بطوطه سفرهای خوب و دوست داشتنی پیش‌بینی و توصیه کرده چنانچه به هندوستان می‌رود. برادرانی را که به وی معرفی کرده زیارت کند و هم‌این بطوطه را تشجیع کرده تا در مورد سفر به سرزمینهای دور فکر کند. ما شکی نداریم که او از ابتدا تنها قصد حج نداشته بلکه مصمم بوده است در عالم اسلامی گردش کند؛ همچنان که چند ماهی را در مسیر اسکندریه سپری کرده و از آن‌جا راه اصلی و عادی خود به قاهره را دور کرده و به شهرهای حوزه دلتای مصر وارد شده است.

آنچه ابن بطوطه از شهر دمياط^(۱) ذکر می‌کند مایه شگفتی است. آن شهر دیوارهای بلند داشته و چون کسی داخلش می‌شده جز به اذن والی شهر نمی‌توانسته است خارج شود. مردمان محترم و سرشناس با برگه‌ای مهور به مهر والی شهر که از سوی مسئولان شهر دریافت می‌کرده‌اند، اجازه تردد داشته‌اند. ولی عامه مردم بایستی بازوی خود را به مهر والی مهور می‌کرده و چون نگاهبانان این مهر را می‌دیده‌اند اجازه ترک شهر را به او می‌داده‌اند.

او همچنین قاهره و فسطاط را توصیف و از مدارس، بیمارستانها، گورستانها، نیل و اهرام مصر یاد می‌کند و می‌گوید اهرام به عنوان انبار علوم و اجساد پادشاهان ساخته شده است. از سلطان ناصر محمد بن قلاوون و از برخی بزرگان علما و امرای دولت او سخن می‌گوید. و مراسم محمل گردانی را توصیف می‌کند.

نقل می‌کند در نیل مصر سی و شش هزار کشتی متعلق به سلطان و کارگزاران او هست که بین صعید، اسکندریه و دمياط در حرکت‌اند. در آن زمان روضه محل گردش و تفریح بود. در آن‌جا باغهای نیکو وجود

۱- دمياط: از شهرهای مرزی مصر در ساحل مدیترانه. (معجم‌البدان، یاقوت حموی، ج ۲، م-م).

داشت. مصریان اهل عیش و طرب بودند و خود او یک بار شاهد نمایشی به مناسبت بهبودی ملک ناصر از شکستگی انگشتان دستش بوده است. بدین مناسبت همه بازاریان، بازار را برای چند روز تزیین کرده بودند. او از قاهره به سوی عیذاب^(۱) رهسپار شد، لکن نتوانست از دریابگذرد. چون «حدربی» رهبر بجاوه^(۲) بر ملک ناصر مملوکی شوریده و کشتیهای او را شکسته و نیروهای مملوکی را هزیمت داده بود. از سفر دریا چشم پوشید و به فسطاط بازگشت و از آنجا به فلسطین، لبنان و سوریه رفت تا همراه کاروان حجاج شامی به حجاز برود. او مسیر بیابانی بین مصر و فلسطین و ایستگاههای بین دو سرزمین خصوصاً قطیا را توصیف کرده است؛ جایی که مالیات گرفته می شد.

او می گوید: «از آنجا به صالحیه رفتیم و از آن پس داخل بیابان شدیم و منازلش را طی کردیم. در هر یک از منازل محللهایی بود که مردم آن را «خان» (کاروانسرا) می نامیدند و مسافران با چارپایان خود در آن منزل می کردند. در بیرون هر خان، چشمه ای بود و دکانی که مسافران مایحتاج خود و مرکبهایشان را از آن می خریدند. از منازل مشهور این راه قطیاست. در این جا از بازرگانان زکوة (عوارض گمرکی) می گیرند و اموال را به سختی بازرسی می کنند. برای این کار ادارات و مأمورینی بود. عواید این محل روزانه هزار دینار طلا بود. هیچ فرد شامی حق عبور از این مرز را نداشت مگر به اجازه حکومت مصر. همچنین کسانی که از مصر به شام می روند باید اجازه نامه حکومت (حکومت شام) را ارائه دهند. و تمام این تدابیر برای حفظ اموال مردم و جلوگیری از فعالیت جاسوسان عراق است. امنیت این راه بر عهده اعراب بادیه است. چون شب فرا می رسد ردپاها را از روی ریگها پاک می کنند. امیر، بامدادان برای معاینه به محل می آید و اگر ردپایی یافت از اعراب بادیه می خواهد عامل آن را تعقیب کنند. و به هر حال او را می یابند و تسلیم امیر می کنند تا هر طور که

۱- عیذاب: شهر کوچکی در کناره دریای سرخ. معجم البلدان، حموی، ج ۴، ۴-م.

۲- بجاوه: سرزمینی در جنوب مصر. (معجم البلدان، حموی، ج ۱)، ۱-م.

خواست مجازاتش کند.»

ابن بطوطه بین شهرهای فلسطین و شام چندین بار به طور غیر منظم تردد کرده است. او غزه و بیت المقدس را توصیف کرده و از قبة الصخره به شگفت آمده است. از فضایل قدس صحبت به میان آورده و آنگاه به تعریف صور، طرابلس شام و حلب پرداخته است. داستانهایی نقل می‌کند که حکایت از درگیری میان سلطان ناصر محمد بن قلاوون و دولت ایلخان مغول در عراق و تبعات آن دارد؛ مانند فرار امیر قراستقر^(۱) نایب حلب به دربار مغول.

ابن بطوطه رشته کلام را در مورد دمشق طولانی کرده و مسجد جامع آن را دقیقاً وصف نموده است. از حلقات درس آن گفته و شگفت آورترین تعریف که در مورد دمشق نوشته اوقاف آن در زمینه‌های مختلف اجتماعی است: «از این موقوفه‌ها برای آزادی اسرا و دسته دیگر برای ابناء السبیل است که به اندازه خوراک، پوشاک و توشه راه به آنان داده می‌شود. دسته‌ای از موقوفات برای راهسازی و نگهداری راهها و سنگ چین کردن آنهاست، زیرا کوچه‌های دمشق از دو طرف سنگفرش دارد که پیاده‌ها از دو طرف و سواره‌ها از وسط حرکت می‌کنند. موقوفات دیگری برای سایر امور خیریه وجود دارد.»

ابن بطوطه حکایت جالبی در این مورد بیان می‌کند: «روزی از یکی از کوچه‌های دمشق می‌گذشتم. غلامکی دیدم که در دستش کاسه چینی معروف به «صحن» بود. کاسه شکست. مردم گرد او جمع شدند. یکی از آن میان گفت: شکسته‌های کاسه را جمع کن و نزد رئیس اوقاف ظروف ببر. غلام آنها را جمع کرد و آن مرد به همراهش نزد رئیس اوقاف رفت و پول ظرف را گرفت و به او داد. این از کارهای خوب آنها بود. اگر این کار صورت نمی‌گرفت ارباب غلام، او را مورد ضرب و شتم و یا سرزنش قرار می‌داد و غلام دل رنجور می‌گشت. این وقف برای به دست آوردن دلها

۱- قراستقر نایب حلب از سال ۶۸۱ تا ۶۹۱ هـ از سوی ملک ناصر ایوبی بود. (معجم الانساب والاسرات الحاکمة، زامبارو) - م.

بود.»

طبیعی است که ابن بطوطه به گفته‌های هموطنان مهاجر خود در خصوص مهمان‌نوازی دمشقیان توجه و اشاره می‌کند که اهل دمشق به معتزلیها خوش گمانند و در تمام کارها با آنان عهد می‌بندند و آنان را یاری می‌دهند. هیچ غریبی نیازمند آن نیست که برای درخواست معاش، آبروی خود را گرو بگذارد «و هرکه به دمشق وارد شود، معاشی برای او می‌رسد. وجه معاش این افراد به عنوان امامت مسجد، قرائت قرآن و یا خدمت در یکی از زیارتگاهها تأمین می‌شود و یا مانند یکی از متصوفه می‌توانند در خانقاه مستمری مخارج و جامه خود را بگیرند. غربا در دمشق بی آن که چیزی از مال خود خرج کنند با وضع آبرومندانه‌ای به سر می‌برند. هرکس اهل پیشه و کار باشد راههای دیگری برای او فراهم است مانند نگهداری باغ، پاسبانی آسیاب و یا سرپرستی کودکان که بامدادان به مدرسه برند و شام برگردانند. و هرکس را اشتیاق تعلیم و یا شور زهد باشد از هرگونه کمک در این شهر برخوردار است.»

ابن بطوطه اشاره می‌کند دیگر از عادات خوب مردم این است که هیچ کس در شبهای رمضان تنها افطار نمی‌کند، اغنیا دوستان خود و فقرا را دعوت می‌کنند و فقیران نیز هر شب در منزل یکی یا در مسجد گرد می‌آیند و هرکس هرچه دارد می‌آورد و با هم می‌خورند.

ابن بطوطه همچنین به مناطق اقتصادی نیز توجه داشته و تولیدات کشاورزی یا صنعتی هر شهری را که مشاهده کرده ذکر کرده است.

او در مورد بعلبک می‌گوید: «در این شهر ظروف چوبین و قاشقهای بی‌نظیری ساخته می‌شود. آنها بشقابها را که دسوت می‌نامند طوری می‌سازند که هر ده تا توی یکی جای می‌گیرد و بیننده گمان می‌کند این ده بشقاب یکی بیش نیست و همچنین هر ده قاشق را توی یکی جای می‌دهند و یک غلاف پوستی هم برای آن درست می‌کنند...» و ما نبایستی تعجب کنیم اگر امروز کارخانه‌های غرب از این روش در تولیدات ظروف و جاسیگارها استفاده می‌کند.

بعد از این، فریضه حج را ادا کرد و مناسک آن را توصیف نمود. از حجازها و عادات و رسوم اجتماعی آنان سخن گفت. اهالی مکه را ثنا گفت و مهمان‌نوازی و حسن همسایگی آنها با غریبان را ستود و متوجه شد که زنان مکه «بسیار زیبا و پاکدامن و عقیف هستند. بسیار عطر استعمال می‌کنند، تا جایی که ممکن است زنی شب گرسنه بخوابد و با پول شام عطر بخرد. شبهای جمعه برای طواف می‌آیند و در این شبها بهترین لباسها را می‌پوشند. بوی عطر ایشان فضای حرم را می‌گیرد. چون زنی از جایی عبور می‌کند بوی عطر تا مدتی در رهگذر او باقی می‌ماند.» ابن بطوطه در سال ۷۲۶ هـ با یک کاروان عراقی حجاز را ترک گفت. اما این کاروان را هم در نجف ترک کرد و به سوی واسط و بصره ره سپرد. و این شهر (بصره) اعجاب او را برانگیخت؛ چون اهالیش سرآمد علم نحو بودند. اکنون در آن هیچ کسی که بهره‌ای از این علم داشته باشد یافت نمی‌شود؛ تا جایی که خطیب شهر خطبه را پر از اغلاط نحوی می‌خواند. ابن بطوطه نخواستہ است از راهی که وارد عراق شده دوباره به عراق باز گردد. خود می‌گوید بر این عادات است حتی الامکان از راههای مختلف تردد کند. بعضی شهرهای غربی ایران مانند شوشتر، اصفهان، شیراز و کازرون را زیارت کرد و ذوق ادبی خود را در توصیف آنها نشان داد و به علاوه به اعیاد، احوال اقتصادی و علمی و اجتماعی آنها توجه نمود. از این نمونه است گفتار او در مورد شهر اشترگان: «آن شهری است نیک، و پر آب و دارای باغها. مسجد زیبایی دارد که آب از وسطش می‌گذرد.»

ابن بطوطه به عراق بازگشت. در کوفه منزل کرد و سپس به بغداد رفت. در آن جا فرصتی به او دست داد تا مرکب سلطان ابوسعید^(۱) را مشاهده کند و آن را وصف نماید. وصف او مانند توصیف قلقشنندی از مرکب فاطمیها، ایوبیهها و مملوکیها در مصر است.

۱- ابوسعید بهادرخان، فرزند سلطان محمد خداپنده است. - م.

ابن بطوطه از بغداد به تبریز، موصل، نصیبین^(۱)، سنجار^(۲) و ماردین^(۳) سفر کرد و بعد از آن همراه کاروان حجاج عراقی به حجاز رفت و برای دومین بار فریضة حج را به جا آورد. یک سال در مکه درس خواند و حج سوم را نیز به جا آورد. آنگاه از راه دریا به سوی یمن عازم شد و در مسیر از سواکن^(۴) گذشت. او اشاره می‌کند در این منطقه شبها به علت کثرت موانع سنگی مسافرت نمی‌کنند، بلکه از طلوع خورشید تا غروب در دریا سفر می‌کنند و بعد از غروب به خشکی فرود می‌آیند و صبح بعد دوباره بر کشتی سوار می‌شوند. او زیید را زیارت و آن را زیباترین شهر یمن توصیف کرد. این سرزمین بعد از صنعا بزرگ‌ترین شهر و اهالیش ثروتمندترین افرادند. از زیبایی زنان زیید و از ترویج آنها با غریبان به شگفت آمده است. زیید را به سوی صنعا ترک کرد. او یادآوری می‌کند زمین صنعا سنگ فرش است و بدین سبب چون باران بیارد تمام کوچه‌ها تمیز و شسته می‌شود. او پی برد باران در سرزمین هند، یمن و حبشه در ایام چله تابستان می‌بارد، حال آن‌که تولد و رشد او در سرزمینهای حاشیه دریای مدیترانه بوده است؛ جایی که زمستان باران می‌بارد. ابن بطوطه پادشاه یمن را در صنعا ملاقات و نحوه آماده کردن غذا در دربار را توصیف کرد و اضافه نمود: «مانند آماده کردن غذا در دربار سلطان هند بود و من نمی‌دانم پادشاهان یمن این نحوه را از هندیان وام گرفته‌اند یا سلاطین هند از یمنیها.»

از صنعا به عدن رهسپار شد. از ثروت بازرگانان عدنی سخن گفت و از آن جا به زیلع در سومالی رفت. ابن بطوطه زیلع را کثیف‌ترین، متعفن‌ترین و وحشتناک‌ترین شهرها می‌دادند؛ تا جایی که راضی شد شب را در دریای دهشت‌انگیز به سربرد و در این شهر نباشد. سپس به مگادیشو

۱- نصیبین: در فاصله شش روزی موصل. (معجم البلدان، حموی، ج ۵). - م.

۲- سنجار: در جزیره (عراق) در فاصله سه روزی موصل. (معجم البلدان، حموی، ج ۳). - م.

۳- ماردین: قلعه مشهوری در جزیره مشرف بر نصیبین (معجم البلدان، حموی، ج ۵). - م.

۴- سواکن: از شهرهای معروف نزدیک عیذاب. (معجم البلدان، حموی، ج ۳). و از بنادر شرقی سودان در دریای سرخ. - م.

پایتخت سومالی سفر کرد و به دستور پادشاه آن در مرکز طلاب که آماده برای پذیرایی اهل علم بود منزل کرد.

از مگادیشو به جزیره منبسی^(۱) و سپس به کلوا^(۲) در سواحل شرقی افریقا در جنوب خط استوا عزیمت کرد. ساکنان آن جا زنگیان‌اند. ابن بطوطه در مورد زنگیان مسلمان کلوا می‌گوید: «چون با کفار زنگی در یک منطقه زندگی می‌کنند، مردمانی جنگاور و مجاهدند.»

از افریقا به سرزمین عرب بازگشت. سواحل جنوبی و شرقی را گشت و از شهر ظفار گذر کرد و در شگفتی ماند که چارپایان و گوسفندان ظفار از ماهی ساردین می‌خورند. او از تجات ظفار و پادشاهان ظفار سخن گفته است.

او از هرمز، سیراف و بحرین نیز گذشت و غواصان مروارید را توصیف کرد و از خلیج فارس به سوی قطیف^(۳) در یمامه عبور کرد. از قطیف به مکه رفت و بار دیگر فریضة حج به جا آورد و سلطان محمد قلاوون مملوکی را دید که همراه تنی چند از امرا و ممالیک حج می‌کند.

او خواست تا از راه آبی به یمن و هند برود. چون در سواحل جده مرکبی نیافت به مصر بازگشت و از آن جا، از طریق بلیس^(۴)، به شام رفت. چون به لاذقیه رسید سوار بر کشتی شد و به سوی علایا در منطقه قشلاقی سلاجقه روم در آسیای صغیر روانه شد. او بسیاری از مناطق آناتولی را گشت و اوضاع سیاسی آن را قبل از آن که تحت سلطه عثمانیها قرار گیرد توصیف نمود و از آثار و صنایع و آداب و رسوم اهالی آن جا سخن گفت و خصوصاً از گروه جوانمردان و عیاران آن جا نوشت.

این گروه شامل جوانان مجرد یک طایفه یا قریه می‌شد که از میان خود کسی را به عنوان رئیس و محلی را (خانقاه) به عنوان مرکز و مقر انتخاب

۱- منبسی یا منبسه از شهرهای بزرگ در سرزمین سیاهان. (معجم البلدان، حموی، ج ۵) - م.

۲- کلوا، موضع بارض الزنج. (معجم البلدان، حموی، ج ۴) - م.

۳- قطیف در شبه جزیره العرب امروزی. - م.

۴- بلیس: مدینه بینها و بین فسطاط عشر فراسخ علی طریق الشام. (معجم البلدان، حموی، ج

۱) - م.

می کردند. از ویژگیهای آنها، کرم، پذیرایی کردن از غریبان، نیکوکاری، اطعام دیگران، رقص و آوازخوانی بود.

ابن بطوطه همچنین در مورد جوانمردان شهر قونیه یادآوری می کند: «سند فتوت یا شجره آنان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام متتهی می شود و لباس آنها شلواری خاص است، همچنان که صوفیان خرقه به تن می کنند.»

از طریق دریا به شبه جزیره قرم (شبه جزیره کریمه) و از حدود شهر صنوب در شمال آسیای صغیر رنت و به بندر کرش فرود آمد. سپس به مرز کفا (فتودوسیای کنونی) که اکثر سکنه آن جنوایی های مسیحی بودند رفت. جنوایی ها آن شهر را از مهم ترین مراکز تجارتی و بزرگ ترین بازار قرار داده بودند. از آن جا به شهر قرم (Staiy-Krim کنونی و یا سلگات قدیم) رفت که در آن زمان در قلمرو سلطان محمد اوزبک خان بود. کریمه را ترک گفت و به شهر ازاخ (بر ساحل دریا) رفت. در آن جا به کثرت اسبها اشاره می کند که به قیمت ارزان فروش می رفتند. بازرگانان هزاران اسب را به هند می بردند و از سود فراوان بهره مند می شدند.

پس از آن به سی ماجر در قفقاز رهسپار شد؛ جایی که فردی یهودی را که به زبان عربی سخن می گفت ملاقات کرد. ظاهراً از اندلس بود و از راه خشکی اروپا و طی چهار ماه به قفقاز رسیده بود. بازرگانی که به این راهها آشنا بودند صحت قول فرد یهودی را تأیید می کردند.

آنچه مایه تعجب ابن بطوطه شد تکریم زنان در این بلاد بود. می گوید: «مقام زنان بالاتر از مقام مردان است.» او مرکب زنان را توصیف و اشاره می کند که زنان حجاب بر سر ندارند. «بسا اتفاق می افتد. مردم فردی را که همراه همسرش است خدمتکار زن بپندارند.»

ابن بطوطه از سلطان محمد اوزبک خان سخن می گوید. او اردوگاه سلطان را در فاصله چهار روزی از شهر ماجر در منطقه بش داغ (پنجکوه) مشاهده کرد. این اردوگاه همچون شهر بزرگ متحرکی بود: «در آن، مساجد و بازارها بود و دود مطبخ آن به آسمان می رفت. آنها در حال کوچ

کردن هم غذا می‌پختند و آشپزخانه را به وسیلهٔ ارابه‌ها حرکت می‌دادند.» چون به منزل می‌رسیدند آن را پیاده می‌کردند و بر زمین می‌نهادند.

ابن بطوطه همچنین از موکب پادشاه و خاتونها بازدید می‌کند و با چهار زن سلطان سخن می‌گوید. این جهانگرد اشاره می‌کند سلطان همراه او راهنما و بلدچی اعزام کرد تا به شهر بلغار در ساحل چپ رود ولگا برسد. ما در هنگام سخن از ابن فضلان دربارهٔ این منطقه گفتیم.

ابن بطوطه خواست از بلغار به شمال حرکت کند تا سرزمین ظلمات (شمال سیبری) را زیارت کند. فاصلهٔ این سرزمین تا بلغار چهل روز بود؛ لکن منصرف شد. او در سفرنامه می‌گوید: «چون هزینه و زحمت سفر زیاد و عایداتش کم بود منصرف شدم. مسافرت به سوی سرزمین ظلمات صورت نمی‌گیرد مگر با ارابه‌های کوچک که توسط سگهای بزرگ کشانده می‌شود. این منطقه سراسر پوشیده از یخ است. پای آدمی و چهار پا بر زمین آن بند نمی‌شود. ناخنهای سگها در یخ فرو می‌رود و مانع سر خوردن آنها می‌شود. جز بازرگانان بزرگ که صد ارابه، یا در حدود آن، و آذوقهٔ فراوان از خوراک و شراب و هیزم داشته باشند کسی وارد این منطقه نمی‌شود. در آن جا نه درختی، نه سنگی و نه آبی یافت می‌شود. برای شناسایی راه فقط از سگهایی استفاده می‌کند که چندین بار آن راه را گذر کرده باشند. این سگها حدود هزار دینار قیمت دارد. ارابه را بر گردن سگ راهنما می‌بندند و آن نیز سه سگ دیگر را به دنبال می‌کشد. هر جا سگ راهنما بایستد سگهای دیگر نیز می‌ایستند... مسافران پس از چهل منزل به سرزمین ظلمات می‌رسند. هر یک از بازرگانان کالای خود را بیرون می‌گذارد و خود به منزلش باز می‌گردد. فردا که به سراغ آن کالاهای می‌رود می‌بیند در ازای آنها سمور، سنجاب و قاقم گذاشته‌اند. اگر از این معامله راضی باشند متاع را بر می‌گیرند و اگر نه آنها را رها می‌کنند تا فردا شب بر آنها بیفزایند. گاهی اتفاق می‌افتد که اهالی ظلمات جنس خود را می‌برند و کالای بازرگانان را سر جای خود می‌گذارند (از معامله منصرف می‌شوند). داد و ستد در آن جا بدین‌گونه است و کسانی که به آنجا

می‌روند ندانسته‌اند مردم آن جا چگونه مخلوقاتی‌اند... قاقم از بهترین انواع پوست است. پوستین آن در هندوستان هزار دینار به فروش می‌رسد. به رنگ سفید براق است و از پوست حیوانی است که یک وجب طول دارد و دم آن دراز است. آن دم را به خود پوستین می‌گذارند. سمور پست‌تر از قاقم است و پوستین آن چهار دینار یا کمتر ارزش دارد».

بدیهی است منبع قول ابن بطوطه در این مورد بازرگانان این منطقه‌اند. و شک نیست که داستان تبادل بازرگانی با مردمی که هیچگاه مشاهده نشده‌اند خیالی و ساختگی است. با این حال ما در تاریخ خوانده‌ایم اروپائیان همین روش را در تجارت خود با سرخپوستان امریکا داشته‌اند. قراطجنه با بعضی از ملتهای قدیم و نیز حبشیها با قبایل افریقایی در قرن ششم میلادی چنین معامله می‌کردند.

ابن بطوطه به دربار اوزبک خان در قفقاز بازگشت و سپس فرصتی یافت تا به همراه خاتون ییلون همسر پادشاه به قسطنطنیه برود. ییلون قصد داشت پدرش سلطان روم را زیارت و نزد او وضع حمل کند. این سفر از راه خشکی در جزیره بالکان صورت گرفت. او از عنایت و توجه امپراطور قسطنطنیه برخوردار شد؛ به مانند برخورداری از عنایت پادشاهان مسلمان.

ابن بطوطه تذکر می‌دهد قبل از حضور به دربار امپراطور بازرسی شد تا مبادا چاقو همراه داشته باشد. این بازرسی برای هر کسی که وارد دربار می‌شد صورت می‌گرفت. در آن جا یک مترجم یهودی بود که به زبان عربی سخن می‌گفت. اصل او از سرزمین شام بود. امپراطور به ابن بطوطه خلعتی داد و دستور داد به او اسبی نیز بدهند. مرسوم بود هرکس که خلعت سلطان را می‌پوشید و اسب پیشکشی او را سوار می‌شد او را در بازارهای شهر با بوق و کرنا می‌گردانند تا مردم وی را ببینند. ابن بطوطه می‌گوید: «این مراسم غالباً درباره ترکانی است که از بلاد اوزبک خان می‌آیند و منظور این است که مردم شهر او را بشناسند و آسایش نرسانند.»

ابن بطوطه آثار قسطنطنیه را مشاهده کرد و بدون خاتون پیلون به دربار اوزبک خان بازگشت؛ زیرا خاتون پیلون تمایل داشت نزد پدر بماند. برخی از ناقدان در سفر او به قسطنطنیه تردید دارند چون او راه وصول به آن شهر را مشخص ننموده است. دیگر این که به ملاقات با امپراتور سابق روم بعد از کناره گیری وی از سلطنت به نفع فرزندش و پیشه کردن طریقت و زهد و عبادت اشاره دارد در صورتی که این قیصر یک سال قبل از زمان مورد اشاره ابن بطوطه فوت کرده است. خاورشناس انگلیسی، استاد گیپ، در مقدمه گزیده سفرنامه ابن بطوطه به زبان انگلیسی نوشته است نکات غامض در مسیر حرکت ابن بطوطه به قسطنطنیه را می توان با ناآشنایی او از آن سرزمین و ناآشنایی با زبان و عدم هرگونه پیوند تفسیر و توجیه نمود. اما در مورد ملاقات با امپراتور سابق این گونه می توان تفسیر کرد که ابن بطوطه در حساب سال زیارت پایتخت دولت بیزانس اشتباه کرده است.

بعد از آن ابن بطوطه به خوارزم و بخارا مسافرت کرد. به عنوان یکی از عجایب شهر بخارا متذکر می شود که بر سنگ قبر علمای بخارا نام آثار و تألیفات آنها را می نویسند. او از این روش یادبود علما به شگفت می آید و بعضی از آنها را یادداشت می کند، اما پس از مدتی آنها را از کف می دهد. در این مورد می نویسد: «قبر امام دانشمند، شیخ المسلمین، مصنف جامع صحیح را زیارت کردم. بر قبر وی نوشته شده بود: این قبر محمد بن اسمعیل بخاری است. و فلان کتب را تألیف کرده است. همین طور بر قبر دیگر دانشمندان بخارا نامشان و نام کتبشان ثبت گردیده است. من بسیاری از آنها را یادداشت کردم و بعدها در حمله کفار هند در دریا، همراه سایر اشیا از دست دادم.»

سفر او به سمرقند، ترمذ، بلخ، هرات، طوس، نیشابور، بسطام، غزنه و کابل ادامه یافت و در سال ۷۳۴ هـ به هند وارد شد و به دربار محمد تغلق^(۱) پادشاه هند راه یافت. در دهلی عهده دار منصب قضاوت شد و

۱- غیاث الدین اولوغ خان، محمد بن تغلق دومین پادشاه سلسله بنو تغلق شاه از سلاطین دهلی

حدود هشت سال در هند منزل کرد. او توصیفهای زیبایی از بسیاری از شهرها، آثار، گیاهان و حیوانات هند در سفرنامه‌اش برجای گذاشته است. از فرمانروایان مسلمان هند و از بزرگان دیگر بلاد که بر آنها وارد می‌شدند، سخن گفته است.

ابن بطوطه به بسیاری از عادات هندیها و احوال اجتماعی آنان اشاره دارد و به عنوان مثال یادآوری می‌کند. چگونه زنان هند بعد از فوت همسرانشان خود را آتش می‌زنند و چنانچه زنی چنین نکند نزد دیگران به بی‌وفایی، تیره‌بختی و حقارت متهم می‌شود. همچنین از کسانی که خود را به منظور تقرب به معبودشان در رودخانه گنگ غرق می‌کنند یاد می‌کند. طبیعی است که ابن بطوطه در بحث از دهلی، بناها، سکنه و فرمانروایان مسلمان آن خصوصاً محمدشاه ابن تغلق زیاده‌گویی کرده باشد.

او در وصف دربار شاه، مراسم جشنها، مهمان‌نوازی، بخشش و استقبال او از پادشاهان و امرا به تفصیل سخن گفته و در عین حال از سنگدلی او و تمایلش به خونریزی نوشته است. ابن بطوطه فرصتی یافت تا سیره این سلطان و دربارانش را به تفصیل، طوری که تاریخ اسلام درباره هیچ امیری سراغ ندارد، توصیف کند. او از این پادشاه دائماً راضی نبود. ابن تغلق زمانی او را از نظر دور می‌داشت و گاهی به او توجه می‌نمود.

یک‌بار پادشاه بر او غضب نمود و از منصبش معزولش کرد و اموالش را به فقرا و مساکین بخشید و او نیز همنشین یکی از زهاد شد. لکن پادشاه چون خواست هیئتی به سوی پادشاه چین بفرستد تا هدیه‌ای بسیار عالی به این شاه برسانند، ابن بطوطه را به علت علاقه‌اش به سفر و جهانگردی به ریاست هیئت برگزید. هیئت نمایندگی به قندهار رسید و از آنجا، از طریق دریا، به بندر کلکوت (کالیقوت)، مقصد کشتیهای چینی، جاوه‌ای،

سیلانی، یمنی، ایران و غیره رسید.

جهانگرد، در این شهر بندری سیزده کشتی چینی را دیده و از این رو انواع کشتیهای چینی و طریقه ساختن آنها را توصیف کرده و به بزرگی این کشتیها اشاره نموده است. او میگوید این کشتیها چهار عرصه دارد. در هر کشتی خانههایی (مجموعههایی از اتاقها) و اتاقهایی برای بازرگانان هست و در هر مصریه خانهها و توالتهایی که همه کلیدهای مخصوصی دارد که صاحبان آنها میتوانند کنیزکان و زنان خود را در آنها بگذارند و درها را ببندند. چه بسا کسانی در مصریهها مسافرت می کنند و دیگران از آنها اطلاعی ندارند؛ تا در مقصد به هم می رسند. ابن بطوطه اضافه می کند دریانوردان و ملاحان با خانوادههای خود در این کشتیها زندگی می کنند و در حوضچههای چوبین انواع سبزی و حبوب را می کارند.

از قضا تندباد شدیدی در بندر کالکوت^(۱) وزیدن گرفت و محموله ای را که در آن هدایای هیئت نمایندگی بود به دریا پرت کرد. خود ابن بطوطه در آن زمان در ساحل بود و کالاهای و کنیزکانش در کشتی دیگری بودند. سرنشینان کشتی مذکور چون غرق شدن کشتی خان و هدایا را دیدند رفتند. ابن بطوطه تنها در ساحل بود و چیزی جز ده دینار و یک گلیم نداشت. نتوانست به سوی پادشاه هند بازگردد، بلکه بین دو ساحل غربی و شرقی شبه جزیره هند در تردد بود. در آن زمان به خدمت جمال الدین پادشاه هند درآمد و در جنگ و جهاد او با کفار سنداپور شرکت جست. سپس به جزایر مالدیو رفت و منصب قضاوت را عهده دار شد و از صلاحیت و تقوای اهالی آن به شگفت آمد. «بیشتر زنان این جزیره جز پارچه ای که از ناف به پایین را می پوشاند نمی پوشند و بقیه بدن آنها نمایان است. آن زنان این گونه در بازار و گذر راه می روند.»

ابن بطوطه، زمانی که قاضی بود، بسیار سعی می کرد تا این عادت را از آنها دور و وادارشان کند لباس بپوشند اما موفق نشد و آنچه او را بیشتر به تعجب واداشت این که «این زنان برای خدمت در آن دیار با قبول پنج دینار

۱- قالقوت یا کالکوت: در ساحل غربی شبه جزیره هندوستان (لغت نامه دهخدا). - م.

یا کمتر اجیر می‌شوند و مخارجشان بر عهده کسانی است که آنان را اجیر کرده‌اند. اکثر دختران این کار را می‌کنند. در منازل انسانهای ثروتمند ده یا بیست تن از این دختران مشغول کارند و ظروفی را که بشکنند قیمت آن را باید از دستمزد خود بردارند.»

پادشاهی این جزایر به خدیجه دختر جلال‌الدین بنگاله‌ای^(۱) رسیده است. از خانواده پادشاه جز آن زن و دو خواهر او فرد دیگری نمانده است.

ابن بطوطه در قضاوت سختگیر بود و بدین سبب برخی از وزرا و رجال مالدیو از وی دوری جستند. او بعد از این دیگر نخواست در این جزیره بماند. بنابر این به سوی سیلان ره سپرد؛ سپس به سواحل شرقی هند، آنگاه به بنگاله و سوماترا سفر کرد.

ابن بطوطه به چین رسید. در سفرنامه‌اش بیانات زیبایی از احوال مسلمانان و بت‌پرستان چینی و همچنین از صنایع و هنر آنها خصوصاً نقاشی آمده است. قدیم‌ترین اشاره به استفاده از اوراق پول (اسکناس) در معاملات چینها در سفرنامه ابن بطوطه است. او یادآوری می‌کند عادت بازرگانان چینی بر این است که طلا و نقره را به شکل شمش در می‌آورند و یک قطعه از آن را که یک قنطار و بیشتر یا کمتر است بر سر در منزل نصب می‌کنند. «مردم چین با دینار و درهم معامله نمی‌کنند. تمام این پولها را جمع می‌کنند و به صورت شمش در می‌آورند، همانطور که گفتیم.»

«داد و ستد آنها به وسیله کاغذ پاره‌هایی است که اندازه هر کدام یک کف دست و بر روی آن تمبر یا علامت مخصوص سلطان نقش بسته است. هنگامی که این کاغذها در دست انسان از بین بروند آنها را به محل

۱- جلال‌الدین عمر بن یوسف بنگاله‌ای از ۷۰۶ تا ۷۴۱ و در جزایر مالدیو امارت کرد و دخترش هندی کباد کلاغه (خدیجه) از ۷۴۸ هـ حکومت را به دست گرفت. ابن بطوطه نواده برادر جلال‌الدین عمر را در سال ۷۴۴ هـ در مالدیو به زنی گرفت. (معجم‌الانساب والاسرات‌الحاکمة فی التاریخ الاسلامی، زامباور، ص ۴۵۰). -م.

مخصوصی مانند ضرابخانه‌های ما می‌برند و تعویض می‌کند. و در مقابل آن اجرتی پرداخت نمی‌شود.»

از مواردی که ابن بطوطه درباره مهارت چین‌ها می‌گوید این است که تصویر غریبی که مرتکب گناهی شد و خواست از آن کشور فرار کند تصویر وی را به تمامی شهرها می‌فرستند تا او را تعقیب کنند. هر کجا یافتند، دستگیرش می‌کنند.»

او اشارات زیبایی به عادات دریابانان در ثبت اساسی دریانوردان دارد که قبل از اجازه سفر، اسامی را می‌نویسند و چون کشتی بازگشت «وارد کشتی می‌شوند و حاضران را با لیست قبلی مطابقت می‌دهند. اگر فردی کم آمد صاحب کشتی باید توضیح بدهد و دلیل بیاورد که او مرده، فرار کرده و یا حادثه دیگری برایش پیش آمده است وگرنه مؤاخذه می‌شود. سپس از صاحب کشتی خواسته می‌شود تا در مورد مال‌التجاره کشتی گزارش دهد. بعد مسافران پیاده و مأموران برای بازرسی داخل کشتی می‌شوند، اگر کالایی را اضافه بر گزارش کشتیبان یافتند کلیه اموال را به نفع خزانه حکومتی ضبط و مصادره می‌کنند.»

ابن بطوطه به امتیازات مسلمین در این دیار نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: «هر شهر شیخ الاسلام مخصوصی دارد که امور مسلمانان به او مربوط است و نیز یک قاضی که در بین آنها قضاوت می‌کند.» هر شهر چین محله‌ای مخصوص سکونت مسلمین دارد و در آن مساجدی بنا شده است. حکومت مرکزی به حفاظت از تجار مسلمان و اموال آنها عنایت دارد و امرای چین مراقبند تا گفته نشود که مسلمین در چین زیان دیده‌اند. او از خانه‌های چین به شگفت می‌آید و می‌گوید: «و در تمامی شهرهای چین هر کس باغی و زمینی دارد که خانه‌اش را در میان آن می‌سازد؛ همانطور که در شهر سجلماسه^(۱) ما معمول است. و بدین علت شهرهای چین با عظمت است.» همچنین از بعضی آثار اجتماعی آن دیار،

۱- سجلماسه: شهری در جنوب مراکش در فاصله ده روزی فاس. (معجم البلدان، حموی، ج ۳).

خصوصاً از معبد بزرگ در شهر چینی کلان اظهار تعجب می‌کند. او می‌نویسد در این معبد خانه‌هایی برای سکونت کورها و معلولها و نیز بیمارستان بزرگی قرار دارد. ایتام، بیوه زنان و پیران از کار افتاده، مخارج و لباس خود را از اوقاف این معبد دریافت می‌دارند.

از سفرنامه ابن بطوطه چنین بر می‌آید که مسافران مسلمانی که به چین می‌آمدند از سوی هم مسلکان چینی خود به بهترین صورت استقبال می‌شدند. و لذا وقتی ابن بطوطه به شهر کنجنفو رسید قاضی و شیخ الاسلام شهر، بازرگانان و بزرگان مسلمان شهر با بوق و کرنا و گروه مطرب به پیشواز او آمدند. اسب آوردند. او سوار شد و جز قاضی و شیخ الاسلام کس دیگری سوار نشد.

مسلمانان چین به میمنت ورود ابن بطوطه ولیمه‌ها دادند و هدایایی به او تقدیم داشتند. در سفرهای با قایق در حالی که نوازندگان می‌نواختند و خوانندگان به سه زبان چینی، عربی و فارسی ترانه می‌خواندند همزایش کردند.

از مسلمانان معروفی که در چین زیارت کرد خانواده مصری الاصلی بود در شهر حنسا که به منزلشان وارد شد. در این مورد چنین گفته است: «در خانه فرزندان عثمان بن عفان مصری منزل کردیم. عثمان بن عفان یکی از تجار بزرگ بود که از این شهر خوشش آمده و آنجا اقامت گزیده بود. خانواده‌اش به نام او مشهور گشته و منزلت فراوان یافته‌اند. اولاد او مانند پدر به فقرا احسان و به مستمندان کمک می‌کردند. زاویه‌ای بنا نهاده‌اند به نام عثمانیه که ساختمان زیبا و اوقاف فراوانی دارد. در این شهر مسجد جامعی ساخته و موقوفات بسیاری برای مسجد و زاویه آن اختصاص داده‌اند. مسلمانان این شهر فراوان بودند. پانزده روز نزدشان منزل کردیم و هر روز از ما دعوت جدیدی می‌کردند و غذاهای باشکوه ترتیب می‌دادند و همه‌روزه همراه هم در نقاط مختلف شهر گردش می‌کردیم.»

توصیف زیبایی در مورد نظام تأمین اجتماعی چین دارد. «کارگر یا

پیشه‌ور در سن پنجاه سالگی از کار معاف می‌شود و از دولت مخارج و مستمری دریافت می‌دارد و از شصت سالگی به بعد مانند اطفال از مجازاتهای قانونی معاف است.»

ابن بطوطه از چین به سوماترا بازگشت و به میهمانی ملک ظاهر پادشاه آن دیار شرفیاب شد و فرصتی یافت تا مجلس عروسی پسر و ولیعهد سلطان با عموزاده‌اش رادرک کند. او مشاهده کرد که مجلس زفاف با خروج عروس آغاز می‌شود: «عروس از کاخ خود پیاده آمد. چهره‌وی باز بود. حدود چهل خاتون که همسران پادشاه و وزرا بودند، همه با چهره‌های گشاده دامن لباس او را به دست گرفته بودند، همه حاضران از وضع و شریف بدانها می‌نگریستند و این امر فقط در عروسیها مجاز است. عروس بر تخت نشست. مردان و زنان مطرب در برابر او به خنیاگری پرداختند. آنگاه داماد که بر پیل آراسته‌ای سوار بود آمد. بر پشت پیل تختی گذاشته بودند و بالای آن سایبانی. داماد تاجی بر سر داشت و حدود صد تن از شاهزادگان و امرا در دو طرف او بودند. این عده لباس سفید بر تن داشتند و بر اسبان آراسته سوار بودند و دستارهای مرصع بر سر داشتند. همه اینها از همسالان داماد انتخاب شده بودند و هیچ‌کدام ریش نداشتند. هنگامی که داماد داخل شد بر سر مردم سیم و زر پاشیدند. پادشاه شاهد صحنه بود. داماد از پیل پیاده شد و پای سلطان را بوسه زد. آنگاه بر فراز تخت نشست. عروس بلند شد و بر دست داماد بوسه زد. این دو در کنار هم نشستند. خاتونها عروس را باد می‌زدند...»

او نتوانست دوباره به هند باز گردد. سفرش را به خلیج فارس و عراق از سر گرفت. در بغداد بعضی از مهاجران غربی را ملاقات کرد و از ایشان خبر شکست ابو الحسن^(۱) پادشاه مغرب از آلفونس یازدهم پادشاه قشتاله^(۲) را شنید (و این حادثه حدود سال ۷۴۱ هجری) و همچنین سقوط

۱- ابوالحسن علی مرینی دهمین سلطان بنومرین در مراکش که از ۷۳۱ تا ۷۵۹ هجری حکومت کرد. (الدول الاسلامیة، استانبول، ج ۱، ص ۱۰۸). - م.

۲- در اندلس آن روز و اسپانیای امروز که بنام کاستیل معروف است. - م.

جزیره خضرا^(۱) را توسط مسیحیان اسپانیا در سال ۷۴۳ هـ سپس به دمشق رسید. درباره آن جا ذکری به میان می آورد که نظر ما را در مورد ازدواج جهانگردان مسلمان با زنان سرزمینهای سیاحت شده تأیید می کند.

او می گوید: «بیست سال تمام از این شهر دور بودم. همسر حامله ام را تنها گذاشته بودم و در هندوستان دانستم که او پسری به دنیا آورده است. من در آن زمان برای پدر زنم که از اهل مکناسه مغرب بود چهل دینار زر هندی فرستاده بودم. این بار که به دمشق رسیدم در اولین فرصت خواستم از حال فرزندانم خبری بیابم. به مسجد رفتم و به نورالدین سخاوی، امام و بزرگ مالکیان، سلام کردم. مرا نشناخت. خود را معرفی کردم و از فرزندانم پرسیدم. او گفت دوازده سال پیش وفات یافته است. نورالدین به من خبر داد فقیهی از طنجه به دمشق آمده و در مدرسه ظاهریه سکنی دارد. به سوی او شتافتم تا از پدر و خانواده ام بپرسم. این فقیه مرد سالخورده ای بود. سلام دادم و خانواده ام را معرفی کردم. به من گفت: پدرت پانزده سال پیش فوت کرد ولی مادرت در قید حیات است.»

ابن بطوطه در شام ماند تا سال ۷۴۹ هـ که طاعون آمد. او به کشتار زیاد مردم بر اثر این طاعون اشاره می کند. به مصر رفت و دریافت که در مصر نیز بیماری وبا منتشر شده ولی پس از مدتی از شدت آن بیماری کم شده است. به عیذاب و از آن جا از راه دریا به سرزمین حجاز رفت تا یکبار دیگر حج به جای آورد. آنگاه از حجاز به فلسطین و از فلسطین به قاهره رفت.

گمان می رود او قصد بازگشت به کشور خود را نداشته، اما چون خبر عظمت سلطان ابوعنان مرینی و پیروزیهای او در مغرب و نیز احسان او به خاص و عام را شنید، به موطن خود روی کرد.

در صفر ۷۵۰ هـ از مصر و از راه دریا به تونس عزیمت کرد. از تونس به

۱- از شهرهای معروف اندلس، به فاصله پنجاه و پنج فرسخی قرطبه (کوردوبا) (معجم البلدان، حموی، ج ۲) - م.

اتفاق قطلانی‌ها به جزیره ساردنی^(۱) (از جزایر مسیحیان روم) رفت. سفر او به سوی وطن خالی از خطر نبود. دوباره نزدیک بود به چنگ دزدان مسیحی بیافتد. بالاخره به فاس رسید و به دربار ابوعنان پادشاه فاس فرود آمد. از فاس به طنجه سفر کرد و در آن جا آرامگاه پدرش را زیارت نمود. به سبته رفت. سه ماه در آن شهر مریض شد و قصد کرد تا قبل از زیارت دو دولت اسلامی در اندلس و سودان سیاحت خود را ادامه ندهد.

بدین سبب این بطوطه سفر دوم خود را آغاز کرد. او به مرگ الفونس یازدهم پادشاه قشتاله در زمان محاصره جبل الطارق و استیلای او بر مناطق تحت اختیار مسلمین در اندلس اشاره می‌کند.

او فرصتی یافت تا دژها و سیستم دفاعی ابوعنان و ابوحسن مرینی را در جبل الطارق مشاهده کند. سپس مالقه را زیارت کرد و از ظروف سفالین و براق آن به شگفت آمد. این ظروف در مالقه ساخته و به سرزمینهای دور صادر می‌شد. بعد از آن به غرناطه رفت و از زیبایی شهر، کاخها، باغها و تاکستانهایش به شگفت آمد.

این بطوطه به فاس برگشت. این بار عزم جزم کرده بود تا در سفر سوم، سرزمینهای اسلامی در سودان غربی را زیارت کند. گفته می‌شود پادشاه طی مأموریتی او را به این سرزمین فرستاد. هرچه باشد، سفر آزاد یا مأموریت دولتی مسلماً او برای این سفر از مقامات دولتی اجازه خواسته است. به سوی سجلماسه شتافت و در آن جا به گروهی از بازرگانان پیوست. این کاروان بازرگانی سفر خود را در سال ۷۵۳ هـ از طریق صحرای بزرگ آغاز کرد و بعد از بیست و پنج روز به شهر تغازی رسید؛ جایی که معادن نمک در دست بهره‌برداری بود. این بطوطه دریافت که در سودان نمک وسیله داد و ستد و معامله است؛ همچنان که در دیگر سرزمینها با طلا و نقره مبادله و معامله می‌کنند. کاروان به تاسرهل رسید. از آنجا «تکشیف» به شهر ایوالتن فرستاده می‌شد.

این بطوطه شرح می‌دهد: «تکشیف راهنمایانی از قبیله مسوفه هستند

۱- از جزایر دریای مدیترانه. - م.

که اهل کاروانها آنها را اجیر می‌کنند و همراه نامه‌هایی برای بستگان خود به ایوالاتن می‌فرستند، تا خانه برایشان کرایه کنند و تا فاصله چهار شبی برای اهل کاروان آب بیاورند. چنانچه کسی، آشنایی در ایوالاتن نداشته باشد به یکی از تجار سرشناس نامه می‌نویسد. بارها اتفاق افتاده است؛ راهنمایان تکشیفی، خود در صحرا هلاک شده‌اند.» ابن بطوطه سپس یادآوری می‌کند راهنمای کاروان آنها «یک چشمش کور و چشم دیگرش بیمار بود.» و با این همه، راه را بهتر از دیگران می‌شناخت. ابن بطوطه از شدت گرمای صحرا نیز می‌نویسد. می‌گوید: کاروان بعد از نماز عصر حرکت می‌کرد. شب در راه بود و صبحگاه متوقف می‌شد. این کاروان پس از دو ماه سفر از سجلماسه به ایوالاتن رسید.

ابن بطوطه می‌گوید: ایوالاتن ابتدای سرزمین سیاهان و در شمال قلمرو آنهاست. اهالی آن سفیدپوستان را به دیده حقارت می‌نگرند. البسه آنها از پارچه‌های مصری است. اکثر اهالی از قبیله مسوفه‌اند. زنان این قبیله زیارویند و از مردان برتر و مهم‌تر. او از مرکز زنان و اختلاط زن و مرد در این قبیله به تعجب آمده است و می‌نویسد: «وضع این قبیله عجیب و غریب است. مردانشان غیرت ندارند. انتساب به پدر در این قبیله اعتبار ندارد بلکه نسب به دایی می‌رسد. ارث را نه فرزندان بلکه خواهرزاده‌ها می‌برند. مانند این امر را در هیچ جای دنیا جز نزد کفار ملیبار ندیدم.

اما باید گفت مسوفی‌ها مسلمانند. نماز می‌گزارند، فقه فرامی‌گیرند و قرآن را حفظ می‌کنند. زنان ایشان از مردان احتراز ندارند. با این که نماز می‌خوانند لکن روی خود را نمی‌پوشانند. هرکس از این زنان خواست ازدواج می‌کند اما با همسر خود مسافرت نمی‌کند. چنانچه زنی مایل به مسافرت باشد خانواده‌اش منعش می‌کند. مردان و زنان این قبیله دوستان و رفقای غیرهمجنس برای خود دارند. بارها اتفاق می‌افتد مردی وارد خانه شده زنش را با مرد بیگانه‌ای می‌بیند اما اعتراض نمی‌کند.»

ابن بطوطه در این مورد دو داستان نقل می‌کند. در یکی از داستانها می‌گوید: «روزی بر قاضی شهر ایوالاتن بعد از اذن او وارد شدم. نزد او زن

جوان و زیبایی یافتم. چون او را دیدم خواستم بازگردم. زن خندید و آثار خجالت در او ظاهر نشد. قاضی به من گفت چرا باز می‌گردی؟ او رفیقۀ من است. من تعجب کردم و با خود گفتم این مرد به حج رفته و از فقهای این شهر است! (چرا چنین می‌کند!) و زمانی خبردار شدم او از پادشاه اجازه خواسته تا رفیقۀ خود را نیز به حج ببرد. نمی‌دانم این رفیقۀ همان است که من دیدم یا کس دیگری است. به هر صورت پادشاه به او اجازه نداد.»

در حکایت دوم می‌گوید: «روزی بر ابومحمد بندگان مسوفی وارد شدم. او کسی است که به اتفاقش به ایالاتن رفته بودم. او را دیدم بر بساطی نشسته، در وسط خانه تختی است، بر بالای تخت سایبانی زده‌اند. زنی بر روی تخت نشسته و با مردی صحبت می‌کند. به ابومحمد گفتم آن زن کیست؟ گفت همسرم. از او پرسیدم آن مرد کیست؟ گفت دوست زنم! به او گفتم آیا بر این امر رضایت می‌دهی، در صورتی که مدت‌ها در بلاد ما زندگی کرده‌ای و حدود شرع را می‌دانی؟ به من گفت دوستی زن و مرد نزد ما به نیت خیر است و روی اصول درستی است، به هیچ وجه باعث تهمت نمی‌شود. زنان ما مانند زنان شما نیستند. من از بی‌فکری و بی‌بندوباری این مرد تعجب کردم. از پیش او آمدم و دیگر نزدش نرفتم. هرچه مرا دعوت کرد نپذیرفتم.»

ابن بطوطه ایالاتن را به سوی مملکت مالی که در فاصلۀ بیست و چهار روزی جنوب ایالاتن بود ترک گفت. او و سه تن از دوستانش راهنمایی از قبیلۀ مسوفه اجیر کردند. در مسیر آنها درختان بسیار بزرگی بود که همه کاروان می‌توانست از سایه یک درخت بهره ببرد. در بعضی از درختان (به سبب تو خالی شدن) آب باران جمع شده بود و مردم از آن آبها می‌نوشیدند. استاد گیپ^(۱) در تعلیقی بر این توصیف ابن بطوطه می‌نویسد این نوع درختان در قرن هجدهم از افریقای غربی به سرزمین کردوان آورده می‌شد. تنه آنها را جدا می‌کردند تا آب در آن تنه‌ها ذخیره شود و به جای چاه آب از آن استفاده کنند.

او اشاره می‌کند که مسافران چیزی را با خود حمل نمی‌کنند و فقط قطعاتی از نمک، زیورهای شیشه‌ای و کالاهای عطری همراه خود می‌آورند. و چون به یکی از روستاها برسند زنان سیاه با ذرت، شیر، جوجه، آرد زنبق، برنج فوفی (مانند دانه خردل که از آن کشک می‌سازند)، عصیر و آرد لوبیا به سوی آنها می‌آیند و مسافران هرچه دوست داشتند می‌خرند.

سپس ابن بطوطه به شهر کارسخو (یا کارنجو) در کنار رودخانه نیل رسید. او می‌گوید مردم این سرزمین که از قدیم به اسلام گرویده‌اند و مردمی دیندار و طالب علم هستند. این منطقه در شمال غربی نیجر واقع است. این منطقه اولین قلعه اسلام در سودان در قرن پنجم هجری بوده است.

ابن بطوطه اعتقاد داشت رود نیل (نیجر) از تمبوکتو به مناطق کوکو، مولی، یوفی و سپس به نوبه و دنقله سرازیر می‌شود. شاید علت این اشتباه وجود دریای غزال باشد. بسیاری از جهانگردان و جغرافیدانان معتقد بودند روخانه نیجر به غرب می‌ریزد و بین آن و رود سنگال اشتباه کردند تا این که پزشک انگلیسی مانگوپارک^(۱) به سفر اکتشافی خود در سال ۱۷۹۵ م برای کشف حوض نیجر مبادرت ورزید. او به گامبیا رفت. از رود سنگال گذشت و مسیر رود نیجر راتا نزدیکیهای تمبوکتو دنبال کرد. بالاخره ابن بطوطه به شهر مالی پایتخت مملکت سیاهان که سودان نامیده می‌شد رسید.

او اشاره می‌کند که امیران مالی از ورود بی‌اجازه مردم به دربارشان ممانعت می‌کردند. ابن بطوطه قبلاً به رهبران اعراب غیر تبعه مالی در مالی نوشته بود تا اجازه دیدار با سلطان را بگیرند و خانه‌ای برای او اجاره کنند. در بین این افراد بازرگان مصری، شمس‌الدین بن نقویش مصری بود. ظاهراً در این شهر مصریانی بودند. او همچنین به بیماری که دچارش شده بود اشاره می‌کند که علاج آن توسط یکی از همین مقیمین مصری

بوده است.

ابن بطوطه از بُخْل «منسی سلیمان»، سلطان مالی، با عبارت جالبی یاد می‌کند و می‌گوید: «به خانه قاضی رفتم. ابن فقیه دوان‌دوان از خانه‌اش خارج شد و نزد من آمد و گفت برخیز هدایای سلطان را به نزد تو آوردند. به گمان این که خلعتی و اموالی برایم فرستاده است، برخاستم. این هدایا عبارت بود از سه قرص نان، قطعه‌ای گوشت و کوزه‌ای از ماست. آنها را دیدم خنده‌ام گرفت و از کم عقلی و مهمان‌نوازی اینچنین آنها به شگفت آمدم.»

طبیعی است که سیاهان این سرزمین به زبان غیر عربی تکلم می‌کردند. احتمالاً مسلمانان مقیم آن دیار، از عرب و بربر، به زبان محلی صحبت می‌کردند. ابن بطوطه به وجود مترجمی در دربار شاه اشاره می‌کند. این مترجم در دربار از شأن والایی برخوردار و امین نخستین سلطان بود. ابن بطوطه از اوضاع ساکنان سودان و عادات اولیه و ابتدایی آنها بسیار سخن گفته است.

از کم ستمی ایشان به شگفت آمده است، نیز از امنیت همه جانبه، به حدّی که اهالی نه در حضر و نه در سفر از دزد و تجاوزگر خوفی ندارند. او تذکر می‌دهد چنانچه سفیدپوستی بمیرد اموال او در امان است. آنها را به سفیدپوست معتمدی واگذار می‌کنند تا به مستحق بدهد.

ابن بطوطه به توجه مردم به حفظ قرآن، نماز جماعت و پوشیدن لباس سفید در روز جمعه اشاره می‌کند؛ تا جایی که چنانچه یکی از آنها جز پیراهن کهنه‌ای نداشته باشد آن را برای روز جمعه شستشو می‌کند.

در عین حال از این که کنیزکان و دختران در برابر مردم عریان ظاهر می‌شدند و زنان هم این‌گونه نزد سلطان می‌رفتند و دختران خود سلطان هم عریان بودند، تکدر خاطر یافت و افسرده شد.

جالب است که ابن بطوطه نقل می‌کند که منشی موسی یکی از پادشاهان مالی بر قاضی سفیدپوستی خشم گرفت و به سرزمین زنگبان که آدمخوار بودند، تبعیدش کرد.

این قاضی پس از چهار سال به مالی بازگشت. زنگیان به خاطر پوست سفیدش او را نخورده بودند. چون زنگیان معتقد بودند گوشت سفیدپوستان پزا نیست. اما سیاهان گوشت پزایی دارند. این جهانگرد مالی را ترک گفت و در بازگشت به تمبوکتو برای اولین بار در زندگی خود در رود نیجر سگ آبی دید. در شهر تمبوکتو قبر سراج‌الدین بن کوبک را دید. او از تجار بزرگ اسکندریه بود و برای پس گرفتن مالهای خود که به پادشاه مالی قرض داده بود به آن شهر آمده بود. این اموال را پادشاه مالی زمانی که به حج می‌رفت در مصر از او قرض گرفته بود. همچنین قبر شاعر و مهندس اندلسی، ابواسحق ساحلی غرناطی، را زیارت کرد. این مهندس «منسی موسی» را در مکه ملاقات کرد و در بازگشت از حج همراه او به سودان آمد و یک قصر پادشاهی برای شاه ساخت و مسجد جامعی در تمبوکتو^(۱) بنا کرد.

ابن بطوطه در شرق صحرای بزرگ راه پیش گرفت تا به شهر تکدا رسید. می‌گوید اهالی این شهر جز تجارت کاری ندارند. «هر سال به مصر می‌روند و از پارچه‌های خوب مصر به سودان می‌آورند.» پادشاه تکدا از بربرهاست و احتمالاً رهبر قبیله مسوفه نیز باشد. مردم شهر در رفاه کامل به سر می‌برند و از کثرت غلام و خادم تفاخر می‌کنند. معادن مس فراوان در نزدیک تکدا وجود دارد. اهالی، آنها را استخراج و در منازلشان ذوب می‌کنند و آنها را به صورت شمش، به طول یک وجب و نیم، بعضی نازک و بعضی قطور، درمی‌آورند. با شمشهای نازک، گوشت و هیزم و با شمشهای کلفت، غلام و کنیز، ذرت، روغن و گندم می‌خرند.

این شهر آخرین منزل سیاحت ابن بطوطه است. در این شهر فرستاده سلطان ابو عنان مرینی از او خواست به فاس بازگردد. لذا تکدا را در روز ۱۱ شعبان سال ۷۵۴ هـ ترک کرد و پس از سه ماه به فاس رسید.

حقیقتاً سفر ابن بطوطه به سودان کم‌اهمیت‌تر از سفر اول او نیست. او اولین جهانگردی است که مناطق ناشناخته را در صحرای بزرگ افریقا را

درنوردیده و از مشاهدات خود نوشته است. ابن بطوطه در سیر و سیاحت خود کاملاً موفق بود. و تصویر درستی از دوران خود برای ما بر جای گذاشته است. اشخاص و گروهها را برایمان خوب توصیف کرده؛ که گویی این جماعات و اشخاص امروزه در بین ما هستند. کلیه حکومتهای اسلامی را دیده، بعضی از دانشمندان مسافت سفرهای او را به هفتاد و پنج هزار مایل تخمین زده‌اند. و این مسافت را هیچ جهانگردی قبل از استفاده از راههای آبی نیموده است. اینها همه عللی بود تا این بخش از کتاب (فصل ابن بطوطه) به درازا کشد.

عبدالباسط بن خلیل بن شاهین ظاهری

زین الدین عبدالباسط، در رجب سال ۸۴۴ هـ در ملطیه به دنیا آمد. پدر او خلیل بن شاهین ظاهری از امیران مملوکی و دولتمردان عصر خود بود همچنان که از کتاب *زبدة کشف الممالک و بیان الطرق و المسالک* او پیداست در زمره مؤلفان بزرگ نیز به شمار می‌رود. در این کتاب وظایف سیاسی و اداری در امپراطوری ممالیک را در دو قرن هفتم و هشتم هجری تعیین کرده است.

عبدالباسط از پدر تبعیت نکرد و به سلک رجال حکومت درنیامد بلکه فقه، ادبیات و علوم پزشکی را فراگرفت و به تجارت و تألیف اشتغال ورزید. از تألیفات او کتاب *الروض الباسم فی حوادث العمر والتراجم* است که در آن از تاریخ دولتهای اسلامی خصوصاً سوریه و مصر بحث می‌کند. او این کتاب را به روش کتاب *السلوک* مقریزی نگاشته است. از این کتاب جز چند جزئی در دو مخطوطه که در کتابخانه واتیکان محفوظ است به دست ما نرسیده است. یکی از این دو مخطوطه سخن از سالهای بین ۸۶۵ و ۸۷۴ هجری دارد و در آن به سفرهای دور و دراز عبدالباسط به مغرب اشاره شده که به منظور تجارت و آموزش طب نزد پزشکان آن منطقه صورت گرفته است.

در این سفر فرصتی به او دست داد تا چند سالی از کشورها و دولتهای تحت حکومت بنی حفص^(۱)، بنی عبدالواد^(۲) و بنی نصر^(۳)

۱- از دول دست‌نشاندهٔ موحدین در تونس بود که در سال ۶۶۵ هـ اعلام استقلال و تا ۹۸۱

دیدن کند. سفر او در شوال ۸۶۶ هـ از اسکندریه، با یکی از کشتیهای ایتالیایی، آغاز شد.

از جزیره رودس گذشت و پس از یک سفر آبی سی و سه روزه به تونس وارد شد. چند ماهی در پایتخت بنوحفص اقامت کرد و سپس با یکی از کشتیهای ایتالیایی، آن جا را به سمت طرابلس ترک گفت و از آن جابه قابس^(۴) و سپس به قیروان^(۵) رفت. دوباره به تونس بازگشت و از آن جا به قسطنطنیه، بجایا، الجزایر، مازونا، تلمسان و وهران^(۶) ره سپرد. او از راه دریا، با یک کشتی جنوی در ربیع الثانی سال ۸۷۰ هـ به اندلس سفر کرد. مدت دو ماه و نیم مالمقه^(۷) و غرناطه را زیارت کرد. آنگاه به وهران و بعد از چند ماه با کشتی دوباره به تونس بازگشت. بعد از آن از مسیر لیبی به مصر رفت و در شوال ۸۷۱ هـ به اسکندریه وارد شد.

مع الاسف عبدالباسط اخبار سفرهای خود را در کتاب جداگانه‌ای تدوین نکرده؛ اما آنها را در بخشهایی از کتاب الروض الباسم... نوشته است. خاورشناس معروف «لوی دلاویدا»^(۸) گزیده‌هایی از آن را در مورد اندلس همراه ترجمه و تعلیق در سال ۱۹۳۳ م در مجله الاندلس منتشر کرده و این همزمان بوده با انتشار گزیده‌هایی به توسط استاد برنثویک در

حکومت کرد. بنوحفص توسط ترکان عثمانی منقرض گردید (الدول الاسلامیه، استانبلی لین پول، ج ۱، ص ۹۲). م.

۲- یا بنوزیان، دولت تابعه موحدین در الجزایر بود که در سال ۶۳۷ هـ اعلام استقلال کرد و تا ۹۶۲ هـ حکم راند. این دولت توسط بنومری منقرض گردید. (همان، ص ۹۸). م.

۳- یا بنواحمر که بین سالهای ۶۲۹ و ۸۹۷ بعد از دولت موحدین در غرناطه حکم راند و توسط مسیحیان اسپانیا منقرض گردید. قصر احمر که اینک در گرانا دای اسپانیا پابرجاست از آثار این سلسله است. (همان مصدر، ص ۶۵). م.

۴- در هشت منزلی طرابلس غرب، معجم البلدان، حموی، ج ۴. م.

۵- قیروان (معرب کاروان) شهری است در مغرب که در سال ۵۰ هجری توسط عقبه بن نافع فهری بنا شد. م.

۶- شهر کوچکی در مغرب. معجم البلدان، حموی، ج ۵. م.

۷- شهری در اندلس. همان، ج ۵. م.

۸- (۱۸۸۶ - ۱۹۶۷) استاد زبانشناسی تطبیقی در دانشگاه رم و عضو فرهنگستان تاریخ در اسپانیا بود. (المستشرقون، عقبی، ج ۱). م.

مورد تونس، الجزایر و مراکش، همراه ترجمه فرانسوی و تعلیق بر آن. در حقیقت این گزیده‌ها، در شمار اسناد مهمی در تاریخ قرن نهم هجری سرزمینهای مغرب اسلامی است و از جوانب مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن عصر پرده برمی‌دارد.

عبدالباسط هزینه سفر خود را از راه تجارت برده و کالاهای مصری و مغربی به دست آورد و بدین جهت توانست با بازرگانان دیگر سرزمینها آمد و شد کند. علاوه بر این، با فقیهان، پزشکان نیز اجتماع می‌کرد و به وسیله سرودن شعر به مجلس بزرگان راه می‌یافت. مدیحه‌سرایی او موجب می‌شد که أحياناً از معافت مالیات بر تجارت و عطایای دیگر برخوردار شود. به عنوان نمونه قصیده‌ای در مدح صاحب تلمسان سرود و او به نوبه خود ضمن دستورالعملی خواستار هرگونه کمک دولتیان به عبدالباسط در امر بازرگانی شد. و در سال ۸۶۷ هـ یک دو بیت در مدح آل حفص و برای متوکل علی‌الله صاحب تونس سرود. آن دو بیت چنین است:

الا یا آل حفص یا ملوکا

و یا درراً بهم نظمت سلوک

الا فقتم ملوک الارض طرا

فما من بعدکم احد ملیک

متوکل در شگفت ماند و او را از پرداخت غرامت و هزینه لوازم تجارتیش معاف داشت.

همان‌طور که از سخن عبدالباسط درباره یکی از پزشکان یهودی که در سال ۸۶۹ هـ در تلمسان ملاقاتش کرده پیداست. عدم تعصب مذهبی و احترام به عقاید دیگران از ویژگیهای اوست. او می‌گوید: «من در طب ملازم فاضل و ماهر.. موسی بن صموئیل بن یهودا اسرائیلی مالقی اندلسی پزشک یهودی.. که خدا او را به دین اسلام هدایت کند بودم. از اهل ذمه به مهارت او کسی را در این علم و علوم وفق و میقات و بعضی از علوم قدیمه ندیدم و نیز تعبد بیش از حد او در دینش و اعتقادش برایم

تازگی داشت. در اصل از یهود اندلس بود و قبل از سال ۸۲۰ در مالقه به دنیا آمد و از پدرش و دیگران بهره برد. به من خبر رسید که در این زمان ریاست پزشکی در تلمسان به او پایان می‌پذیرد و نزد پادشاه تلمسان مقرب است.»

او فرود آمدن خود و دیگر تجار مسلمان را در ساحل دریا نزدیک بجایه^(۱) بعد از ترک کشتی جنوی توضیح می‌دهد و اشاره می‌کند: «گروهی از بربرها چون او و دیگران را دیدند فرار کردند؛ زیرا پنداشتند این کشتی مربوط به دزدان فرنگی است که با مکر و حيله قیافه خود را تغییر داده‌اند تا مسلمین را برابیند. بازرگانان از فاصله دور، به زبان عربی، آنها را صدا کردند و با شهادتین به مسلمانی خود اقرار کردند. چون بربرها با زبان عربی آشنایی نداشتند ملتفت نمی‌شدند.»

در این داستان اشاره به هجوم فراوان مسیحیها دارد که به حدود و ثغور افریقه حمله می‌کردند تا مسلمانان را به اسارت ببرند. معمول بود که فرنگیها اسیران مسلمان را به افریقه می‌آوردند و اهل منطقه آنها را همراهی می‌کردند.

اعجاب آور است او داستانی را نقل می‌کند که بر کارهای بیهوده راهزنان دلالت دارد. خلاصه گروهی از بازرگانان به علت ترس از راهزنان و تفکرات خاصی نسبت به راهزنان آنچه داشتند در قابس فروختند قصد بازگشت به وطن کردند. چهار نفر آنها چاره‌ای اندیشیدند. قاطری خریدند و بر آن خرجینی نهادند که حاوی پولهای تجارت آنان بود. و نیز عبای کهنه‌ای بر خرجینها گذاردند.

آنگاه طحال گوسفندی تهیه و خشک کردند. یک نوع چسب نیز با خود داشتند. هنگامی که به طایفه‌ای از بیابانگردان نزدیک شدند چسب را به گردن، صورت و دست و پای خود مالیدند و طحال خشک شده را روی آن گذاشتند و از کنار سکنه آن جا و طایفه بیابان‌نشین گذشتند.

۱- بجایه: شهری در ساحل دریا بین تونس و مغرب که به نام ناصریه نیز خوانده می‌شود. (معجم البلدان، حموی، ج ۲). اکنون در کشور الجزایر در ۲۵۰ کیلومتری شرق پایتخت قرار دارد. - م.

بدویها چون ایشان را دیدند به گمان این که جذامیاناند فرار کردند تا به این مرض مبتلا نشوند. بدویها برای این که اینان نیز به منطقه مسکونی‌شان وارد نشوند غذا تهیه کردند و در فاصله دور بر سر راهشان گذاشتند... و بدین ترتیب این بازرگانان با فراری دادن تمام طوایف، خود را به سلامت به سرزمینشان رساندند و این مکر و حيله‌ای نادر و غریب بود...»

عبدالباسط، در داستان دیگری نقل می‌کند که از بازرگانان داخلی و اهران در دروازه شهر یک‌ده کالاهایی که همراهشان بود (به عنوان مالیات) گرفته می‌شد. بعضی از آنها، کالاهای خود را با توزیع کردن در میان کسانی که وارد شهر می‌شدند، به صورت قاچاق وارد می‌کردند تا بازرسی نشوند و مالیاتی از آنها طلب نشود. و بعد از این که از پرداخت مالیات رها می‌شوند، کالاهای خود را در داخل شهر از آن افراد طلب می‌کردند.

عبدالباسط ظاهری اشاره می‌کند که بزرگان بنی‌هاشم در بلاد مغرب به طرز خاصی تکریم می‌شدند؛ تا جایی که بعضی از حيله‌گران از مصر و عراق به مغرب می‌آمدند و خود را به خانواده پیامبر منتسب می‌کردند و گرد آنها افراد حيله‌کاری به عنوان یار و طرفدار جمع می‌شدند. و انسان به سادگی نمی‌توانست مکر آنها را کشف کند. چیز دیگری که این جهانگرد کشف کرده است وضعیت زندانیان تونس است. «این زندانیان در تونس در حالت غمناکی بودند و در جمادی‌الثانی سال ۸۶۷ هـ استغاثه و دادخواهی آنها زیاد شد، به حدی که گوشها را می‌خراشید. پادشاه تونس از حال آنان جويا شد. بدو گفتند اینها از شدت گرسنگی چنین می‌کنند. امر کرد طعامشان دهند. بعداً زندانیان، آرامش یافتند.»

خلاصه، آنکه عبدالباسط در کتاب خود اخبار فراوانی از سفر به مغرب و اندلس ذکر کرده است و همه آنها بیانگر ژرف‌نگری او و اشاره به نظام آن کشورها در آن عصر و اوضاع اجتماعی و اقتصادی آنهاست.

مؤخره

در صفحات گذشته اخبار جهانگردان مسلمان را بیان کردیم و روشن شد که گمنامان آنها بسی بیش از آنانی هستند که تاریخ به خاطر سپرده است. بیشترین آنها به تدوین اخبار سفرهای خود عنایت و توجه نداشته‌اند. معدودی از ایشان اخبار سفر را در تاریخ و جغرافیا نگاشتند و معدودی از آنها حدیث جهانگردی و ذکر دیدنیهای شگفت‌آور سرزمینهایی را که در آن گردش کردند، به حافظه تاریخ سپردند.

اما در مورد تأثیر این سفرها بر پیشرفت و تحولات علمی و معرفتی جای تردید نیست که مسلمانان در شناسایی و معرفی خاور دور و افریقا و به علاوه دولتهای ناستوار آنها مشارکت جستند.

زمانی که رومیها وجود چین را در عالم خیال تصور می‌کردند جهانگردان مسلمان آن را شناختند و از ابتدای قرون میانه درباره آن نوشتند که بعدها در قرن سیزدهم میلادی، سفر مارکوپولوی ایتالیایی آن نوشته‌ها را تأیید کرد. رومیان از قاره افریقا جز سواحل شمالی آن را نمی‌شناختند و اروپائیان تا قرن هجدهم میلادی از سواحل آن فراتر نرفته بودند، ولی مسلمانان از صحرای افریقا گذشتند و به مجهولات این قاره پی بردند. و اما درباره بلاد عربی، و ایران، طبیعی است که مصدر اصلی تحقیقات اجتماعی، عمرانی و جغرافیایی پیرامون این مناطق آرای مسلمین بوده است و غربیها قبل از قرون جدید چیزی جز این آرا نمی‌دانستند.

کافیست بیان کنیم عظمت جهانگردان مسلمان به علت تحقیقات نسبتاً

کامل و دقیق آنهاست. برای تحقیق و کاوش در امر تاریخ بازرگانی، نظام سیاسی یا تاریخ اجتماعی قبایل اسلامی و امتهایی که بر آنها وارد شده‌اند ناگزیریم بدانها رجوع کنیم. آنچه جهانگردان مسلمان از جغرافیانگاران و حادثه‌پردازان نوشته‌اند چشمه جوشانی است که خشک نمی‌شود، اسناد مهمی را در تاریخ بشری شامل می‌شود و هر محقق می‌تواند حقایق و معارف مختلفی را از آنها استخراج و به نتایج تحقیق خود اعتماد کند، به شرط آن که با ژرف‌نگری به تحقیق پردازد و هنگام تحقیق در متون عربی یا شرقی در مورد قرون میانه از آگاهی و هوشیاری که لازمه نقد علمی است برخوردار باشد.

و از ویژگیهای سفرنامه‌های اسلامی ظهور شخصیت‌های جهانگرد در میان آنهاست. اکثر آنها به توصیف عمومی مراحل سیاحت خود توجه نداشته‌اند بلکه به یادداشت مظاهر اجتماعی غیرمتعارف در آن سرزمینها عنایت می‌کرده‌اند و سپس به ملاقات با بزرگان علم و ادب، رؤسا و شناخت طبقات مختلف مردم حرص می‌ورزیده‌اند.

ولادیمیر مینورسکی خاورشناس روسی نوشته است: جغرافیدانان مسلمان جاهای خالی و شکافهای موجود از عصر بطلمیوس دانشمند یونانی تا زمان مارکوپولو ایتالیایی را پر کردند. اخبار جهانگردان مسلمان نسبت به نوشته‌های دانشمندان یونانی، متنوع‌تر و آگاهی‌بخش‌تر است. دانش آنها که در کتابهایشان متجلی است بهترین گزینش و نقد و بیشترین تفصیل را - نسبت به کتب جهانگرد ایتالیایی، مارکوپولو - دارد.

آنچه جهانگردان مسلمان از دریا نوشتند منبع و مأخذی برای داستانهای دریانوردی عربی است و این داستانها با توجه به کمی آنها، بدون شک از بدیع‌ترین داستانهای دریایی در ادبیات جهان به شمار می‌رود. کافیسست به داستان سندباد بحری و عبدالله بری اشاره کنیم.

واقعیت این است که بسیاری از داستانهای دریایی از سفرنامه‌ها و نوشته‌های عجیب و غریب نقل شده است و حتی می‌بینیم سفرنامه‌ها مأخذ بسیاری از جغرافیانگاران است؛ مانند ابن فقیه که در

مختصرالبلدان خود بخشهای زیادی از سفرنامه سلیمان سیرافی را نقل کرده است. به علاوه همه آنها، مساعدت جهانگردان و دریانوردان مسلمان به جهانگردان غربی در شناخت مجهولات قاره افریقا و اقیانوس هند در اواخر قرون میانه و اوایل قرون جدید، اهمیت ویژه‌ای دارد.^(۱)

کتابشناسی

منابع عربی

۱. ابن بطوطة، تحفة النظار في عجائب الأمصار، باريس و قاهرة.
۲. ابن جبیر، الرحلة الى المشرق لیدن و لندن و قاهرة.
۳. ابن حوقل، المسالك والممالك، لیدن، ۱۸۷۳ م.
۴. ابن خردادبه، كتاب المسالك والممالك، لیدن ۱۸۸۹.
۵. ابوزيد السيرافي، ذيل سفرنامه تاجر سليمان، باريس، ۱۸۴۵ م. اين كتاب توسط رينو منتشر شده است.
۶. الادريسي، نزهة المشتاق في اختراق الآفاق، رم، ۱۵۹۲ م.
- صفة المغرب و أرض السودان و مصر و الأندلس، از نزهة المشتاق، دوزي و دى خوى، لیدن، ۱۸۶۶ م.
۷. أسامة بن منقذ، كتاب الاعتبار، جامعة برنستون، ۱۹۳۰ م. اين كتاب توسط فيليپ حتى منتشر شده است.
۸. الاصطخرى (أبو اسحق الكرخى الفارسى) المسالك والممالك، لیدن، ۱۸۷ م.
۹. انستاس مارى الكرملى (الأب)، «عرف العرب اميركة قبل أن يعرفها أبناء الغرب»، رقم ۲، عدد ۱۰۹، مجلة المقتطف، فوريه ۱۹۴۵ م.
۱۰. البيرونى (أبو الريحان محمد بن أحمد)، الآثار الباقية من القرون الخالية، لندن، ۱۸۷۹ م. «تحقيق ماللهند» از مقالة فى العقل أوامر ذولة، لندن، ۱۸۸۷ م. نشر توسط ساخاو.

١١. دكتور حسن فوزى، حديث السند بادالقديم، القاهرة، ١٩٤٣ م.
١٢. الدمشقى (شمس الدين أبو عبد الله الصوفى)، نخبة الدهر فى عجائب البر والبحر، سن پطرزبرگ، ١٨٨٦ م.
١٣. سليمان (التاجر)، سلسلة التوريخ، نشر توسط لانجلس ١٨١١ م، و رينو، ترجمة فرانسوى، باريس، ١٨٤٥ م.
١٤. دكتور زكى محمد حسن، الصين وفنون الاسلام، القاهرة، ١٩٤١ م.
- كنوز الفاطميين، القاهرة، ١٩٣٧ م.
- الفنون الايرانية فى العصر الاسلامى، القاهرة، ١٩٣٩ م.
١٥. عبد اللطيف البغدادى، الافادة والاعتبار فى الأمور المشاهدة والحوادث المعاينة بأرض مصر، أوروبا وقاهرة.
١٦. عبد الحميد العبادى، «حديث الفتية المغررين من أهل لشبونة»، ١٣٦ مجلة الثقافة، قهره، ١٩٤١/٨/٥ م.
١٧. دكتور عبوالههاب عزام، «البلغار المسلمون»، ٢٦١ و ٢٦٢ مجلة الثقافة، ١٩٤٣/١٢/٢٨ م و ١٩٤٤/١/٤ م.
١٨. القزوينى (زكريا محمد بن محمود)، آثار البلاد و أخبار العباد، ١٨٤٨ م.
- عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ١٨٤٩ م.
١٩. دكتور محمد مصطفى زيادة، رحلة ابن جبير و رحلة ابن بطوطة، مطبوعتين فى مكتب التبادل الثقافى للمغرب، مصر، لجنة التأليف والترجمة والنشر، ١٩٣٩ م.
٢٠. المسعودى (أبو الحسن على بن الحسين بن على)، مروج الذهب و معادن الجواهر، باريس وقاهرة.
- التنبيه و الاشراف، ليدن وقاهرة.
٢١. دكتور نقولا زيادة، رواد الشرق العربى، القاهرة، ١٩٤٣ م.

منابع لاتين

1. D'Avezac, Armand; Les iles Fantstiques de L'Ocean Occidental au Moyen Age, Paris 1845.
2. Beazley, C.R.; The Dawn of Modern Geography, 3 Vols., (Vol. 1, London 1897).
3. Benjamin (of Tudela), The Travels of Rabbi Benjamin ben jonas of Tudela, through Europe, Asia and Africa, from Spain to China, London 1764.
4. Bresschneider, E.; On the Knowledge Pressessed by the Ancient Chinese of the Arabs and Arabian Coloniem: Other Western Countries Mentioned in Chinese Books, London 1971.
5. Brunshwig, R.; Deux recits de voyages inedits en Afrique du Nord, Paris 1940.
6. Casanova, Paul; Notes sur les voyages of Sindbad le Marin, le Cair 1922. (Extrait du Bulletin de imstut Francais d'Archeologie Orientale, t. XX.)
7. Della vida, L.; "Une nouvelle since pour l'histoire de l'Afrique du Nord", Hespris, t. XX.
8. Ferrand, G.; Voyage du Marchand Sulayman en Inde et

en Chin redige en 851, suivi de remarques Zayd Hassanvers 916, Trad G.Ferrand, Paris 1922.

9. Relation des voyages et texte geographiques Arabes, persans et Turcs relatifs a l'Exterme-Orient du VIIIe au XVIIIes, Paris 1913-1914.

10. Frahen, Ch. M.; Ibn Foszlân's und anderer Araber Berichte uber die Russen alterer Zeit und ihre Nachbarn, St. Petersburg 1923.

11. Gibb, H.A.R.; Ibn Battuta, Travels in Asia and Africa, (translated and selected with an introduction and notes, by Gibb), London 1929.

12. Goeje, J.; La legende de siant Brandan, tiree des Actes du 8 Congres international des Orientalistes, tenu en 1889 a stockholm et a Christiania, Leyden 1890.

13. Heyd, W.; Histoire du commerce du Levant autmoyen age, Leipzig et Paris 1885-6.

14. Hirth, F. and Rockhill, W. W.; Chau Ju-Kua: His Work on the Chinese and Arab Trade in the XIIe and XIIIe centuries entitled Chu-Fan-Chi, trans. from the Chinese and annotated, St. Petersburg, 1911.

15. G. Jacob; Studien in Arabischen Geographen, Berlin 1981-2.

16. Jaubert, P.A.; Geographie d'Edrisi, traduite et accompagnee de notes, tome V et VI du Receil de Voyages et de Memoires Publie par la Societe de Geographie de Paris 1836-40.

17. Kammerer, A; La Mer Rouge, L'Abyssinie et l'Arabie

depuis l'Antiquite, Le Caire 1929 et 1935.

18. Marco Polo; The Book of Ser Marco Polo, the Venetian, translated and edited by Sir H. Yule, London 1903.

19. Nasir Khosrau; Sefer nameh, ed. Chefer, Paris 1881.

20. Reinaud, J.T.; Memoire geographique, historique et scientifique sur l'Inde, anterieurement au milieu du XIe siecle de l'ere chretienne d'apres les ecrivains Arabes, persans et Chinois, Paris 1849.

21. Renaudot, E. Ancient Accounts of India and China by Two Mohamedan Mediaeval Travellers 1733, retranslated from the annotated Frech translation (1718) of the texts of Sulayman the Merchant (851 AD) and Abu Zayd Hassan of Siraf (912 AD).

22. De la Ronciere, Charles; La Decouvcrte de l'Afrique au Moyen Age, le Cair 1925.

23. De Saint-Martin, Vivien; Histoire de la geographie. Paris 1873.

24. Schloezer, K.von; Abu Dolef Misaris Ben Mohalhal, (texte Arabe et traduction Latine, Bernolini 1845.)

25. De Vaux, Carra; Les Penseurs de l'Islam, (t. II, Paris 1921.)

26. Youssef Kamal, Prince; Monumenta Geographica Africae et Aegypti, (tome III, epoque Arabe)

منابع مترجم

۱. خیرالدین زرکلی، الاعلام. دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۰ م.
۲. پیرنیا، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، خیام، تهران، ۱۳۶۴.
۳. عمر فروخ، تاریخ العلوم عند العرب، دارالعلم للملایین، بیروت،
۴. نقولا زیاده، الجغرافیه والرحلات عند العرب، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۶۲ م.
۵. استالی لین پول، الدول الاسلامیه، ترجمه محمد صبحی فرزات، مکتب الدراسات الاسلامیه، دمشق، بی تا
۶. نقولا زیاده، رواد الشرق العربی فی العصور الوسطی، مطبعة المقتطف، ۱۹۴۴ م.
۷. محمد بن عبد المنعم حمیری، الروض المعطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس، موسسه ناصر شقافه، ۱۹۸۰ م.
۸. ابن ندیم، زبدة الحلب من تاریخ حلب، تحقیق سامی الدهان، معهد الفرنسی لفدراسات الاسلامیه، دمشق، ؟
۹. ابن فضلان، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵ ش.
۱۰. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۱۱. عبدالله ناصری، سوریه، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دمشق، ۱۳۶۴ ش، نشریه داخلی.

۱۲. زکی محمد حسن، الصین و فنون الاسلام، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۴۰۱ هـ
۱۳. سحاب، فرهنگ خاورشناسان، نشر سحاب، تهران، ۱۳۵۶ ش.
۱۴. محمد معین، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش، (ج ۵ و ۶).
۱۵. کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین کوب امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش.
۱۶. لغت نامه دهخدا.
۱۷. پاپلی یزدی، مجموعه مقالات سمینار جغرافی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵ ش.
۱۸. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، دارالهجرة، قم، ۱۴۰۴ هـ
۱۹. نجیب العقیقی، المستشرقون، دارالمعارف، مصر.
۲۰. مصادر التاريخ الاسلامی و مناهج البحث فيه، دکتر سیده اسماعیل کاشف، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۴۰۳ هـ
۲۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، ۱۴۰۴ هـ
۲۲. زامباور، معجم الانساب و الأسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی، ترجمه زکی محمد حسن و دیگران، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۴۰۰ هـ
۲۳. عبد الرحمن بدوی، موسوعة المستشرقین، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۳ م.